

چاپ

بیست و سوم

گنجینه

بعض وقتها یک جمله زندگی انسان
را تغییر می دهد
شاید نفر بعدی شما باشد

ما و شما

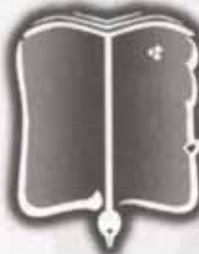
کاملترین مجموعه حاوی:

- سخنان بزرگان
- اشعار (دو زبانه)
- داستان های کوتاه و پند آموز
- ضرب المثل ملل
- زندگینامه مشاهیر و



انتشارات
ما و شما

گنجینه ما و شما



تألیف و تصنیف

سید حمیدرضا ساداتیان

سید جعفر ساداتیان

بابک نجفی

ثریا تقی زاده

هوشنگ نجفی

فرزان انگار

لیدا گیلیانه

فاطمه طرفه نژاد

مهناز صلواتی

فهیمه قهرمانی

ویراستار

دکتر سید اصغر ساداتیان

عنوان و نام پدیدآور: گنجینه ما و شما / تالیف حمیدرضا ساداتیان
و دیگران ویراستار اصغر ساداتیان.

وضعیت ویراست: ویراست ۲

مشخصات نشر: تهران: ما و شما، ۱۳۸۶

مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص. مصور

شابک: ۹۷۸۹۶۴۸۸۷۵۳۸۶ ۲۵۰۰۰ ریال

یادداشت: چاپ دوم

موضوع: کلمات قصار

موضوع: نکته گویی‌ها و گزینه گویی‌ها

موضوع: نقل قولها.

شناسه افزوده: ساداتیان، حمیدرضا ۱۳۶۸

شناسه افزوده: ساداتیان اصغر ۱۳۴۴ - ویراستار

ردی بندی کنگره: ۱۲۸۶ ۹۵۸ ۹ ف / ۹۵۰۶۰۹۵

ردی بندی دیویس: ۸۰۸/۸۸۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۲۱۸۸۲

گنجینهٔ ما و شما

انتشارات ما و شما



چاپ اول، پاییز ۱۳۸۴، ۲۰۰۰ نسخه

چاپ دوم، زمستان ۱۳۸۴، ۵۰۰۰ نسخه

چاپ سوم، تابستان ۱۳۸۵، ۵۰۰۰ نسخه

چاپ چهارم زمستان ۱۳۸۵، ۳۰۰۰ نسخه

چاپ پنجم، زمستان ۱۳۸۵، ۴۱۰۰ نسخه

چاپ هفتم، پاییز ۱۳۸۶، ۲۱۰۰ نسخه (نگارش دوم)

چاپ هشتم، زمستان ۱۳۸۷، ۱۶۰۰ نسخه (اهدایی شرکت صنعتی آذربان)

چاپ نهم، زمستان ۱۳۸۷، ۲۱۰۰ نسخه

قیمت شمین: ۳۵۰۰ تومان (۱۰ دلار)

شاید: ۹۷۸-۹۶۴-۸۸۷۵-۱۱-۹

مرکز پخش: گیشه، خیابان ۲۳-پلاک ۲۰

انتشارات ما و شما، تلفن: ۸۸۲۴۳۶۴۷-۸۸۲۷۰۷۹۱

صندوق پستی: تهران ۱۴۱۵۵-۷۸۸۸

دفتر مرکزی انتشارات ما و شما در آمریکا (لوس آنجلس) Office: (818) 55 63 888

کلیه حقوق قانونی این اثر متعلق به انتشارات ما و شما بوده و هرگونه برداشت، ترجمه و تکثیر آن ممنوع به اجازه کتبی می‌باشد

تقدیم به

به خود آیم

در عصری که قرآن (و کتب سایر مذاهب) به عنوان جاودانه و کامل‌ترین معجزه آخرین پیامبر خدا، انسانها را به تفکر، تعقل، کسب دانش و عمل فرا می‌خواند، بازار طلس و جادو، طالع و فال و انواع متجددانه آن (!؟...) نه تنها در میان عموم مردم رونق گرفته بلکه متاسفانه در میان افراد به اصطلاح تحصیلکرده و دانشگاهی نیز رخنه نموده است! چرا؟ پاسخ آن بسیار ساده ولی در دنیا است. زیرا آگاهی و بینش، مسئولیت می‌آورد و پذیرش مسئولیت برای انسانهای راحت طلب و خودخواه سخت و دشوار است. برای خانمی که اخیراً همسرش نسبت به او سرد شده است، این فکر آسان‌تر است که او دعاگی شده و با صرف هزینه‌ای و گرفتن ورد و جادو، امیدوار به رفع طلس و جادو شود، تا اینکه بیندیشد (و عمل نماید) که شاید علت این مسئله ساعتها پشت تلفن نشستن یا عدم انجام وظایف محوله، یا عدم جلوگیری از پرخوری و یا عدم رعایت اصول همسرداری باشد (خانمی که در منزل نامرتب و غیرآراسته است و در زمان خروج از منزل سنگ تمام می‌گذارد، باید چه انتظاری داشته باشد و همینطور بالعکس همسر ایشان):

یا بجای اینکه مشقت درس خواندن و تحصیلات و رعایت رژیم غذایی را بکشیم و تفکر و توقع عاقلانه و واقع‌بینانه داشته باشیم و افکار و رفتار خود را اصلاح کنیم (و دهها مؤلفه دیگر) تا همسری مناسب نصیب‌مان شود، کمی پول خرج کرده و به کمک جادوگری مقدار موی خر، نمک و قطعه سنگی را با هم مخلوط کرده و با خواندن چند بار وردی آن را بدھیم به کره خری بخورد و یا ته چاهی بیندازیم تا طلس‌مان شکسته شود و همسر رویایی‌مان با پای خودش به دام ما گرفتار شود (نصیب این چنین فردی شدن واقعاً در دام افتادن است!)

از این نمونه افکار و باورها با اشکال و آب و رنگ‌های عجیب و غریب زیاد وجود دارد. اگر چنین افکاری صادق می‌بود، دیگر تفکر، سعی و عمل، پاداش و جزا، لذت، محبت، عشق و در یک کلام هستی معنی نمی‌داشت!.

ای آنکه تو طالب خدایی، به خود آ
از خود بطلب، گز تو جدا نیست خدا
اول به خود آ، چون به خود آیی، به خدا

مقدمه

ای عزیز!

این کتاب، گلدانی است که هر شاخه گل آن از یک گلستانی چیده شده است و در این گلدان جمع‌آوری شده تا شما بر روی میز خانه‌تان بگذارید و با نگاه انداختن به آن لذت ببرید و با بهره از آن، خانه قلبتان را زیباتر کنید. امید است که قدر باغبانان این شاخه گلها را بدانیم و با عمل به آنها شعر سپاس را به ایشان تقدیم کرده باشیم. بدانیم که هر کدام از این باغبانان شاخه گلهایشان را بر ما هدیه کردند تا در قلبمان بکاریم و به تعداد این شاخه‌ها بیفزاییم. پس به امید به ثمر رساندن این شاخه‌ها حتی یک شاخه از آنها.

بدنبال استقبال و حمایت بی نظیر هموطنان در سراسر دنیا (و نیز استقبال از ترجمه انگلیسی آن در آمریکا)، بر آن شدیم تا در کمتر از ۲ سال، نگارش دوم کتاب را با اضافات و اصلاحات کامل تهیه نماییم. ما بر این باور هستیم که این کتاب به معنی واقعی می‌تواند گنجی گوهربار برای تمامی ره gioian عشق، انسانیت، خوشبختی و کمال باشد و آنها را در بسیاری از تنگناها و بحرانهای زندگی یار و هدایتگر.

در پایان از تمامی صاحبان قلم و دست‌اندرکاران چاپ و نشر که هدفشان خدمت به فرهنگ، تمدن و سلامت جامعه‌مان است، تشکر و قدردانی می‌نماییم و باز هم از تمامی عزیزان دعوت می‌کنیم تا ما را در این راه دشوار کمک و یاری نمایند.

فهرست

Life	فصل ۱: زندگی ۱۱
Love & Affection	فصل ۲: عشق و محبت ۲۱
Joyance & Smile	فصل ۳: لبخند و شادی ۲۹
Oneself	فصل ۴: خویشتن ۳۵
Morals & Ethics	فصل ۵: اخلاق و رفتار ۴۱
Friend & Friendship	فصل ۶: دوستی ۴۷
Goodness & Beneficence	فصل ۷: نیکی و خوبی ۵۵
Hope & Wish	فصل ۸: امید و آرزو ۶۳
Deligence & Endurance	فصل ۹: اراده و پشتکار ۷۱
Science & Knowledge	فصل ۱۰: علم و دانش ۷۷
Thought & Thinking	فصل ۱۱: فکر و اندیشه ۸۵
Temperance	فصل ۱۲: اعتدال ۹۱
Merci & Generosity	فصل ۱۳: بخشنده‌گی و سخاوت ۹۵
Work & Effort	فصل ۱۴: کار و تلاش ۱۰۱
Power & Talent	فصل ۱۵: قدرت و استعداد ۱۱۱
Self-steem & Confidence	فصل ۱۶: اعتماد به نفس ۱۱۷
Experience	فصل ۱۷: تجربه ۱۲۳
Trust & Encouragement	فصل ۱۸: اطمینان و تشويق ۱۲۹
Youth	فصل ۱۹: جوانی ۱۳۳

Prosperity & Fortune	۱۲۹	فصل ۲۰: بخت و اقبال
Wisdom & Ignorance	۱۳۵	فصل ۲۱: عقل و جهل
Time & Opportunity	۱۵۱	فصل ۲۲: وقت و فرصت
Optimism & Pessimism	۱۵۹	فصل ۲۳: خوشبینی و بدبینی
Happiness & Adversity	۱۶۷	فصل ۲۴: خوشبختی و بدبخشی
Courage, Bravery & Devotion	۱۷۳	فصل ۲۵: شجاعت و فداکاری
Conscience	۱۷۷	فصل ۲۶: وجودان
Success, & Defeat	۱۸۲	فصل ۲۷: موفقیت و شکست
Woman	۱۹۱	فصل ۲۸: زن
Honour & Glory	۲۰۵	فصل ۲۹: افتخار
Speech & Eloquence	۲۱۱	فصل ۳۰: سخن و سخنوری
Jealousy	۲۱۷	فصل ۳۱: حسادت
Imitation	۲۲۱	فصل ۳۲: تقلید
Greed & Avidity	۲۲۵	فصل ۳۳: حرص و طمع
Defect & Criticism	۲۲۹	فصل ۳۴: غیبت و انتقاد
Lie	۲۳۷	فصل ۳۵: دروغ
Marriage	۲۴۳	فصل ۳۶: ازدواج
Terminating	۲۴۹	فصل ۳۷: پایانی
	۲۶۸	منابع

رہد



تند کے خذل است با دو پنجرہ کی از این پنجرہ نا رو ب دریا و زیبی یہ
 باز مے شود و پنجرہ دیکر رو ب کویر خش و سوزان و سے ب آب و علف
 اکراز پنجرہ اول پیرون نگاه کئے خود را سوار بر کشتی می بینے
 کہ ب سے مقصد در حرکت است و اکراز پنجرہ دیکر ب ماشا بخشین
 خوابی دید کہ سوار بر شتری بستی و دریا بانے نہیں آب و علف سر کردا ان
 بے انکہ ب مقصد بر سی پس تند کے را اور آن پنجرہ ای بین کہ آن را ب تو
 زیبائی نشان می دهد زندگی کن و اخبار آن را در دست بکیر تازندگی بر تو چیره نشود
 زیبائی نشان می دهد زندگی کن و اخبار آن را در دست بکیر تازندگی بر تو چیره نشود

- * بکوش برای دنیا خود طوری که گویی همیشه زنده خواهی ماند
- * و بکوش برای آخرت خود به طوری که گویی فردا خواهی مود. «حضرت علی (ع)»

زندگی

- ✓ ما امروزه خانه‌های بزرگتر اما خانواده‌های کوچکتر داریم؛ راحتی بیشتر، اما زمان کمتر؛
- ✓ مدارک تحصیلی بالاتر، اما درک عمومی پایین تر؛ آگاهی بیشتر، اما قدرت تشخیص کمتر داریم؛
- ✓ بدون ملاحظه ایام را میگذرانیم؛ خیلی کم میخندیم؛ خیلی تندرانندگی می‌کنیم؛ خیلی زود عصبانی می‌شویم؛
- ✓ تا دیروقت بیدار می‌مانیم؛ خیلی خسته از خواب بر می‌خیزیم؛ خیلی کم مطالعه می‌کنیم؛ اغلب اوقات تلویزیون نگاه می‌کنیم؛ چندین برابر مایملک داریم، اما ارزشها یمان کمتر شده است؛
- ✓ خیلی زیاد صحبت می‌کنیم؛ به اندازه کافی دوست نداریم و خیلی زیاد دروغ می‌گوییم؛ زندگی ساختن را یاد گرفته ایم اما نه زندگی کردن را؛ تنها به زندگی سالهای عمر را افزوده ایم و نه زندگی را به سالهای عمرمان؛
- ✓ ما ساختمانهای بلندتر داریم اما طبع کوتاه تر؛ بزرگراه‌های پهن تر اما دیدگاه‌های باریک تر؛
- ✓ بیشتر خرج می‌کنیم اما کمتر داریم؛ بیشتر می‌خریم اما کمتر لذت می‌بریم؛ ما تا ماه رفته و برگشته ایم اما قادر نیستیم برای ملاقات عزیزی از یک سوی خیابان به آن سو برویم؛
- ✓ فضای بیرون را فتح کرده ایم اما نه فضای درون را؛ ما اتم را شکافته ایم اما نه تعصب خود را؛ بیشتر می‌نویسیم اما کمتر یاد می‌گیریم؛ بیشتر برنامه می‌ریزیم اما کمتر به انجام می‌رسانیم؛ عجله کردن را آموخته ایم و نه صبر کردن؛ همیشه از «آنچه هست» می‌گریزیم و به دامن «آنچه باید باشد» پناه می‌بریم؛ درآمدهای بالاتری داریم، اما اصول اخلاقی پایین تر.

پس:

- ♥ در جستجوی دانش باشیم؛ بیشتر بخوانیم و از زیباییهای طبیعت لذت ببریم؛
 - ♥ زمان بیشتری را با خانواده و دوستانمان بگذرانیم؛
 - ♥ غذای مورد علاقه‌مان را بخوریم و جاهایی را که دوست داریم ببینیم.
 - ♥ زندگی فقط حفظ بقاء نیست، بلکه زنجیره‌ای از لحظه‌های لذت‌بخش است.
 - ♥ از جام کریستال خود استفاده کنیم؛ بهترین لباسهایمان و چیزهای با ارزش دیگر را برای روز مبادا نگه نداریم و هر لحظه که دوست داریم از آنها استفاده کنیم.
 - ♥ عباراتی مانند "یکی از این روزها" و "روزی" را از فرهنگ لفت خود خارج کنیم.
 - ♥ بیایید نامه‌ای را که قصد داشتیم "یکی از این روزها" بنویسیم، همین امروز بنویسیم.
 - ♥ بیایید به خانواده و دوستانمان بگوییم که چقدر آنها را دوست داریم؛
 - ♥ هیچ کاری را که میتواند به خنده و شادی شما بیفزاید به تاخیر نیاندازید.
 - ♥ روزی نشه که بگیم وقتی که بود نمی‌دیدم، وقتی می‌خوندم نمی‌شنیدم ... وقتی دیدم که نبود ... وقتی شنیدم که نخوند....
 - ♥ هر روز، هر ساعت و هر دقیقه ارزشمند است و شما نمی‌دانید که شاید آن می‌تواند آخرین لحظه باشد.
 - ♥ بعضی وقت‌ها چقدر زدن حرف‌هایی که خودت نتونستی بهشون عمل کنی آسون می‌شه...!
- «؟»

گلچینی از باغ معرفت

- «زندگی» هدیه خداوند به شماست و «شیوه زندگی شما» هدیه شما به خداوند.
«لنو بوسکالیا»
- زندگی آنقدر دلاویز است که خاطرات تلخ و شیرین آنها مطلوب و خواستنی است.
«حضرت علی (ع)»
- برای زندگی فکر کنید، اما غصه نخورید.
«دلیل کارنگی»
- کسی که بر ترس غلبه نکرده باشد اولین درس زندگی را نیاموخته است. «امرсон»
- اگر زندگی را آسان بگیری، عمرت به خوشی خواهد گذاشت. «عزیز نسین»
- بار زندگی، بار مقدسی است. به آن بنگر، آن را با شکوه حمل کن، با غم و رنج از جا در مرو، پیوسته به پیش برو تا به هدف بررسی. «فرانس آن کمپیل»

- چنان انسان باش و چنان زندگی کن که هر کس انسانی چون تو باشد و همچون تو زندگی کند، این زمین به بهشت خدا ماند.
«فیلیپس بروکز»
- زندگی حتی با عشق گمشده نیز شیرین‌تر از زندگی بی‌عشق است.
«تاگور»
- زندگی همان اتفاقی است که خودت موجبیش می‌شوی.
«نقاش کرمانی»
- ما چقدر دیر متوجه می‌شویم که زندگانی همان دقایق و ساعاتی است که با کمال شتاب انتظار گذشتن آن را داریم.
«دلیل کارنگی»
- اغلب مردم نمی‌دانند در زندگی چه می‌خواهند. ولی بدتر از آن این است که بسیاری می‌دانند چه می‌خواهند ولی هیچ کوشش و تلاشی برای بدست آوردن آن نمی‌کنند.
«آنتونی رابینز»
- تمام زندگی شبیه بومرنگ است، چیزی را می‌گیریم که خود داده‌ایم.
«ولیام تکری»
- زندگی بدون هدف، چرخ زندگی را به دست قضا و قدر سپردن است.
«سه تک»
- خدایا، آرامشی به من عطا کن، تا بپذیرم آنچه را نمی‌توانم تغییر دهم؛ شجاعتی به من بده تا چیزهایی را که می‌توانم، تغییر دهم و عقلی که تفاوت میان توانایی و ناتوانی را تشخیص دهم.
- از زندگی بیم نداشته باشید، زیرا از راه مشقت و برداریست که به زندگی علاقه پیدا می‌کنیم.
«داستایوفسکی»
- زندگی برای مردم حساس، غمانگیز و برای اشخاص فکور، خنده‌دار است.
«معماهی زندگی»
- اگر زندگی با تو سر ناسازگاری دارد، تو با او سازش کن.
«اسپارت»
- یک روز زندگی به روشن‌بینی، بهتر از صد سال عمر در تاریکی است.
«بودا»
- زندگی بدون کار، مردن پیش از وقت است.
«گوته»
- انتخاب اینکه چگونه و کجا خواهید مرد، با شما نیست. شما فقط می‌توانید تصمیم بگیرید که چگونه می‌خواهید زندگی کنید.
«جین باائز»
- این سالها نیستند که زندگی را می‌سازند، بلکه لحظاتند.
«رز کنדי»
- زندگی مانند کودکی است که اگر می‌خواهید به خواب نرود، پیوسته باید او را سرگرم کنید.
«ولتر»
- زندگی نه برای پیدا کردن خود بلکه برای ساختن خود است.
«برنارد شاو»

- هر کس به اندازه حس تشخیص و وسعت محیط و روشنایی فکر خود، معمای زندگی را حل کرده است.
- هنگامی که خزان زندگی من فرا رسید، می‌خواهم مثل درختان باروری باشم که با یک تکان میوه‌های لذیذ چون باران از آن می‌ریزد.
- سراسر زندگی انسان بر روی زمین، در همین خلاصه می‌شود: یافتن بخش دیگر. مهم نیست که وانمود می‌کند در جستجوی حکمت است یا پول و قدرت. اگر نتواند بخش دیگر خودش را بباید، هر آنچه به دست آورده ناقص خواهد بود.
- همه آنچه درباره زندگی آموخته‌ام در یک کلمه خلاصه می‌شود: می‌گذرد!
- «رابرت فراست»
- هر وقت می‌شنوم کسی با افسوس می‌گوید: زندگی سخت است، دلم می‌خواهد از او بپرسم: در مقایسه با چی؟
- «سیدنی جی. هاریس»
- ماموریت شما در زندگی، بی مشکل زیستن نیست، بلکه با انگیزه زیستن است.
- «اندره میتوس»
- زندگی، با مرگ از بین نمی‌رود؛ زندگی دقیقه به دقیقه، روز به روز با هزارها طریق غفلت و بی‌توجهی از بین می‌رود.
- زندگی نمی‌خواهد که ما بهترین باشیم. زندگی می‌خواهد که بیشترین تلاش را انجام دهیم.
- «ج.ب جونیور»
- یک روز زندگی روشن است و روز دیگر تاریک؛ از روزهای روشن آنقدر نور بگیریم که در روزهای تاریک روشن باشیم.
- «حجازی»
- زندگی کوشش است. آن لحظه که دست از کار و کوشش برداشتیم، مرگ آغاز می‌شود.
- «حجازی»
- اگر هیچ مانعی بر سر راه انسانها نبود تا بر آن فایق آیند، تجربیات زندگی شکوه و معنا و لذت پاداش گونه خود را از دست می‌داد.
- «هلن کلر»
- ما وقایع را آن گونه که هستند نمی‌بینیم، بلکه آن طور که خود می‌خواهیم، می‌بینیم.
- «آنائیس نین»
- خوب زیستن هنر است و هنرمند کسی است که با سختی و مشکلات زندگی خوب و خوش باشد.
- «س»

- هر روز صبح در آفریقا وقتی خورشید طلوع می‌کند یک غزال شروع به دویدن می‌کند و می‌داند سرعتش باید از یک شیر بیشتر باشد تا کشته نشود. هر روز صبح در آفریقا وقتی خورشید طلوع می‌کند یک شیر شروع به دویدن می‌کند و می‌داند که باید سریع‌تر از آن غزال بود تا از گرسنگی نمیرد. مهم نیست غزال هستی یا شیر، با طلوع خورشید دویدن را آغاز کن. «آنتونی رابینز»
- نتیجه‌ای که همیشه عاید شما می‌شود، محصولی است از آنچه که در زندگی روزمره برای خود انتخاب می‌کنید. مطمئناً دارای این ظرفیت هستید که به طور سالم روش درستی را برای رسیدن به اهداف خود انتخاب کنید. مشروط بر آنکه بخورد خود را با مشکلات به صورت زنده و خلاق درآورید. از طریق بهبود طرز تفکر و انتظارات خود و ریسک بدون ترس و گردش، تغییری در زندگی شما به وجود خواهد آمد. مادامی که در این کره خاکی زندگی می‌کنید، کاملاً زنده باشید.
- پیری وجود ندارد. سلولهایی که در آنها زندگی وجود دارد پیش می‌روند و پیش می‌روند. این ما آدمها هستیم که از رشد سلولهای خودمان عقب می‌افتیم! پیری وجود ندارد تا وقتی که آخرین سلول ما به حیات خود ادامه می‌دهد! «لیدا گیلیانه»
- زندگی می‌گذرد، حتی اگر به خواسته‌ی ما زیر پایمان عبور نکند. اما مسیر حرکت را معلوم می‌کنیم. اگر سنگلاخ‌ترین مسیرها باشد، می‌توانیم به مناظر اطراف نگاه کنیم؛ از روی سنگی بپریم؛ با عابران دیگر همراه و هم صحبت شویم؛ گاهی به استراحت بپردازیم؛ کمی از جاده خارج شویم و حتی کمی هم شیطنت کنیم. در هر صورت، باید تلاش کنیم جاده زندگی را با اراده خود طی طریق کنیم. «حمیدرضا ساداتیان»
- زندگی خانه‌ایست با دو پنجره: یکی از این پنجره‌ها رو به دریا و زیبایی‌ها باز می‌شود و پنجره دیگر رو به کویر خشک و سوزان و بی‌آب و علف نامیدی. اگر از پنجره اول به بیرون نگاه کنی خود را سوار برکشی می‌بینی که به سوی مقصد در حرکت است و اگر از پنجره دیگر به تماشا بنشینی، خواهی دید که سوار بر شتری هستی و در بیابانی بی‌آب و علف سرگردان، بی‌آنکه به مقصد برسی. پس زندگی را از آن پنجره‌ای ببین که آن را به تو زیباتر نشان می‌دهد. زندگی کن و افسار آن را در دست بگیر تا زندگی بر تو چیره نشود. «ثريا تقىزاده»
- زندگی تلاش است و آرزو. ماموریت زندگی آن است که در تلاش و تکاپوی کمال، یعنی شناخت و عرفان به نفس، بگذرد. به خاطر وجود ضعفهای طبیعی و بشری، از آرمان نباید دست برداشت و یا هدف را چیزی کمتر قرار داد. افراد بزرگ با آگاهی همواره به نقاط

ضعف خود، توجه دارند و هر لحظه از درونشان این نجوای آرام و استغاثه به جانب حقیقت بلند است که آرزو می‌کنند توانایی یابند تا ضعفها و ناتوانی‌های خود را برطرف سازند.
«مهاتما گاندی»

آشنایی با فرهنگ ملل

❖ آن کس که جرات مبارزه در زندگی را ندارد، بالاجبار طناب دار را به گردن می‌اندازد.
«مثل چینی»

❖ زندگی بدون عشق، همچون سال بدون بهار است.
«مثل سوئدی»
❖ بخور برای زندگی کردن، نه زندگی کن برای خوردن.
«مثل آمریکایی»



زندگی یعنی لمس یک لاله بدون هوس کندن آن؛
بخشش آب به قشه، بدون هوس بستن آن؛
لسمت نان و شراب؛
زندگی یعنی عشق، لذت دیدن یک آهوی خسته،
بدون هوس کشتن آن.
«فرزان انگار»



زندگی رسم خوشابندی است.
پوشی دارد اندازه عشق،
زندگی حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد.
زندگی شستن یک بشقاب است.
زندگی، یافتن سکه دهشایی در جوی خیابان است.
«سپهاب سپهبری»



زندگه اندیشان به زیبایی رسند.
کز برایش می‌توان از جان گذشت.

زندگی زیاست، ای زیبا پسند
آنقدر زیاست این بسی بازگشت



دانی که چرا همی کند نوحه گری
کز عمر شبی گذشت و تو بسی خبری
«عطار»

هنگام سپیده دم خروس سحری
یعنی که نمودند در آینه صبح



Life is an art and you are the artist.

زندگی یک هنر است و شما هنرمند آن.

No one ever said life would be easy and it seems so unfair sometimes, yet life's ups and downs make us better and stronger, even though we may not realize it at the moment.

People come in to your life for a reason, a season, or a life time. When you figure out which it is, you'll know exactly what to do.

"Michelle Ventor"

هیچ کس نگفته که زندگی کار ساده‌ای است، گاهی بسیار غیرعادلانه به نظر می‌رسد. اما زندگی با تمام فراز و نشیب‌هایش ما را بهتر و نیرومندتر می‌سازد. ولی با این وجود، ما در همان موقع این را تشخیص نمی‌دهیم.



مردم به یک دلیل، برای یک فصل، یا برای یک عمر وارد زندگی ما می‌شوند. وقتی ما متوجه بشویم که برای کدام منظور آمده‌اند، دقیقاً خواهیم دانست که چه کار باید بکنیم.

جاوداوه‌ها

کنفوسیوس، پدر فلسفه چین، در خانواده‌ای اشرافی به دنیا آمد. در سنین کودکی یتیم شد و جوانی‌اش را در فقر گذراند اما به تحصیلات ادامه داد و دانشمندی برجسته شد. کنفوسیوس در گمنامی به سال ۴۷۹ پیش از میلاد در گذشت اما بعدها هر دانشجویی که برای اخذ پستهای دولتی انتخاب می‌شد می‌باشد سخنان او را فرا می‌گرفت.

تأثیرات سخنان و پندهای کنفوسیوس که برگرفته از آموخته‌های زندگی سخت و کسب دانش زیاد بود، نه تنها در چین بلکه در تمام جهان سایه گستر شد. کنفوسیوس در زمان زندگی خود در چین، عمر خود را به اصلاح و تربیت فرزندان سایرین گذراند.

با هم بیندیشیم

روزی نادر شاه با سید هاشم خارکن که از علماء بنام بود در نجف ملاقات کرد. نادر خطاب به سید هاشم گفت: شما واقعاً همت کرده‌اید که از دنیا گذشته‌اید! سید هاشم با همان وقار و آرامش روحانی مخصوص به خود گفت: بر عکس، شما همت کرده‌اید که از آخرت گذشته‌اید!



اینستین زندگی ساده‌ای داشت و در مورد لباسهایی که می‌پوشید بسیار بی‌اعتنای بود روزی یکی از دوستانش از او پرسید: چرا لباس نو نمی‌پوشید؟ اینستین خنده‌ای کرد و به او جواب داد: آخر اینجا همه من را می‌شناسند و می‌دانند که من چه کسی هستم. چه احتیاجی به لباس نو دارم؟ تصادفاً همان شخص چند ماه بعد اینستین را در شهر دیگری دید و باز هم همان پالتو کهنه را بر تن او مشاهده کرد. از او پرسید: استاد عزیز چرا باز هم این پالتوی کهنه را پوشیده‌اید؟ اینستین لبخندی زد و جواب داد: دوست عزیز چه احتیاجی هست؟ اینجا که کسی من را نمی‌شناسد!



در دره کادیشا، آن جا که رود خروشانی جاری است، دو جویبار کوچک به هم رسیدند. یکی از آنها گفت: «دوست من، از چه راهی آمدی و راهت چه طور بود؟» دیگری پاسخ داد: «راهم ناهموار بود. چرخ آسیاب شکسته بود و زارعی که اغلب مسیر مرا به سمت گیاهان هدایت می‌کرد، مرده. مجبور شدم با گل و لای و لجن، در آفتاب مبارزه کنم. اما راه تو چه طور بود، برادر؟»

جویبار دوم پاسخ داد: «راه من متفاوت بود. در میان گل‌های معطر و بیدهای مجنون از تپه فرود آمدم؛ زنها و مردها با جام‌های سیمین از آب من نوشیدند، و بچه‌های کوچک کنار من نشستند و با پاهایشان با من بازی کردند، در اطرافم تنها خنده و ترانه‌های شیرین بود. متساقم که راه تو چندان شاد نبوده.»

در همان لحظه، روختانه غرید و گفت: «بیایید، وارد شوید، به دریا می‌رویم. بیایید، بیایید و دیگر حرفی نزنید! با من باشید. به دریا می‌رویم. بیایید، بیایید، چرا که در من، تمام سرگردانی‌هاتان، شاد یا ناشاد را از یاد می‌برید. وقتی به قلب مادرمان-دریا- برسیم، همه گذشته را فراموش خواهیم کرد.»

عشق و محبت



عشق بالکنوز که شارامی پرورند شاخ و برگستان را هرس می کند، بالکنوز که از قاتمان بالامی روود
و نازک ترین شاخه هایان را که در آفتاب می لرزند بوازش می کند، زمین فرومی روود و ریشه هایان
را که به حاک چشمیده اند می لرزند عشق شارامی چون خوش بای کندم برای خودسته می کند
می کوبدان تا بریست قان کند، سپس غرباتان می کند تا از کاه جدایان کند آسیان می کند تا خیله
شود و رزانم می دید تازم شوید، سخاگه شارابه آتش مقدس خود می پارد تا برای صیافت مقدس
خداؤندیان مقدس شوید.

بهران خلیل بهران

* دل آدمی رمند است که با مهر و محبت آرام می‌گیرد. * «حضرت علی (ع)»

عشق و محبت

دوست بداریم به خاطر عشق ورزیدن و به خاطر حس درونی خودمان، نه به خاطر گرفتن چیزی! قانون عشق از مهربانی و محبتی سخن می‌گوید که خدایی است. بیاموزیم که برای محبت کردن و دوست داشتن، نباید منتظر ماند و توقعی داشت. هزاران نشانه زیبا از این قانون، در اطراف ما هست؛ آن جا که دختری به خاطر عشق بی‌دریغ به پدر بیمارش، در لباس مردانه، به کارگری مشغول می‌شود تا او را مداوا کند؛ مهر مادری، فداکاری یک دوست و از جان گذشتگی یک امدادگر مهربان و ... به فرزندان مان زندگی کردن با «قانون عشق» را بیاموزیم. برای این کار، لازم نیست برای آنان کلاس درس بگذاریم یا به طور مرتب به آنان گوشزد کنیم. فقط کافی است که خودمان با عشق زندگی کنیم. بزرگی می‌گوید: «همچو خورشید باش که اگر بخواهی به کسی نتابی، نتوانی».

گلچینی از باغ معرفت

- اگر بخواهم حال خردمندی که بدون محبت و عشق زندگی می‌کند را بیان نمایم، باید بگوییم چشمان شفاف و روشنی را که در ظلمات بگشایند، هیچ فایده‌ای از بینایی نخواهد برد. «مترلینگ»
- مهربانی زبانیست که لال می‌تواند با آن سخن گوید و گر می‌تواند آن را بشنود و بفهمد. «بودا»
- اگر کسی تو را آنطور که می‌خواهی دوست ندارد، بدین معنی نیست که تو را با تمام وجودش دوست ندارد. «گابریل گارسیا مارکز»
- عشق به زبان توصیف نمی‌شود، بلکه با قلب هدیه می‌شود. با پُل عشق می‌توان فاصله‌ها را کم کرد و وسعت دلها را تسخیر کرد. می‌توان با رنگ عشق سیاهی را سفید کرد. «ثریا تقی‌زاده»
- دوست دارم، نه به خاطر شخصیت زیبای تو، بلکه به خاطر شخصیتی که خودم در نگام با تو بودن پیدا می‌کنم. «گابریل گارسیا مارکز»
- نهال خرد، باید در کوزه عشق کاشته شود و با آب احساسات، آبیاری شود. «مترلینگ»
- وقتی که موضوع عشق در کار است، پای عقل می‌لنگد. «مترلینگ»

- وقتی بخواهیم درباره عشق منطقی فکر کنیم، عشق واقعیت خود را از دست می‌دهد.
«اسپینوزا»
- وقتی عشق می‌آید، کسی نمی‌بیند اما وقتی می‌رود، همه می‌بینند.
«دوسیون»
- هیچ شکنجه‌ای سخت‌تر از این نیست که انسان نه عشق بورزد و نه عشق نثار او شود.
«کامل مولکییر»
- هیچ چیز بر عشق نمی‌تواند حکومت کند بلکه این عشق است که حاکم بر همه چیز است.
«لافونتن»
- عشق واقعی نیازی به توصیف ندارد.
«مونژلان»
- اشک چشمی را خشکاندن، بیش از آن مایه شهرت و افتخار است که دریای خون به راه انداختن.
«باپرون»
- ارزانترین همه چیزها، مهربانی است که به کاربردن آن مستلزم کمترین ناراحتی و فداکاریست.
«اسمایلیز»
- با عشق زمان فراموش می‌شود و با زمان هم عشق فراموش می‌شود.
«اخوان صفا»
- عشق، اصل همه چیز، دلیل همه چیز و خاتمه همه چیز است.
«لاکوردر»
- عشق آتش است، اگر نباشد خانه سرد و تاریک است اما اگر بی‌جا افتاد، خانه و خانمان را می‌سوزاند.
«تن»
- عشق گوهریست گرانبهای اگر با عفت توام باشد.
«تولستوی»
- کوچکترین شراره امید، برای زائیدن عشق کافیست.
«استاندال»
- عشق بلایی است که همه خواستارش هستند.
«افلاطون»
- دنیا کوهساری است که هر کس در آن بانگ زند انعکاس صوت خویش را می‌شنود. کسی که روحش از مهر و محبت سرشار باشد، از دیگران جز محبت و وفا نخواهد دید.
«لرد آویبوری»
- عشق غالباً یک نوع عذاب است اما محروم بودن از آن، مرگ است.
«شکسپیر»
- راه درست و نجیبانه، کشتن دشمن نیست، با مهربانی می‌توانید چنان او را عوض کنید که دیگر نتواند دشمن باشد.
«آلاین»
- گاهی لقمه نانی با ضیافتی برابری می‌کند.
«ف. تونگی»
- مرد عاشق تا ازدواج نکرده ناقص است و وقتی ازدواج می‌کند کارش تمام است. «ز. گابو»

- وقتی شما نسبت به دیگران مهربان هستید، یعنی به خودتان مهربانترید. «فرانکلین»
- اگر محبت به شما اشاره می‌کند، به دنبالش بروید. «جبران خلیل جبران»
- من عشق می‌ورزم زیرا می‌خواهم زندگی کنم. «ژرژ ساند»
- وقتی عاشق هستیم، وقتی در اعماق روحمان به چیزی ایمان داریم، خود را از همهٔ دنیا قوی‌تر حس می‌کنیم.
- اگر چه شکوفه‌ها می‌میرند، اما بذر گیاهان می‌مانند و این کنهٔ جاودانگی است. «جبران خلیل جبران»
- زیباترین چیزهای دنیا را نمی‌توان با چشم دید و با دست لمس کرد، باید آنها را با دل احساس کرد. «هلن کلر»
- عشق، حکمت آسمانیست، دیدگانمان را روشن می‌کند تا مانند خدایان بنگریم.
- محبوبیم، اشکهایت را پاک کن زیرا عشق که چشمان ما را گشوده و ما را خادم خویش ساخته، موهبت صبوری و شکیبایی را نیز به ما ارزانی می‌دارد.
- اگر ایمانم چنان کامل باشد تا آن جا که کوهها را جا به جا کنم، اما عشق نداشته باشم، هیچم.
- عشق، فرزانگی ابلهان و دیوانگی عاقلان است! «ساموئل جانسون»
- عشق توهمند است که گویا یک زن با زن دیگر فرق می‌کنند! «اج. ال. منکن»
- او می‌فریبد، من باور می‌کنم. عشاقد بیش از این چه می‌خواهند؟! «چارلز سدلی»
- عشق نه دادنی است و نه گرفتنی. عشق شریک شدنی است.
- عشق دو دستی تقدیم نمی‌شود، پس برای اینکه بدستش آوری کوشش کن؛ عشق به هر چیزی شیرین است، عشق به بودن و یا عاشق به خدا بودن، از همه شیرین‌تر. «مهسا خلیلی»
- ما نمی‌توانیم کارهای بزرگی را روی این کرهٔ خاکی انجام دهیم، اما می‌توانیم کارهای کوچک را با عشقی بزرگ انجام دهیم. «مادر تیزا»
- همیشه عشق مرا سرخ کرده، انگشت نما و بی‌آبرو. همیشه محبت مرا گرم کرده، محترم و دلگرم. ولی همیشه، عشق و محبتی که در کنار هم داشتم مرا قدرتمند کرده، همچون سرداری پر آوازه و پیروزمند. «حمیدرضا ساداتیان»
- کسی که عشق ورزیدن را می‌شناسد، راستی را به اندازهٔ هم نوعش دوست می‌دارد.

- برای عشق مبارزه کن، ولی هرگز گدایی نکن؛ «؟؟»
- خوش طعم‌ترین احساس دنیا در لحظه‌ای زیر دندان ما آدمها جا خوش می‌کند که رویای عشق ورزیدن ما برای اولین بار به حقیقت می‌پیوندد. «فرزان انگار»
- زندگی با دوستی‌ها غنی می‌یابد ولی عاشق و معشوق شدن بالاترین خوشبختی است. «سیدنی اسمیت»
- آگاهی و شناخت تنها ستون عشق و انسانیت است. «دانیل وبستر»
- لحظه‌های پایدار هستی ما آنانی است که در آنها با عشق زیسته‌ایم.

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ به خاطر یک گل سرخ، باغبان نوکر هزار خار می‌شود.
- ✖ محبت را از ماهی باید آموخت که از آبشن بیرون آری، بمیرد.
- ✖ یک کلمه محبت‌آمیز می‌تواند تمام فصل زمستان انسان را گرم کند.
- ✖ کسی که مهربانی می‌کارد، حق‌شناصی درو می‌کند.
- ✖ دلت را همچنان تمیز کن که ظرفت را.
- ✖ اگر معشوقه را دوست می‌داری باید افکارش را هم دوست بداری.
- ✖ با بکاربردن دسته‌ایمان قوی می‌گردیم و با بکاربردن مغزه‌ایمان عاقل و با بکاربردن قلوبیمان، شفیق و مهربان.
- ✖ عشق زن چون آتش، با دود شروع می‌شود و با خاکستر تمام می‌شود. «مثل تازی»
- ✖ عشق مانند سوپ است، لقمه اول داغ است و لقمه‌های بعد به تدریج سرد می‌شود. «؟؟»
- ✖ عشق روى دوش خود بال دارد و ازدواج با چوب زیر بغل راه می‌رود.
- ✖ عشق حتی به الاغها رقص یاد می‌دهد.
- ✖ مهربانی مانند بذر گندم کاشتن است که بعد افزایش می‌یابد. «مثل آفریقاپی»
- ✖ مرده بُدم، زنده شدم؛ گریه بُدم، خنده شدم؛ دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم.
- ✖ بهترین چیز، رسیدن به نگاهیست که از حادثه عشق، تراست.
- ✖ سهراب سپهری



کاسه سر را تهی کن وانگهی با سر بگو
کای مبارک کاسه سر، عشق را پیمانه باش
«مولوی»



ره باش برای دیگران، گرد مباش
در کوچه روزگار، ولگرد مباش
«علی حیدری»

ای رهرو کوی عشق دلسرد مباش
بسیار گرانبهاست این یک دم عمر

وین یک نفس از برای یک همنفس است
مجموع حساب عمر، همان یک نفس است

سرمایه عمر آدمی یک نفس است
گر با همنفسی، نفسی بنشینی



بگذاشت مرا و راه کوی تو گرفت
بوی تو گرفته بود، خوی تو گرفت
«حافظ»

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت
اکنون ز من خسته نمی‌آرد یاد



ز پروانه ماندن حمایت کنیم
ز دست هجومش شکایت کنیم
«مریم حیدر زاده»

بی‌اگل شدن را رعایت کنیم
اگر باد غم شاخه‌ای را شکست



ادراک ظریفِ نغمه ساز از اوست
تمثیل زلال آب و آواز از اوست
«شکوه سپهزاد»

حیثیت عشق و اوج پرواز از اوست
جاری شده در ضیافتِ آینه‌ها



همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو گشتم
شدم آن عاشق دیوانه که بودم
«فریدون مشیری»

بی تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم
شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم



بعضی وقتها من می‌بخشم و تو می‌گیری و گاهی تو می‌بخشی و من می‌گیرم. اینگونه ما یاد می‌گیریم که فراتر از خودمان باشیم. اینگونه ما یاد می‌گیریم شریک هم باشیم و یاد می‌گیریم به یکدیگر عشق بورزیم.

Sometimes you give and I take and sometimes I give and you take. We are learning to go beyond the realm of ourselves. We are learning to share. We are learning to love.

"Suzan Polis Schutz"



فاصله نمی‌تواند مانعی بین دو قلب باشد... بلکه یادآوری زیباییست از اینکه عشق واقعی تا چه حدی می‌تواند نیرومند باشد.

Distance between two hearts is not an obstacle... rather a beautiful reminder of just how strong true love can be.

فرق و دوری در برابر عشق، مانند آتش است در برابر باد که آتش کوچک را از بین می‌برد و آتش بزرگ را شعله‌ورتر می‌کند.

Absence is to love what wind is to fire; It extinguishes the small, and enflames the great.

"Bussy Rabutin"



از ته قلب عاشق کسی بودن، به تو قدرت می‌دهد و اگر کسی از ته قلب عاشق تو باشد، عشقش به تو شهامت می‌بخشد.

To love some one deeply gives you strength. Being lov-ed by some one gives you deep courage.

"Lao- CZU"

جاودانه‌ها

فلورانس نایتینگل، برای اولین بار در جنگ کریمه با عده‌ای از زنان به منطقه جنگی در خاک ترکیه عثمانی قدم گذاشت و به پرستاری از سربازان مجرروح و بیمار همت کمارد و جان سربازان بیشماری رانجات داد.

در آن زمان از هر دو سرباز مجرروح یک نفر جان می‌باخت، اما با کوششها و محبت‌های بی‌دریغ این بانوی بزرگ و همراهانش، تعداد مرگ و میر به یکی از پنجاه

سر باز رسید. به فلورانس نایتینگل، لقب بانوی چراغ به دست دادند و او در تاریخ جاودانه ماند.

با هم بیندیشیم

اسانه‌ای قدیمی منسوب به ایرانیان است به نام نارنج و ترنج که می‌گوید: روزگاری شاهزاده‌ای دلیر می‌زیست که قصد داشت با دختر شاه پریان ازدواج کند. پس جادوگری به او می‌گوید به نارنجستان دیوها برو و قبل از سپیده دم، نارنجی از درخت بچین و آن را به دو نیم کن. آنگاه پری نارنج از آن بیرون می‌آید. شاهزاده چنین می‌کند و برای به دست آوردن همسر دلخواهش و رسیدن به نارنجستان دیوها بی‌شماری را می‌کشد و رنجها و سختی‌های زیادی تحمل می‌کند. او دوبار تلاش می‌کند و موفق نمی‌شود اما بدون مایوس شدن به تلاش برای رسیدن به معشوق ادامه می‌دهد و در سومین بار موفق به یافتن پری و ازدواج با او می‌شود.

❀❀❀

با هم بخندیم

ملا همیشه از دست دو زن خود در عذاب بود. یک روز برای جلب توجه و محبت آنان، دو گردنبند خرید و هر کدامش را به یکی از آنها داد و اصرار کرد که آن یکی نفهمد. چند روز بعد زنها او را وادار کردند که اقرار کند به کدام یک از زنها علاقه بیشتری دارد. گردنبند به دادش رسید و گفت: به آنکه گردنبند داده‌ام علاقه‌ام بیشتر است.

«شوخ طبعی ملا نصرالدین»

لحنند و شادی



بجنید تا دنیا به شما بخند و اخلاق شوخ و روح شاد، جسم انسان
را همیشه جوان و سالم کنه می دار و زیرا شوخ طبع و
سبک روحی برای بدن آدمی در حکم نور خورشید برای
کیاهان است و همگونه که آفتاب جان تازه به کیاه می دهد
سرخوشی و نشاط هم روح تازه در کالبد بشر می دهد.

* خوشروی، احسانی است بی هزینه. * حضرت علی (ع)

لبخند و شادی

این کرانه‌های کبود، این ستاره‌های درخشان، این ابرهای سفید، این شفق طلاسی، این اشعة الوان، این زمین سبز، این گلهای سرخ، این قلبهای مشتعل، این درختان بارور، این مرغان خوش الحان، این جمال طبیعت و این بهار جوانی آیا کافی نیست که روح شما را به اهتزاز درآورد و لبانتان را به تبسم بگشاید؟
«نظام وفا کاشانی»

گلچینی از باغ معرفت

- تبسم خرجی ندارد ولی سود بسیار می‌دهد. لحظه‌ای بیش پایدار نیست ولی یاد آن در سراسر عمر باقی می‌ماند.
«دلیل کارنگی»
- اگر بخواهی برای تمام شادمانی‌هایی که داری تشکر کنی، دیگر وقتی برای گله‌گذاری نخواهی داشت.
«رود»
- انسان، شادترین همه آفریدگان است، هر چه از آن برتر و فروتر است، خشک و سخت است.
«ادیسون»
- من لبخند را مظهر انسانیت می‌دانم.
«ویبل دورانت»
- خنده کوتاه‌ترین فاضله میان دو نفر است.
«ویکتور هوگو»
- زنبور هر قدر باشد، گل از آن بیشتر است؛ دلهای ماتم زده هر اندازه باشند، قلبهای شاد زیادترند.
«شکسپیر»
- عده‌ای دائم عُمر می‌زنند که گل سرخ خار دارد. اگر درست نگاه کنیم، شاد می‌شویم که خارها گل دارند.
«آلوفونس کار»
- لبخند، خورشید روح هر انسان است. بدون آن نه چیزی زنده می‌ماند و نه چیزی می‌تواند بروید.
«؟؟»
- یک ساعت که آفتاب بتابد خاطره یک هفته بارندگی مداوم را از خاطر می‌برد.
«آبد بدربیو»
- با دیگران بخند، نه بر دیگران.
«دلیل کارنگی»

- روزی که عمر زمین به پایان برسد من و اسکندر مقدونی چه فرقی با هم خواهیم داشت.
او عمری را برای کسب نام به ناکامی و خونخواری گذراند و من برای لذت بردن زندگی،
دوره حیات خود را به شادکامی می‌گذراندم.
«مترلينگ»
- خنده طبیعی، فریاد موتور نیرومند بدن است.
«آناتول فرانس»
- دو نفر از پنجره زندان به خارج می‌نگریستند، یکی زمین پر از گل و لای را می‌دید،
دیگری ستاره‌های آسمان درخششده را.
«دلیل کارنگی»
- شما وقتی تبسم می‌کنید، جامه انسانیت می‌پوشید.
«اینشتین»
- مردی که لبخند زدن برایش غیرممکن است نباید وارد هیچ دکانی شود.
«؟؟»
- برای اینکه بزرگ و پر ازش شوید، باید هنگامی که اشک‌های شما می‌خواهد بربیزد تبسم
کنید.
«برنارد شاو»
- آنچه در مردم تو را به خنده می‌اندازد، نخست در خود بین و بخند.
«امرсон»
- وقتی سن ما زیاد می‌شود به چیزهایی می‌خندیم که در گذشته ما را به گریه می‌انداخت
و برای چیزهایی گریه می‌کنیم که ما را به خنده و امی داشت. اما چه خوب است همیشه به
چیزهایی بخندیم که موجب نگرانی ما می‌شود.
«؟؟»
- بخندید تا دنیا به شما بخندد. اخلاق شوخ و روح شاد، جسم انسان را همیشه جوان و
سالم نگه می‌دارد. زیرا شوخ طبیعی و سبک روحی برای بدن آدمی در حکم نور خورشید
برای گیاهان است و همانگونه که آفتاب جان تازه به گیاه می‌دهد، سرخوشی و نشاط هم
روح تازه در کالبد بشر می‌دمد.
- هرگز فرصتی را برای شاد کردن دیگری از دست ندهید، چرا که نخست خود شما از این
کار سود می‌برید، حتی اگر هیچ‌کس نداند شما چه می‌کنید.
«پائولو کونیلو»
- اگر می‌خواهید دنیا به روی شما لبخند بزند هرگز لبخند زدن را فراموش نکنید.
«فرزان انگار»
- راز شاد زیستن: دوست داشتن چیزی است که انجام می‌دهید.
«پائولو کونیلو»
- شادی کردن خوب است، اما شاد کردن دیگران بهتر؛ خندیدن خوب است اما خنداندن
دیگران بهتر.
«نقاش کرمانی»
- شصت سال گریه کردم تا یک دقیقه مردم را بخندانم.
«چارلی چاپلین»

- با خنده تنها نیستم. گر بخندم دشمن، یار است و از من دور خار. گر بخندم زشت نیستم دیگر و زیبا گلی هستم. گر بخندم کار نیک است و اگر آن را بکارم نیکتر. گر بخندم یار بی‌همتای من بر من بخندد. گر خدا بر من بخندد، یعنی تا ابد خواهم بخندید. پس بخند و تو بیخش بر هر لبی یک خنده‌ای.
«ثربا. تقی‌زاده»
- هرگز لبخند را ترک نکن، حتی اگر خیلی ناراحت بودی. چون ممکن است هر کسی عاشق لبخند زیبای تو شود.
«گابریل گارسیا مارکز»
- آدم‌هایی را دیده‌ام که به دلیل شکل ظاهری صورتشان همیشه (خواسته یا ناخواسته) لبخند می‌زدند. هیچ وقت اراده‌ی من بر غریزه‌ام چیره نشد که خنده‌ی آنها از روی شادی نیست و همیشه من را شاد کرده‌اند.
«حمیدرضا ساداتیان»
- آیا شما هیچ وقت ناراحتی و غم پرنده یا اسبی را دیده‌اید؟ یک دلیل که پرنده یا اسب ناراحت نمی‌شود این است که آنها سعی نمی‌کنند دیگران را تحت تاثیر قرار دهند.
«دلیل کارنگی»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ خنده بر هر درد بی‌درمان دواست.
- ✖ خنده، خون سالم تولید می‌کند.
- ✖ بخند، تا دنیا به رویت بخندد.

خردمند مردم، چرا غم خورد
دل غمگنان شاد و خرم کنید.
«فردوسی»

چو روزی به شادی همی بگذرد
بکوشید تارنج‌ها کم کنید



If we listen just to the wishes of those around us and ignore our own feelings we will not be truly happy. Listen to what you know, is right and stand on that, because when you do you will be happy.

"Bethany S. Brevik"

اگر تنها نگران خواسته دیگران باشیم و احساسات خود را نادیده بگیریم به شادی حقیقی دست نخواهیم یافت. به همان ندایی گوش کن که به درستی آن باور داری و استوار باش زیرا اگر چنین کنی شادمان خواهی زیست.



Enter each new day believing that you can make someone else smile. Inside, because you are a beautiful person.

The grand essentials to happiness in this life are something to do & something to hope for.

"Joseph Addison"

Laughter is the spark of the soul.

Laughter is a tranquilizer with no side effects.

"Arnold H. Glasgow"

There's something magical in smile that talks.

آغاز هر روز نو، تو را به این باور می‌رساند که می‌توانی دل دیگری را شاد کنی، زیرا این توبی که خوب و زیبایی.

والاترین اصول برای شاد زیستن اینهاست: کاری برای انجام دادن، کسی برای عشق ورزیدن، چیزی برای امیدوار ماندن.



خنده، درخشش روح انسان است.



خنده تنها داروی آرامبخشی است که عوارض جانبی ندارد.



جادویی در لبخند است، انگار که با ما سخن می‌گوید.

جاودانه‌ها

چارلی چاپلین آنقدر معروف است که حتی کودکان نیز او را می‌شناسند. چارلز متولد انگلستان است و در انگلستان نیز جان سپرد. پدر او در کودکی مادرش را رها کرد و با زنی دیگر ازدواج نمود. او و برادرش به سختی امرار معاش می‌کردند، برادر بزرگتر او در تئاترها جاروکشی می‌کرد و چارلز کوچک در گوش و کنار به او کمک می‌نمود تا وقتی که مادرشان به بیمارستان روانی منتقل شد و برادران چاپلین بی‌سرپرست شدند.

در همین زمانها بود که روزی رئیس تئاتر که هنرپیشه‌های اصلیش دیر کرده بودند به پشت صحنه آمد و گفت یک پوند به کسی می‌دهد که بتواند تماشاگران عصبانی را آرام کند و چارلی نه ساله با همان شمایل معروف، برای اولین بار با سبیل و عصا کُت و کلاهِ گل و گشاد به روی صحنه رفت.

پس از آن، او زجرهای زیادی کشید تا بالاخره با برادرش به آمریکا رفت و شروع به ساخت فیلمهایی کرد که تا ابد در تاریخ سینما باقی خواهد ماند. چارلی در دوران کودکی بارها در صحنهٔ تئاتر با مشت و لگد زده شد که موجب شکسته شدن دنده و دندانهای او شد ولی مردم به این صحنه‌ها می‌خندیدند و شادمانی می‌کردند.

با هم بیندیشیم

روزی مردی عبوس از بازار عبور می‌کرد، دیوانه‌ای را دید کنجدی نشسته و پارچه‌ای در برابر خود پهن کرده و فریاد می‌زند: از من بخرید، من پرفروش‌ترینم، بیایید از من بخرید. مردی جلو رفت و جماعتی را دید که به دیوانه می‌خندند. مرد خواست تفریح کند،

پس گفت: ای تاجر توانگر چه کالایی داری که اینقدر پرفروش است؟
دیوانه گفت: نمی‌بینی؟

مرد به تمسخر گفت: جز دیوانه‌ای ژنده پوش و پارچه‌ای کهنه هیچ نمی‌بینم.
جماعت زیر خنده زدند و دیوانه در دم گفت:
همین... این است... من خنده می‌فروشم!
مرد گفت: ای ابله! تو که خنده می‌فروشی چه باز می‌ستانی؟
دیوانه خنده و گفت: شادی... آیا در دنیا معامله‌ای پر سودتر از این سراغ داری؟

«فرزان انگار»

خوبیشن



شما ہموارہ فردی کر انقدر، ارزنہ و مفید ہستید، نہ بے این دلیل
کہ دیکھ ران چین می کوئی نہ بے این خاطر کہ فردے کا میا پید
نہ بے این جہت کہ ثروت فراوا نہ بے دست می آورید
خیر تھا بے این دلیل کہ شما چین باور و اندیشہ اسی را برکنیدہ اید.
وین دائر



«حضرت علی (ع)»

مرد در زیر زبان خودش پنهان است.



خویشتن

بخارط داشته باش:

- ✓ حداقل پنج نفر در این دنیا تو را دوست دارند. آنقدر که حاضرند به خاطر تو بمیرند.
- ✓ تنها دلیلی که ممکن است کسی از تو متنفر باشد این است که میخواهد مثل تو باشد.
- ✓ یک لبخند تو می تواند برای هر کسی خوشبختی بیاورد، حتی اگر او از تو خوشش نیاید.
- ✓ هر شب کسی با فکر تو به خواب می‌رود.
- ✓ تو برای یک نفر یک دنیایی.
- ✓ بدون تو شاید فردی نتواند به زندگی ادامه دهد.
- ✓ تو فردی بخصوص و بی همتایی اما به روش خودت.
- ✓ کسی که تو حتی از وجودش بی خبری تو را دوست دارد.
- ✓ وقتی احساس می کنی دنیا به تو پشت کرده. نگاهی بینداز. بیشتر مانند این است که تو به دنیا پشت کرده ای.
- ✓ وقتی فکر می کنی شانسی نداری به آنچه که می خواهی بررسی به آن نخواهی رسید. اما وقتی به خود ایمان داری دیر یا زود به آن خواهی رسید.
- ✓ همیشه شکایاتی را که به تو می شود به یاد داشته باش و کلمات زشت آن را فراموش کن.
- ✓ همیشه احساس را بیان کن به این ترتیب دیگران از آن باخبر می شوند.
- ✓ اگر دوست خیلی خوبی داری، زمانی برایش بگذار تا دریابد که چقدر برایت با ارزش است.

گلچینی از باعث معرفت

- بدان همانی که می‌اندیشی. پس خود را دوست داشته باش و با گامهای بلندت پا بر سریغ کوه پیروزی بگذار و فریاد بزن: من خودم هستم، به این خود می‌بالم، عشق می‌ورزم و ایمان دارم.
«ثريا. تقیزاده»
- اگر بت‌ها را واژگون کرده باشی، کاری نکرده‌ای. وقتی واقعاً شهامت خواهی داشت که خوی بت پرستی را در درون خویش از میان ببری.
«نیچه»
- تسلط بر نفس، تنها آزادی قابل ذکر است.
«دیوژن»
- بهترین فرد شما کسی است که خداوند او را کمک کند تا مالک خویشتن شود.
«حضرت محمد(ص)»
- بکوش تا از خودشناسی به خویشتن مسلط گردی.
«آنیتسن تنس»
- ما خودمان شیطان خودمان هستیم. ما خودمان، خود را از بهشت خویش بیرون می‌رانیم.
«دلیل کارنگی»
- تو مخلوق خود هستی و این تویی که خود را می‌آفرینی.
«آنی بیزانت»
- آنچه هستید، شما را بهتر به دیگران می‌شناساند.
«امرсон»
- تا خودتان نخواهید هیچ کس نمی‌تواند تحقیرتان کند.
«النور روزولت»
- خودت باش، مگر بهتر از خودت سراغ داری؟
«فرانک. جی. گیبلین دوم»
- هرگز از خود سخن نگفتن، نوعی ریاورزی است.
«نیچه»
- هر که دیگران را بشناسد عاقل است و هر که خود را بشناسد عارف است.
«لانوسه»
- خودمان گنجی هستیم که می‌جوییم.
«لوییز هی»
- چنانچه هسته باید نخست دل خاک را بشکافد تا راز دلش در آفتاب عربیان شود، شما نیز باید رنج شکافتن را تجربه کنید تا به شکفتن رسید.
«جبران خلیل جبران»
- تنها راه آغاز کردن، آغاز کردن است.
«؟»
- آنچه هستی چنان در گوشهايم فریاد می‌زند که نمی‌توانم آنچه را می‌گویی بشنوم.
«امرсон»
- هستی برای شما همان چیزیست که خود شما هستید.
«دوسو»
- انسانها ممکن است اصل خود را فراموش کنند اما طبیعت، هرگز آن را فراموش نمی‌کند.
«پائوکوئیلو»

- اگر خودم به فکر خودم نباشم چه کسی خواهد بود. اما اگر فقط به فکر خودم باشم چه هستم؟ «هیل»
 - اگر کسی از من کمکی بخواهد، یعنی اینکه هنوز روی زمین ارزشی دارم. «پائوکوئیلو»
 - چنانچه هسته باید نخست در دل خاک بشکافد تا راز دلش در آفتاب عریان شود. شما نیز باید رنج شکافت را تجربه کنید تا به شکفتان در رسید. «جبران خلیل جبران»
 - شما همواره فردی گرانقدر، ارزنده و مفید هستید. نه به این دلیل که دیگران چنین می‌گویند، نه به این خاطر که فردی کامیابید. نه به این جهت که ثروت فراوانی به دست می‌آورید. خیر. تنها به این دلیل که شما چنین باور و اندیشه‌ای را برگزیده‌اید.
- «وین دایر»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✗ خویشتن را قدر خواهی ارج مردم را میر. «مثل فارسی»
- ✗ خودت را دوست داشته باش در این صورت دیگر رقیبی نخواهی داشت. «مثل استونی»
- ✗ خود را شناختن حکمت است، خود را از بار بردن بلاحت. «مثل آلمانی»

جاوداهه‌ها

آلینور داکیتن (همسر هنری، پادشاه انگلستان مادر شاه ریچارد شیردل و پرسن جان)، ملکه دو کشور فرانسه و انگلستان، قدرتی در ورای تاج و تختهای بسیار بود. او در حکومت چهار پادشاه نفوذ داشت که دوتای آنان همسران و دو تن دیگر پسرانش بودند. احتمالاً دوک ولیام (پدرش) از اینکه پسر نداشت اندوهگین بود، اما وقتی که آلینور بزرگ شد، دوک به اقبال خوش در داشتن دختری چون او می‌باليد. او یکی از نخستین زنان مقتدر تاریخ است که به راستی سیاستمدار بود. زمانی که پدرش درگذشت مردم با رغبت تمام او را به عنوان دوشس خود پذیرفتند. او تا زمان مرگ به عنوان زنی قدرتمند و پرنفوذ در سیاست اروپا تا زمان مرگ خود باقی ماند. آلینور جادویی، با وقار، دلیر و خود ساخته خلاصه یک ملکه تمام عیار بود.

با هم بیندیشیم

اینشتین، یکی از بزرگترین دانشمندانی بود که تاریخ به خود دیده است. او بارها در راه مدرسه گم می‌شد و معلمها فکر می‌کردند از ضریب هوشی پایینی برخوردار است. او عموماً از اطاق کار خود خارج نمی‌شد و همواره در حال کار بر روی طرحهای خود بود. یکی از معدهای دیدارهای او با افراد سرشناس، دیدار او با چارلی چاپلین هنرپیشه بزرگ سینما بود که در طول سه روز اقامت در خانه اینشتین، تنها چند ساعت با او دیدار داشته است.

اینشتین به چارلی گفت: آنچه که باعث شهرت عظیم تو در دنیا شده و همه تو را به خاطر آن می‌شناسند، این است که همه زبان تو را می‌فهمند و چارلی پاسخ داد: و آنچه باعث شهرت توست، این است که هیچ‌کس حرفهای تو را نمی‌فهمد!

اینشتین نیز مانند سایر دانشمندان، زمانی که پی بردازی تحقیقاتش برای اهداف جنگی و کشتار انسانها استفاده شده شدیداً اظهار تاسف کرد و گفت: اگر می‌دانستم دانش من چنین نتیجه‌ای به بار می‌آورد هرگز علم را در اختیار سایر مردم قرار نمی‌دادم. او در سال ۱۹۲۱ جایزه نوبل را در رشته فیزیک دریافت کرد و در سال ۱۹۵۵ دیده بر جهان فروبست.



آهنگری بود که با وجود رنج‌های متعدد و بیماری اش عمیقاً به خدا عشق می‌ورزید. روزی یکی از دوستانش که اعتقادی به خدا نداشت از او پرسید: «تو چگونه می‌توانی خدایی را که رنج و بیماری نصیبت می‌کند دوست داشته باشی؟»

آهنگر سر به زیر آورد و گفت: «وقتی که می‌خواهم وسیله‌ای آهنگی بسازم یک تکه آهن را در کوره قرار می‌دهم. سپس آن را روی سندان می‌گذارم و می‌کوبم تا به شکل دلخواهم درآید. اگر به صورت دلخواهم درآمد می‌دانم که وسیله مفیدی خواهد بود اگر نه آن را کنار می‌گذارم. همین موضوع باعث شده است که همیشه به درگاه خداوند دعا کنم که خدایا! مرا در کوره‌های رنج قرار ده اما کنار نگذار!»

اخلاق و رفتار

مجموع رفتارها و اکنثها و حالات شخص در برادر موقعت های مختلف را خلق و خوک پیده کرده اند اینکار باور نداشت اما استدعا اشتباه اخلاق را جزئی است و غیرقابل تغییر خصوصیات افراد می پنداریم در حالمیک انسان زاییده افکارش است و اگرچه همچون ترک اعیاد تغییر خلق و خوکار سخت و دشواری است اما با رسیدن و افکار صحیح و تمرين امکان پذیر است برای شروع توصیه ساده و زیبایی بزرگتر کار آمد خواهد بود آدمیان (بالغین) باید در پنج حوصلت با کودکان شرک کنند و اینکه همچون کودکان غم رویی نخورند و یکر چون بیمار شوند از عذاب نائلند و گله و شکایت نکنند و اینکه بر طعامی داشته باشند با یکدیگر خورند و چون با یکدیگر نزاع کنند در دول نکند مدارند و زود آشی کنند و بالاخره اینکه از اندک چیزی بترسند و بارقت باشند و با اندک چیزی راضی و خشنود گردند.

- * همانا ارزشمندترین بی‌نیازی عقل است، بزرگترین فقر، بی‌خردی است، ترسناکترین تنها بی،
- * خودپسندیست و گرامی‌ترین ارزش خانوادگی، اخلاق نیکوست. «حضرت علی (ع)»

اخلاق و رفتار

روزی یک جوان بسیار ثروتمند نزدیک خاخام (روحانی مذهب یهود) رفت و از او خواستار نصیحتی برای راهنمائی زندگیش شد. خاخام وی را به طرف پنجره برد و از او پرسید:

- شما از میان این شیشه چی می‌بینید؟

* مردمی را می‌بینم که می‌روند و می‌آیند و کوری را می‌بینم که در جاده‌ای در حال گدایی می‌باشد.

در آنجا بود که خاخام یک آئینه بزرگ به آن جوان نشان داد و مجدداً از او سؤوال کرد:

- حالا به من بگوئید که در این آئینه چه می‌بینید؟

* چهره خودم را در آن می‌بینم.

و حالا دیگر، آن مردم را نمی‌بینید. شما متوجه هستید که پنجره و آئینه هر دو از یک ماده اولیه یعنی شیشه ساخته شده‌اند، اما در آئینه، چون یک پوشش نازک نقره‌ای بکار رفته است، چیزی به جز خودت را در آن نمی‌بینی. حالا باستی هر ذوی این شیشه‌ها را با یکدیگر مقایسه کنی. دیگران را در آن دیده و به خاطر ایشان احساس همدردی می‌کنی. اما وقتی پوشیده از نقره است، یعنی فقط خودت را در آن می‌بینی. و فقط وقتی مردی ارزشمند خواهی بود که شهامت زدودن آن پرده نقره‌ای را از جلوی چشمانش داشته باشی، در آن صورت مجدداً قادر خواهی بود تا به مردم عشق بورزی.

گلچینی از باغ معرفت

- اخلاق خوب مانند آب جاری است که موجب حاصلخیزی کشتزارها می‌شود.
«لائوتسه - فیلسوف چینی»
- ای پسرا! چند صفت از چند کس بسیار زشت است: (۱) بی‌رحمی از حاکمان؛ (۲) حرص مال و جاه از علماء؛ (۳) کاهلی از جوانان؛ (۴) رعنایی از پیران؛ (۵) بی‌شرمی از زنان
- چنان باش که بتوانی به هر کسی بگویی مثل من رفتار کن.
«کانت»
- خوش خویی و گشاده‌رویی دام دوستی است و بردباری گور عیوب‌ها. «حضرت علی (ع)»

- فرزانه کسی است که همواره بر خویش حکمفرماست.
«حکمت هندو»
- بهترین میراثی که پدران برای فرزندان خود می‌گذراند، تربیت خوب است. «سیسرون»
- خط مستقیم نه تنها در هندسه، بلکه در اخلاقیات هم کوتاهترین راه است. «راحل»
«لاندور»
- کج خلقی، شامگاه آشفتگی است.
- یک کمی عقل سلیم، اندکی اغماض و قدری خوش خلقی داشته باشد، آنوقت خواهید دید خودتان را در این دنیا چقدر آسوده و خوشبخت ساخته‌اید. «سامرست موام»
- مانند زنبور عسل باش که هر چه خورد، پاک است و هر چه بر جای نهد، شیرین است و هر شاخی که رویش بنشینند، نشکند. «حضرت محمد(ص)»
- مرد خشمگین پر از زهر است و زندگی خویش را زهرآگین می‌کند. «کنفوسیوس»
- خوب بودن بسیار عالیست اما نشان دادن خوبی به دیگران عالیتر است. «مارک تواین»
- بدترین مردم کسی است که مردم از ترس او را احترام کنند. «حضرت علی (ع)»
- سه نفر در سه جا شناخته می‌شوند: بردبار به هنگام خشم، دلیر به هنگام جنگ، برادر به هنگام نیاز. «امام صادق (ع)»
- چه مصیبتی! تمام چیزهایی که واقعاً دوست دارم یا خلاف اخلاق است یا قاچاق است یا چاق کننده. «الکساندر وولکات»
- پدرم که بسیار مديون او هستم، هیچگاه فرق بین خوب و بد را به من نگفت، فکر می‌کنم به همین دلیل امروز خودم را این قدر مديون او می‌دانم. «جان موریتمر»
- هر وقت اخلاق قومی از دست رفت، آن قوم را بایستی منقرض شده دانست. «اسمایلز»
- مردان قانون وضع می‌کنند و زنان اخلاق بوجود می‌آورند. «ورسیه»
- در مقابل همه چیز می‌توان مقاومت کرد جز خوبی و نیکی.
«روسو»
- با فقیرترین افراد چنان با احترام رو برو شو که گویی، در مقابل سلطان هستی.
«کنفوسیوس»
- ادب یا محبت خرجی ندارد ولی همه چیز را خریداری می‌کند. «متناجیو»
- انسان عاقل همیشه از بدگوئی‌هایی که از او می‌شود استفاده می‌کند. «تژرژ بانه»
- جمعی در انتظارند که پیشوایی ظهور کند و آنان را به راه راست هدایت کند، حال آنکه پیشوایی مهمتر از عقل و خرد نیست. خوبست همه او را فرمانبری کنیم. «ابوالعلا معمری»

- کسیکه عقل را بر احساساتش غلبه دهد قوی‌ترین انسان روی زمین است.
- «حضرت علی»
- اگر انرژی مثبتی در فضای رها کنی؛ آن انرژی، انرژی‌های مثبت بیشتری جذب می‌کند و از آنها، افرادی را پدید می‌آورد که شادمانی تو را می‌خواهند.
- «پانولوکوئیلو»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ اشخاص بدخلق مثل ظروف سفالین هستند که زود می‌شکنند و به سختی دوباره به هم متصل می‌شوند.
- ✖ مثلاً سانسکریت «مثلاً انگلیسی» عالی‌ترین سلاح برای مغلوب کردن دشمن، خونسردی است.
- ✖ مثلاً ایرانی دست شکسته کار می‌کند ولی دل شکسته کار نمی‌کند.
- ✖ مثلاً چینی اگر خیلی مودب باشی، هیچ‌کس تو را مقصراً نخواهد دانست.



جهان با این فراخی تنگت آیو
تو را از نامه خواندن ننگت آیو
«بابا طاهر»

به از پارسای عبادت نمای
«سعده»

بر وارسی خویش مهیا گردی
تا گردی ز خویش و دریا گردی
«شاه بدخشانی»

جز راست روی و نیک خوئی نکنیم
گر دست دهد به جز نکوئی نکنیم
«شاه نعمت الله ولی»

گر بهر زر آبرو فروشد، پست است
هر چند رود ز دست، اندر دست است
«ابوالقاسم حالت»

مکن کاری که بر پا سنگت آیو
جو فردا نامه خوانان نامه خوانند

گنهکار اندیشناک از خدای

از بستگی خوبیش اگر وا گردی
وا گرد به گرد خویش مانند حباب

ماعادت خود بهانه جویی نکنیم
با هر که به جای ما بدیها کرده است

در جمع زر و مال هر آن کو مست است
وان سیم و زری که آبرو باز خرد

جاوداها

ابوعلی سینا، پزشک نامدار ایرانی، در خانواده‌ای نسبتاً متمول پای به جهان گذاشت. وی از نیرویی خدادادی بربخوردار بود و توانست در چهار سالگی کتاب قرآن را از بر کند. وی در یازده سالگی نزد استادان بزرگ زمان خود آموزش دید و از نوجوانی به طبابت مشغول شد. او سالها بررسی و تحقیق و سفر را به خدمت به پادشاهان زمان خود ترجیح داد و پس از برجای گذاشتن آثاری چون شفا و قانون دار فانی را وداع گفت.

ابن سینا در کودکی موفق به محاسبه سطح کره شد. وی روزی گردویی را نزد استادش پرتاب کرد و گفت: سطح این را حساب کن! استادش دو کتاب اخلاق بزرگ و حجیم را برداشت و جلوی او گذاشت و گفت: ابتدا اینها را بخوان و ادب بیاموز تا به وقتی سطح و حجم گردو را برایت محاسبه کنم!

با هم بیندیشیم

افسانه‌ای مربوط به اقوام ملانزی وجود دارد به نام مرغ ماهی خوار و لاکپشت. روزی پای مرغ ماهی خواری لای سنگهای ساحل گیر می‌کند و مَد آب موجب می‌شود او تا گردن در آب فرو رود. در این هنگام حیوانات زیادی برای همدردی به او نزدیک می‌شوند ولی کمکش نمی‌کنند. یک لاکپشت در عوض خوردن خارپشت دریایی، او را نجات می‌دهد. خیلی زود شکارچیان، لاکپشت را شکار می‌کنند و او را در قفس می‌اندازند تا فردای آن روز کبابش کنند. در این موقع مرغ ماهی خوار جلوی آنها می‌نشیند و می‌رقصد تا حواس آنها را پرت کند و لاکپشت بتواند فرار کند. در پایان داستان، لاکپشت فرار می‌کند و مرغ ماهی خوار هم به هوا می‌پرد و صیادان گرسنه با تعجب به قفس خالی نگاه می‌کنند و فکر می‌کنند لاکپشت از داخل قفس ناپدید شده است.

«فرزان انگار»

میخ در دیوار: یکی بود یکی نبود، یک بچه کوچیک بد اخلاقی بود. پدرش به او یک کیسه پر از میخ و یک چکش داد و گفت هر وقت عصبانی شدی، یک میخ به دیوار روبرو بکوب.

روز اول پسرک مجبور شد ۳۷ میخ به دیوار روبرو بکوبد. در روزها و هفته‌های بعد که پسرک توانست خلق و خوی خود را کنترل کند و کمتر عصبانی شود، تعداد میخهایی که به دیوار کوفته بود، رفته رفته کمتر شد.

پسرک متوجه شد که آسانتر آنست که عصبانی شدن خودش را کنترل کند تا آنکه میخها را در دیوار سخت بکوبد. بالأخره به این ترتیب روزی رسید که پسرک دیگر عادت عصبانی شدن را ترک کرده بود و موضوع را به پدرش یادآوری کرد. پدر به او پیشنهاد کرد که حالا به ازاء هر روزی که عصبانی نشود، یکی از میخهایی را که در طول مدت گذشته به دیوار کوبیده بوده است را از دیوار بیرون بکشد.

روزها گذشت تا بالأخره یک روز پسر جوان به پدرش روکرد و گفت همه میخها را از دیوار درآورده است. پدر، دست پسرش را گرفت و به آن طرف دیواری که میخها بر روی آن کوبیده شده و سپس درآورده بود، برد. پدر رو به پسر کرد و گفت: «دستت درد نکند، کار خوبی انجام دادی ولی به سوراخهایی که در دیوار به وجود آورده‌ای نگاه کن !! این دیوار دیگر هیچ وقت دیوار قبلی نخواهد بود.

پسرم وقتی تو در حال عصبانیت چیزی را می‌گوئی مانند میخی است که بر دیوار دل طرف مقابل می‌کویی. تو می‌توانی چاقویی را به شخصی بزنی و آن را درآوری. مهم نیست تو چند مرتبه به شخص روبرو خواهی گفت معذرت می‌خواهم که آن کار را کرده‌ام. زخم چاقو کماکان بر بدن شخص روبرو خواهد ماند. یک زخم فیزیکی به همان بدی یک زخم شفاهی (روحی) است.

دوستان واقعاً جواهرات کمیابی هستند. آنها می‌توانند تو را بخندانند و تو را تشویق به دستیابی به موفقیت نمایند. آنها گوش جان به تو می‌سپارند و انتظار احترام متقابل دارند و آنها همیشه مایل هستند قلبشان را به روی ما بگشایند.»

دوستی



کجا رز راه روشنی کسی که بد او را می خواهد به دوستی نمی کیرد، چنین
حدگاهی گه می خواهد تلاش دهند دیده نمی شود، از کسانی که فقط به سخا
مشکت در کنارش بسته، اعتناب می کند وستان کافونی که می خواهد
ثابت کند که صفت هم منافقی دارد آنان بمحواره خبر بد می آورند
و می کوشند اعتماد به نفس مبارز را تخریب کند و به این کار خود نام
همستکی می دهند هنگامی که او را مجروح می بینند اشک می رینند اما
در اعاق قلبشان از اینکه مبارز در نبرد می مشکت خود دارد است
شادمان بسته آنها نمی دانند که این هم بخشی از نبرد است.
هر آن حقیقی یک مبارز در همه سخاطات ترددیکار او بسته در
سخاطات دشواری و در سخاطات سعادت.
پانولوکونیلو

﴿ هر چه محبت داری نثار دوست کن، اما هر چه اطمینان داری به بای او مریز. «حضرت علی (ع)﴾

دوستی

مبارز راه روشنایی، کسی که بد او را می‌خواهد به دوستی نمی‌گیرد. همچنین نزد کسانی که می‌خواهند «تسلاش» دهنده نمی‌شود. از کسانی که فقط به هنگام شکست در کنارش هستند، اجتناب می‌کند- دوستان کاذبی که می‌خواهند ثابت کنند که ضعف هم منافعی دارد- آنان همواره خبر بد می‌آورند و می‌کوشند اعتماد به نفس مبارز را تخریب کنند و به این کار خود نام «همبستگی» می‌دهند. هنگامی که او را مجروح می‌بینند، اشک می‌ریزند اما در اعماق قلبشان از اینکه مبارز در نبردی شکست خورده است شادمان هستند. آنها نمی‌دانند که این هم بخشی از نبرد است.

همراهان حقیقی یک مبارز در همه لحظات نزدیک او هستند، در لحظات دشواری و در لحظات سعادت. «پائولو کوئیلو»

گلچینی از باغ معرفت

- برادران و رفقای صمیمی سه نوع هستند: (۱) کسی که مانند غذا به آن نیاز است و آن رفیق عاقل است؛ (۲) کسی که وجود او برای انسان به منزله بیماری مزاحم است و آن رفیق احمق است؛ (۳) کسی که وجودش به منزله داروی شفابخش است و آن رفیق «امام صادق (ع)» روشنفر است.
- یک شاخه گل رز که در زمان حیات- به علاوه یک لبخند- به عزیزی می‌دهید، به مراتب، لطیفتر، موثرتر و دوست داشتنی‌تر از یک دسته گل بزرگ ارکیده است که با اشک بر روی سنگ قبر او می‌گذارید!
- چون دوستی انتخاب کنی، در حال غضب وی را امتحان کن. اگر با انصاف باشد دوستی را شاید و گرنه از وی بر حذر باش. «لقمان حکیم»
- در انتخاب دوست شتاب مکن و به تعجیل از آنان روی نگردان. «سولون»
- دوستان حقیقی اگر از دیده بروند، از دل نخواهند رفت. «سیسرون»
- بهترین دوست تو آن کس است که عیوب تو را نزد تو هدیه کند. «امام صادق (ع)»
- دوستان در زندان به کار آیند، که بر سر سفره، همه دشمنان دوست نمایند. «سعدی»

- دوستی با افراد بد، مانند سایه بامدادی است که در هر ساعت رو به کاهش می‌گذارد؛
دوستی با افراد نیک، مانند سایه عصر است که تا غروب آفتاب رو به افزایش می‌گذارد.
«هردر»
- بررسی حال مردم نکن و الا بی‌دوست می‌مانی.
«امام صادق (ع)»
- دوست بسان چتریست که باید روزهای بارانی همراه شما باشد.
«پل نرولا»
- دوستانی را که داری و آنان را آزمودهای، با قلابهای فولادین به جان و دل خود پیوسته
نگاه دار.
«شکسپیر»
- دوستان را در خلوت توبیخ کنید و در ملاء عام تحسین.
«لاتین»
- دوستی مانند اسناد کهنه است، قدمت تاریخ، آن را قیمتی می‌کند.
«گوته»
- عاجزترین مردم کسی است که از به دست آوردن برادران عاجز است و عاجزتر از این
کسی است که دوست و برادری را که به دست آورده، از دست بدهد.
«حضرت علی (ع)»
- کدام دوست استوارتر، کدام یار مهربانتر و کدام تدبیر بهتر است؟ دوست گوهری
استوارتر، یار کهن مهربانتر و تدبیر بخردان بهتر.
«ارسطو طالیس»
- کسی که رفیق خوبی دارد، احتیاج به آئینه ندارد.
- من در جهان یک دوست داشتم و آنهم خودم بوده‌ام.
«ناپلئون»
- نهال دوستی واقعی، آهسته رشد می‌کند.
«جرج واشنگتن»
- یگانه راه دوست پیدا کردن اینست که اول خودمان اظهار دوستی کنیم.
«امرсон»
- اول در فکر رقيق آگاه باش، پس از آن آماده راه.
«حضرت علی (ع)»
- یار نیک به از کار نیک، کار بد به از یار بد.
«خواجه عبدالله انصاری»
- دوستی را که به عمری به چنگ آورند، نشاید که به یک دم بیازارند.
«سعدی»
- دوست واقعی کسی است که دستهای تو را بگیرد، اما قلب تو را لمس کند.
- **«گابریل گارسیا مارکز»**
زندگی به خلق دوستیها و تقسیم مهربانیهای آن با دیگران زیبا می‌شود.
- بدختی ما این حسن را دارد که دوستان واقعی را به ما می‌شناساند.
«بالزاک»
- انسان آئینه است، اگر با فرومایگان بنشینند تصاویر زشت در روح او منعکس می‌شود و
اگر با نیک نهادان نشست و برخاست کند، زیباترین نقشها بر وجود او نقش می‌بندد.
- دوست آن است که شما را قادر سازد در هنگام روز ستارگان را ببینید.
«ادوارد سیمونز»

- سه چیز دوستی در پی دارد: دینداری، فروتنی و بخشش.
- دوستان به قدرت رسیده را از دست رفته بدان.
- از میان همه دوستانم تنها خودم باقی مانده‌ام.
- برای یافتن دوست یک چشم خود را باید بست و برای نگهداشتنش هر دو را.
- «نورمن داگلاس»
- اگر نیرویی جادویی به همه ما قدرت خواندن فکر یکدیگر را می‌بخشید، اولین نتیجه آن به هم خوردن دوستی‌هایمان بود.
- دوست تو کسی است که از همه چیزت با خبر است و با این حال دوستت می‌دارد.
- «البرت هابارد»
- با شجاعان روزگار و درندگان بیابانها رو برو شدم، ولی هیچکس مانند همنشین بد بر من غالب نشد.
- «بودرجمه»
- دوستی، میانه چاپلوسی و ستیزه جویی است.
- «ارسطو»
- میان آدمیان چیزی نیست جز دیوارهایی که خود ساخته‌اند.
- «تولستوی»

آشنایی با فرهنگ ملل

- * دوستانت باید مثل کتابهایی که می‌خوانی کم باشند و برگزیده.
- * «مثل انگلیسی»
- * یک دوست خوب به اندازه صدقه خوبیش ارزش دارد.
- * «مثل فرانسوی»
- * دوست خود باش تا دیگران هم دوست تو گردند.
- * «مثل اسکاتلندی»
- * دوست به سر نگاه می‌کند و دشمن به پا.
- * «مثل ارمنی»
- * دوست همه‌کس، دوست هیچ‌کس نیست.
- * «مثل فارسی»
- * دوست کنار بطری شراب، دشمن بزرگ جیب است.
- * «مثل سوئدی»
- * دوستی، عشق است منهای بالهایش.
- * «مثل فرانسوی»
- * دوستی همان عشق است، توام با عقل.
- * «مثل آلمانی»
- * دوستت را در کارهای کوچک و جزئی امتحان کن و در کارهای بزرگ از او استفاده نما.
- * «مثل آمریکایی»

خانه دوست کجاست؟

نرسیده به درخت، کوچه با غی است که از خواب خدا سبزتر است.

کودکی می بینی رفته از کاج بلندی بالا، جوجه بردارد از لانه نور

واز او می پرسی، خانه دوست کجاست؟



نژدیکترین ستاره‌ها، لا جرم در خشنده‌ترین ستاره‌ها نیستند.

محاورت، همیشه نشانه مهربانی نیست.

گاهی خاطره‌ای بس دور، از واقعیتی که در آن غوطه وریم، ملموس‌تر است.

«مهناز صلواتی»



ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
فردا که ازین دیر فنا در گذریم



دوری از برادر منافق بهتر
خاک قدم یار موافق حقا
پرهیز زیارت ناموفق بهتر
از خون برادر منافق بهتر

«شمس تبریزی»



پیوسته بهاری و شروعی، ای دوست
در عاطفه نور جاری شده‌ای
چون خاک، تجسم خشوعی، ای دوست
خورشیدی و مظهر طلوعی، ای دوست
«شکوه سپهزاد»



بی روی دوست، دوش شب ما سحر نداشت
سوز و گذار شمع و من و دل، اثر نداشت
«پروین»



درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد



A friend is someone who
understands your past,
believes in your future and
accepts your today just the
way you are.

دوست یعنی کسی که گذشته‌ات را درک
می کند، آینده تو را باور دارد و امروز تو را
همانطور که هستی می پذیرد.

You can make friends in two months by becoming interested in other people than you can in two years by trying to get other people interested in you.

"Dale Carnegie"

اگر به دیگران علاقه نشان بدهید، ظرف دو ماه دوستان زیادی خواهید یافت، تا اینکه دو سال تلاش کنید دیگران را به خود علاقمند سازید.

Without humor life is sucks;
Without courage life is hard;
Without love life is hopeless;
Without friends life is impossible.



بدون شوخی، زندگی ناخوشایند است؛
بدون شهامت زندگی سخت است؛ بدون عشق زندگی نالمید کننده است ولی بدون دوست زندگی غیرممکن است.



One who neglects old friends
for the sake of new ones,
often loses both.

کسی که دوستان قدیمی را برای به دست آوردن دوستان جدید کنار میگذارد اغلب هر دو را از دست می‌دهد.



Always remember to forget the friend that proved untrue but never forget to remember those that stuck by you. Always remember to forget the times that made you sad. But never forget to remember the ones that made you glad.

همیشه به یاد داشته باش که دوستانی را که نادرست بودند فراموش کنی ولی هیچ وقت آدمهایی را که در کنارت ماندند تا لحظات اندوه بار را از یاد ببری و تو را خشنود کردند فراموش مکن.



My father always used to say that when you die, if you've got five real friends, then you've had a great life.

"Lee Iacocca"

پدرم همیشه بهم میگه موقع مردن ، اگر پنج تا دوست واقعی داشته باشی ، آن وقت هست که زندگی بزرگی داشته‌ای.



Don't walk in front of me, I
may not follow. Don't walk
behind me, I may not lead.
Walk beside me and be my
friend. "Albert Camus"

جلوی من قدم بر ندار، شاید نتونم دنبالت
بیام؛ پشت سرم راه نرو، شاید نتونم ره رو
خوبی باشم؛ کنارم راه بیا و دوستم باش.

جاودا‌نه‌ها

جک لندن، زندگی کوتاهی ما بین قرن نوزده و بیست را تجربه کرد. او در سانفرانسیسکو به دنیا آمد و از دوران کودکی طعم فقر را چشید. وی در ده سالگی روزنامه فروشی می‌کرد و در چهارده سالگی در کارخانه کنسروسازی مشغول کار شد. او در هفده سالگی ملوان شد و به دریا نورده پرداخت و سپس تمام آمریکا را گشت و تجربه‌های زیادی گردآوری کرد. او در نهایت شروع به نوشتن کرد و به یکی از معروف‌ترین نویسنده‌گان دنیا تبدیل شد. وی در سن سی سالگی در اوج ثروت به دلیل سکته قلبی در گذشت. زیباترین اثر وی «آوای وحش» نام دارد.

با هم بیندیشیم

دو دوستِ فقیر بودند، از قضا ارثی به یکی از آن دو رسید و او ثروتمند شد. پس رفت حجره‌ای در بازار خرید و دیگر حالی از دوست فقیرش نپرسید. چند سالی گذشت و حاکم شهر مُرد. با مرگ حاکم بر سر انتخاب جانشین اختلاف افتاد، شهر آشفته شد و دزدان، انبارهای ثروتمندان را خالی کردند.

مرد حجره‌دار ورشکست شد و طلبکارها در پی او بودند تا پوستش را بکنند. خلاصه، طبق رسم قدیمی، بازی (نام پرنده‌ای است) را رها کردند و باز بر شانه مردی نشست و شهر دارای حاکم جدیدی شد. گدا گشنه‌تر از حاکم قبلی، ولی به یعن انتخاب او وضعیت بهتر شد و شهر سامان گرفت.

روزی مرد حجره‌دار تصمیم گرفت از شهر بگریزد که ماموران حاکم جدید او را گرفتند و به محکمه بردنند. با خود گفت: حتما طلبکارها از من شکایت کرده‌اند

و دیگر کارم تمام است. اما به محض اینکه حاکم جدید را دید گل از گلش شکفت. دوست قدیمی فقیر او، حاکم جدید بود. حجره‌دار گفت: ای دوست! چرا در این مدت طولانی به نزد من نیامدی تا به تو کمک کنم؟ حاکم کیسه‌ای زربه او داد و گفت: چون نمی‌خواستم دوست دوران دارائیت باشم و نارفیق دوران نداریت و دوست شرم زده را تنها گذاشت تا فکر کند.

«فرزان انگار»



تفاوت بین کسی که دوستش دارید با کسی که عاشقش هستید.

(۱) هنگام دیدن کسی که عاشقش هستید تپش قلب شما زیاد می‌شود و هیجان زده هستید. اما هنگام دیدن کسی که دوستش دارید احساس سرور و شادی می‌کنید؛ (۲) هنگامی که عاشق هستید زمستان در نظر شما بهار است ولی هنگامی که کسی را دوست دارید زمستان زیبات است؛ (۳) وقتی به کسی که عاشقش هستید نگاه می‌کنید خجالت می‌کشید ولی هنگامی که به کسی که دوستش دارید می‌نگرید لبخند می‌زنید؛ (۴) وقتی در کنار معشوق خود هستید نمی‌توانید هر آنچه را که در ذهن دارید بیان کنید اما در مورد کسی که دوستش دارید این توانایی را دارید؛ (۵) در مواجه با کسی که عاشقش هستید دست و پای خود را گم می‌کنید اما در برابر کسی که دوستش دارید ابراز وجود می‌کنید؛ (۶) شما نمی‌توانید به چشمان کسی که عاشقش هستید زل بزنید اما می‌توانید در حالی که لبخند بر لب دارید به چشمان کسی که دوستش دارید نگاه کنید؛ (۷) وقتی معشوق شما گریه می‌کند شما نیز گریه می‌کنید اما در مورد کسی که دوستش دارید سعی بر آرام کردنش دارید؛ (۸) احساس عاشق بودن در نگاه است ولی دوست داشتن در کلام.

نیک و خوبی

و کسانی هستند که می بخشد و از رنج و لذت فارغ هستند و سودایی فضیلت و
تقوانیز در سرمه دارند، همچون در خت عطرگرانی امور و که در دره‌ای دور ششم
جان پروش را به هر نفس به دست نیم می پارد. خداوند با دستهای
چینی بخشد کافی با آدمیان سخن می کوید و از پشت پشم آنان بر زمین
لخته می زند.

جبران خلیل جبران

✿ همنوع خود را با نیکی تنبیه کن و شرّ او را با بخشش از خود دور کن. «حضرت علی (ع)»

نیکی و خوبی

و کسانی هستند که می‌بخشنند و از رنج و لذت فارغ هستند و سودای فضیلت و تقوا نیز در سر ندارند، همچون درخت عطر آگین «مورد» که در دره‌ای دور شمیم جان پرورش را به هر نفس به دست نسیم می‌سپارد. خداوند با دستهای چنین بخشنده‌گانی با آدمیان سخن می‌گوید و از پشت چشم آنان بر زمین لبخند می‌زند. «جبران خلیل جبران»

گلچینی از باعث معرفت

- ۵ام نخست را با پندراری نیک، ۶ام دوم را با گفتاری نیک و ۷ام سوم را با کرداری نیک برداشتم و آنگاه به بهشت داخل شدم.
- جوانمرد کسی است که عطايش بر درخواست پیشی گیرد. «حضرت علی (ع)»
- تو نیکی را از دست مده، دیگران نیز خوب خواهند شد؛ وجود نیکان همچو باد است و بدان همچو گیاه؛ هر جا باد بوزد به ناچار گیاه سر فرود می‌آورد. «کنفوسیوس»
- نیک بودن کافی نیست، باید آن را نمایان کرد. «استاھل»
- مقدس‌ترین وظیفه آدمی نیکی است، علی‌الخصوص به کسانی که از آنان روزی بدی دیده است. «فرانکلین»
- گل سرخ پرورش دهید تا زمین شما به گلستان تبدیل شود، خار مکارید که در پایتان فرو خواهد رفت.
- کسی که مایل است خیر دیگران را تامین کند، خیر خودش را هم تامین کرده است. «کنفوسیوس»
- شر با شر خاموش نمی‌شود، چنانکه آتش با آتش! بلکه شر را خیر فرونشاند و آتش را آب. «لقمان حکیم»
- نگذارید بدی‌ها بر شما مسلط شوند، سعی کنید بر بدی‌ها مسلط شوید. «ناپلئون»
- نیکی و سود خویش را در زیان دیگر کسان مخواه. «زرتشت»
- هر که در حال توانایی نیکویی نکند، در حال ناتوانی سختی ببیند. «سعدی»

- آنچه را انسان دوست دارد، از صمیم قلب انجام می‌دهد، اگر شما نیکی را دوست بدارید، نیکی خواهید کرد.
«وند»
- آفتاب که دنیا را روشن می‌کند، از کوری خفاش چه باک دارد.
- کسانی که ایمان آورند و کارهای شایسته می‌کنند، بهترین آفریدگانند.
«البینه- برهان روشن»
- آدمی را به نیکی به پدر و مادر خود سفارش کردیم.
«سوره الاحقاف- آیه ۴۶»
- خداوند فرموده مردم عائله‌مند هستند، کسی نزد من محبوب‌تر است که بیشتر به سایرین لطف کند و در رفع نیازهای آنها کوشش کند.
«امام صادق (ع)»
- خوب است هر شب هنگام خواب از خود بپرسم، امروز چه بدی کردم؟ چه گفتم؟ چه فکر کردم؟ چه احساس کردم و چه کار نیکی انجام دادم.
«پارکر»
- اعتراف به کردار بد، آغاز کردار نیک است.
- همیشه افرادی هستند که تو را می‌آزارند با این حال همواره به دیگران اطمینان کن. فقط مواظب باش به کسی که تو را آزار داده دوباره اعتماد نکنی.
«گابریل گارسیه مارکز»
- سی سال هر اندازه به من نیکی شد، به دیگران نیکی کردم و فقط از بهار و پائیز سالها لذت بردم. سی روز است که بیشتر از دیگران نیکی می‌کنم و حال حس می‌کنم که می‌توانم از هر چهار فصل در کنار هم لذت ببرم.
«حمیدرضا ساداتیان»
- کسی که نیکی می‌کند احمق نیست، اما دیگران او را ساده دل می‌دانند. کسی که ظلم می‌کند بی‌شک احمق است، اما دیگران او را عاقل می‌دانند.
- تفاوت آنکه نیکی می‌کند و آنکه ظلم می‌کند را نمی‌توان از زبان مردم جست. باید آن را در قلبهای آنان جستجو کرد.
«لیدا گیلیانه»
- در بالای آسمان جایی هست که دیگر ابری نیست. اگر آسمان دلت ابری است مطمئن باش که به اندازه‌ی کافی پرواز نکردد!
- آن هنگام که عمل نیکی انجام می‌دهیم، یا احساس می‌کنیم در جایی به ما نیاز دارند و ما یک دست کمک کننده هستیم، چنان لذتی در درون خویش احساس می‌کنیم که سبب تقویت روحمن می‌شود. به جز مواقعي‌اي که انسان با اعمالش بخشی از دنیای معنوی می‌گردد، بقیه موقع روحش افسرده می‌شود.
«آلبرت شواتیزر»

- ما در حال گذر از یک زندگی به زندگی دیگر هستیم، و نمی‌توانیم فراتر از کردارهای نیکمان باری حمل کنیم.
«پائولو کوئیلو»
- ما هم می‌توانیم مانند شهری متروک، به پایان راه برسیم و یا همانند درختی سخاوتمند که پس از سقوط نیز همچنان مفید و موثر باقی می‌ماند، سرچشمۀ نیکی باشیم.
«پائولو کوئیلو»

آشنایی با فرهنگ ملل

- * شمع با آب شدن به دیگران نور می‌دهد.
«مثل ایرانی»
- * نیکی و خیرخواهی پدر، بلندتر از کوه است؛ نیکی و خیرخواهی مادر، عمیق‌تر از دریاست.
«مثل ژاپنی»
- * نیکی کردن به ارادل، به مثابه ریختن آب در دریاست.
«مثل اسپانیولی»
- * نیکی را در دیگران و بدی را در خودت جست‌وجو کن.
«مثل انگلیسی»
- * نیکی کن و از یاد ببر، بدی کن و به خاطر داشته باش.
«مثل مالت»



عبدات به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

«سعدي»



من ندیدم بیدی سایه‌اش را بفروشد به زمین رایگان می‌بخشد نارون شاخه خود را به کلاغ
«سهراب سپهری»



وز هر که فرو خوری اسیر تو شود	بر هر که حسد بری امیر تو شود
کان دست گرفته دستگیر تو شود	تا بتوانی تو دستگیری می‌کن
«بابا افضل کاشانی»	



وندر پس و پیش خلق نیکو گو باش	گر قرب خدا می‌طلبی دلجو باش
خورشید صفت با همه کس یکرو باش	خواهی که چو صبح صادق ال وعد شوی
«بایزید بسطامی»	



وانرا به نماز و طاعت آباد کنی	گر صد چو خلیل کعبه بنیاد کنی
به زان نبود که خاطری شاد کنی	روزی دو هزار بندۀ آزاد کنی
«ابوسعید ابی‌الخیر»	



بهر آسایش مردم قدمی بردارد
مگر از خاطر کس بارغمی بردارد
«شيخالرئيس»

آن کس بستائید که اندر همه عمر
نیک مرد آنکه نگردد دل او هرگز شاد

تا پس از مرگ تو را شمع مزاری باشند
«صائب»

تیره روزان جهان را به چرافی دریاب



انجام عمل خوب آسان است ولی عادت کردن به انجام عمل خوب کار آسانی نیست.
It is easy to perform a good action, but not easy to acquire a settled habit of performing such actions. "Aristotle"



چیزی که در گذشته با ارزش بوده هرگز از بین نمی‌رود. مانند حقیقت و خوبی که هرگز از بین نمی‌روند.

Nothing that was worthy in the past departs; no truth or goodness realized by man ever dies, or can die. "Thomas Carlyle"



هر کس در درون خود حداقلی از خوبی دارد، اگر به آن گوش دهد و عمل کند مقدار زیادی از آنچه که دنیا نیاز دارد را ارائه می‌دهد. دشوار نیست ولی شهامت می‌خواهد. برای هر کس شهامت می‌خواهد تا به خوبی و نیتهای خوبی که دارد گوش دهد و عمل کند.

Each person has inside a basic decency and goodness. If he listens to it and acts on it, he is giving a great deal of what the world needs most. It is not complicated but it takes courage. It takes courage for a person to listen to his own goodness and act on it. "Pablo Casals"



من معتقدم که اندر آن سری هست
با دست دگر ز دیگران گیری دست
«علی بیگدلی»

دانی که چرا خدا تو را داد دو دست
یک دست برای آنکه خویشتن داری

جاوداوه‌ها

عیسی مسیح، فرزند مریم مقدس، تنها انسانی است که پاک آفریده شد و پدری نداشت. در نوزادی سخن گفت و این اولین معجزه او بود. با گل پرنده می‌ساخت و در آن می‌دمید. پرندۀ گلی زنده می‌شد و مانند همه پرندگان در آسمان پرواز می‌کرد. او در تمام عمر به کار و نیکی مشغول بود و هرگز مقابله به مثل نکرد. وقتی که به پیامبری مبعوث شد، یهودیان را به خداپرستی دعوت کرد. او به روستاهای نقاط دور افتاده می‌رفت و مردم را به نیکی رهنمایی می‌شد.

با هم بیندیشیم

خداوند به تلخ فرزندی داد، سلطان از او پرسید: فرزندت پسر است یا دختر؟ گفت: مگر از فقیران جز پسر یا دختر به دنیا می‌آید؟ سلطان گفت: ای مردک! مگر از سلاطین جز پسر و دختر چیز دیگری بدنیا می‌آید؟ گفت: بلی، ظالمی، بدکاری، خانه براندازی!



پیرزن و خدا

پیرزن با تقوایی در خواب خدا را دید و به او گفت: "خدایا من خیلی تنها هستم، آیا مهمان خانه من می‌شوی؟" خدا قبول کرد و به او گفت که فردا به دیدنش خواهد آمد.

پیرزن از خواب بیدار شد، با عجله شروع به جارو کردن خانه کرد. رفت و چند نان تازه خرید و خوشمزه ترین غذایی را که بلد بود پخت. سپس نشست و منتظر ماند.

چند دقیقه بعد درب خانه به صدا درآمد. پیرزن به عجله به طرف درب رفت و آن را باز کرد. پشت درب پیر مرد فقیری بود. پیرمرد از او خواست تا غذایی به او بدهد. پیرزن با عصباتیت سر فقیر داد زد و درب را بست.

نیم ساعت بعد باز درب خانه به صدا درآمد. پیرزن دوباره درب را باز کرد. این بار کودکی بود که از سرما می‌لرزید از او خواست تا از سرما پناهش دهد. پیرزن با ناراحتی درب را بست و غرغرکنان به خانه برگشت.

نزدیک غروب بار دیگر درب خانه بصدای آمد. این بار پیرزن مطمئن بود که خدا آمده، پس با عجله به سوی درب دوید. درب را باز کرد ولی این بار نیز زن فقیری پشت درب بود. زن از او کمی پول خواست تا برای کودکان گرسنه اش غذا بخرد. پیرزن که خیلی عصبانی شده بود با داد و فریاد زن فقیر را دور کرد. شب شد ولی خدا نیامد. پیرزن نا امید شد و رفت که بخوابد. در خواب بار دیگر خدا را دید. پیرزن با ناراحتی به خدا گفت: "خدایا مگر تو قول نداده بودی که امروز به دیدنم می‌آیی؟" خدا جواب داد: "بله ولی من سه بار به درب خانه‌ات آدم و تو هر سه بار درب را به رویم بستی. «عشق بی شرط»

امید و آرزو



به مکالم محنتی شوامید.

هر چیز اگر گمی تیره می نماید باز روشن شود زود تنا فراموش نکن این یک
واقعیت است بارانی باید تاکه رنگین کمانی برآید و لیوپاپیه ترش که شربتی
کوارا فراتم شود و کاه روزگاری در زحمت تاکه از ما انسانی تو ناتر بسازد خورشید

دوباره خواهد درخشید زود خواهی دید.
کاین یک کارت

﴿حضرت علی (ع)﴾

﴿خودمند به کار خویش تکیه گند و نادان به آرزوی خویش﴾

امید و آرزو

به هنگام سختی مشو نامید.

هر چیز اگر کمی تیره می‌نماید، باز روشن شود زود. تنها فراموش نکن، این یک واقعیت است: بارانی باید تا که رنگین کمانی برآید و لیموهایی ترش که شربتی گوارا فراهم شود و گاه روزهایی در زحمت تا که از ما انسانهایی تواناتر بسازد. خورشید دوباره خواهد درخشید، زود، خواهی دید. «کالین مک کارتی»

گلچینی از باغ معرفت

- امید و آرزو رحمتی است برای پیروان من، اگر امید نمی‌بود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد و باغبانی درختی نمی‌نشانید. «حضرت محمد (ص)»
- اگر روزگاری شان و مقامت پایین آمد نومید مشو، زیرا آفتاب هر روز هنگام غروب پایین می‌رود ولی بامداد روز دیگر دوباره بالا می‌آید. «افلاطون»
- امید دارویی است که اگر شفا ندهد حداقل درد را قابل تحمل می‌کند. «مارسل آشار»
- امید در زندگانی بشر آنقدر اهمیت دارد که بال برای پرندگان. «هوگو»
- مایوس مباش زیرا ممکن است آخرین کلیدی که در جیب داری قفل را بگشاید.
- قلم و کاغذ معجزه می‌کنند، آلام را تخفیف می‌دهند، به رویها جامه عمل می‌پوشند و امیدهای از دست رفته را احیا می‌کنند. «پائولو کوتیلو»
- امید رفیق تیره بختانی است که از دست ساقی دهر جرعه‌ای بی‌مهری نوشیده‌اند. «اعتصام الملک»
- مرگ حقیقی برای انسان، مرگ امید است. «ناپلئون»
- آرزو قلابی است که هر چیزی را به طرف خود می‌کشد. «دیل کارنگی»
- کسی را که امیدوار است نامید مکن، شاید امید تنها دارایی او باشد. «جکسون براون»
- موقعیت‌های نامید کننده وجود ندارد، بلکه این افراد نامید هستند که وجود دارند. «جان کلار»

- چکیده دانش‌های آدمی دو کلمه است: صبر و امیدواری.
«الکساندر دوما»
- چرخهای سنگین و زنگزدۀ زندگی با دستهای نامرئی امید می‌چرخد.
«دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی»
- چون زندگی ما دریاست، امید به لنگرگاهی تشبيه شده است که در موقع طوفانی، بدان پناه می‌بریم تا بتوانیم به روی پای خود بایستیم.
«پل بیل»
- خداوند وقتی می‌خواهد کسی را فاسد سازد، او را به همه آرزوهاش می‌رساند.
«اسکار وايلد»
- دنیا به امید برپاست و آدمی به امید زنده است.
«امثال و حکم دهخدا»
- عاملی که زندگی را بر ما غم‌انگیز ساخته، پیری و پایان لذتها نیست، بلکه قطع امید است.
«شکسپیر»
- گذشته مکان یادگارها، آینده مقام امیدها و حال جایگاه تکلیفها است. «رشید یاسمی»
- اگر شما، تنها مایهٔ تسلی است، چه خوبیها در «اگر» نهفته است.
«شکسپیر»
- زمانی که آرزوی چیزی را می‌کنیم، زندگی، خود ما را به سمت آن چیز هدایت می‌کند.
«پائولو کوئیلو»
- هرگز تسلیم نشو، هر روز معجزهٔ تازه‌ای اتفاق می‌افتد.
«جکسون براون»
- ویکتور هوگو در پانزده سالگی روی دفتر یادداشت خود نوشته بود که من می‌خواهم شاتوریان باشم یا هیچ نباشم. سرانجام برتر از آن نویسندهٔ نامدار شد.
«ویکتور هوگو»
- هر وقت در آسمان حیات خود، قطعه ابری مشاهده کردیم نباید همهٔ چیز را سیاه و ظلمانی بپنداشیم و بایستی متوجه آفتاب و روشنایی کاملی هم که در پس آن ابرهای موقت موجود است، بشویم.
«اسمایلز»
- همین قدر که برای بدست آوردن آرزویی اراده کنیم، یک گام بلند در راه نیل بدان برداشته‌ایم.
«سی فوستر»
- خدا چشم به ما دوخته است و انتظار ندارد نومیدش کنیم.
«ویکتور فرانکل»
- بهترین برنامه‌ریزی برای آینده؛ بهره‌گیری درست از زمان حال است.
«آلبر کامو»
- آرزو سرابی است که اگر ناپدید شود همه از تشنگی خواهند مُرد.
«اسکار وايلد»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✉ تا رمقی از جان باقیست، امید هست.
- ✉ امید نان روزانه بیچارگان است.
- ✉ امید، نصف خوشبختی است.
- ✉ امید و شجاعت دو الماس درخشنند که در تاج موفقیت دیده می‌شوند. «مثل عبری»
- ✉ اگر امید نبود، دل می‌شکست.
- ✉ امید، ستون دنیاست.
- ✉ امید، هیچ کس را نمی‌کشد.
- ✉ امید است که آینده را می‌سازد.
- ✉ به امید معجزه باش ولی به آن تکیه نکن.
- ✉ جوان به امید زنده است و پیر با خاطرات.

❖❖❖

وین عمر به خوشدلی گذارم یا نه
کاین دم که فرو برم برآرم یا نه
«عطار نیشابوری»

تا کی غم آن خورم که دارم یا نه
پر کن قبح باده که معلوم نیست

❖❖❖

رهرو ملول گر نشود ره دراز نیست

پیمان سعی مگسل اگر کار مشکل است

فردا که نیامده است، فریاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
«خیام»

روزی که گذشته است از او یاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن

از هر چه رسد چو نیست پاینده مترس
از رفته میندیش وز آینده مترس
«شمس تبریزی»

از حادثه جهان زاینده مترس
وین یک دم عمر را غنیمت می‌دان

❖❖❖

ممکن است بارها شکست بخورید، اما تا وقتی که نامید نشوید، یک بازنده نیستید.
You can fail so very often, but you are not a failure until you give up.

❖❖❖

آنهايي که آرزو دارند در برابر نادان‌ها عاقل جلوه کنند، در بین عاقلان، نادان جلوه می‌کنند.

Those who wish to appear wise among fools, among the wise seem foolish.



از ته قلب امیدوار بودن، خیلی بیشتر از هر لذتی، انسان را برای زندگی تحریک می‌کند.
Strong hope is a much greater stimulant of life than any realized Joy could be.
"F. Nietzsche"



آنچه را که دارید با خواستن چیزهایی که ندارید نابود نکنید. به یاد داشته باشید آنچه اکنون دارید زمانی جزء همان چیزهایی بود که آرزو داشتید آن را داشته باشید.

Don't spoil what you have by desiring what you have not; remember that what you now have was once among the things you only hoped for.
"Epictetus"



اگر امید شما برای رسیدن به استقلال، پول است، هیچ وقت به آن نمی‌رسید. تنها امنیت واقعی که یک فرد در این دنیا خواهد داشت با ذخیره دانش، تجربه و توانایی است.

If money is your hope for independence, you will never have it. The only real security that a man will have in this world is a reserve of knowledge, experience, and ability.
"Henry Ford"



Hope for the best and prepare for the worst.

امید به بهترین داشته باش و خود را برای بدترین آماده کن.

جاودانه‌ها

کریستف کلمب، در شهر جنوای ایتالیا به دنیا آمد و در چهارده سالگی به دریا رفت. او مدقی به عنوان دزد دریایی به ماجراجویی پرداخت و پس از رفتن به پرتغال، آرزوی رسیدن به چین از راه غرب را در سر پروراند. با مخالفتهای پرتغالی‌ها، او امید و آرزویش را به دربار اسپانیایی‌ها برد و با کمک آنها کشتی معروف سانتاماریا را به سمت غرب هدایت کرد.

او پس از مدققاً در دریا به سواحلی رسید که فکر می‌کرد جزایر هند غربی هستند. او بارها اقیانوس اطلس را در نوردید اما بوسیله اسپانیایی‌ها دستگیر

شد و به زندان افتاد. ولی روحیهٔ پولادین این مرد او را در سالهای آخر عمر به سفرهای دریایی بیشتری فرستاد. در نهایت او به عنوان فردی گمنام و فراموش شده مرد، ولی سالها بعد او را به عنوان نخستین کاشف قارهٔ جدید (آمریکا) ستودند.

با هم بیندیشیم

دربارهٔ «مایر» موسس استودیوی گلدوین مایر آمریکا، نقل می‌کنند که وقتی از اروپا به آمریکا مهاجرت کرد به قدری فقیر و مستمند شده بود که یک شب با وحشت متوجه گردید از دارائیش فقط یک دلار باقی مانده است. چند لحظه بعد «مایر» متوجه این جمله شد که روی دیوار نقش بسته بود:

هر ابر تیره‌ای دارای یک حاشیهٔ نورانی است.

There is a silver lining to every cloud.

این جمله چنان نور امیدی در درون تاریک او دمید که از فردای آن شب به تلاش و کوشش پرداخت و یکی از مردان موفق و میلیونرهای بزرگ آمریکا شد.



وقتی اسکندر به تخت سلطنت مقدونیه نشست، هر چه املاک و اراضی از پدرش به ارث برده بود بین دوستانش تقسیم کرد. از او پرسیدند: برای خودت چه نگاه خواهی داشت؟ در جواب گفت: «امید» که بزرگترین دارایی و تملک انسان است. «اسمایلز»



بازی روزگار

روزی روزگاری پسرک فقیری زندگی می‌کرد که برای گذران زندگی و تامین مخارج تحصیلش دستفروشی می‌کرد. از این خانه به آن خانه میرفت تا شاید بتواند پولی بدست آورد.

روزی متوجه شد که تنها یک سکه ۱۰ سنتی برایش باقیمانده است و این درحالی بود که شدیداً احساس گرسنگی می‌کرد. تصمیم گرفت از خانه‌ای مقداری غذا تقاضا کند. به طور اتفاقی درب خانه‌ای را زد. دختر جوان و زیبائی درب را باز کرد. پسرک با دیدن چهره زیبای دختر دستپاچه شد و به جای غذا، فقط یک لیوان آب درخواست کرد. دختر که

متوجه گرسنگی شدید پسرک شده بود، بجای آب برایش یک لیوان بزرگ شیر آورد. پسر به آرامی شیر را سر کشید و گفت: «چقدر باید به شما بپردازم؟» دختر پاسخ داد: «چیزی نباید بپردازی. مادر به ما آموخته که نیکی، ما به ازایی ندارد.» پسرک گفت: «پس من از صمیم قلب از شما سپاسگزاری می‌کنم.»

سالها بعد دختر جوان به شدت بیمار شد. پزشکان محلی از درمان بیماری او اظهار عجز نمودند و او را برای ادامه معالجات به شهر دیگری فرستادند تا در بیمارستانی مجهر، متخصصین نسبت به درمان او اقدام کنند. دکتر هوارد کلی، جهت بررسی وضعیت بیمار و ارائه مشاوره فراخوانده شد. هنگامی که متوجه شد بیمارش از چه شهری به آنجا آمده برق عجیبی در چشمانتش درخشید. بلافضله بلند شد و بسرعت به طرف اطاق بیمار حرکت کرد. لباس پزشکی اش را بر تن کرد و برای دیدن مریضش وارد اطاق شد.

در اولین نگاه او را شناخت. سپس به اطاق مشاوره باز گشت تا هر چه زود تر برای نجات جان بیمارش اقدام کند. از آن روز به بعد زن را مورد توجهات خاص خود قرار داد و سر انجام پس از یک تلاش طولانی علیه بیماری، پیروزی از آن دکتر کلی گردید. آخرین روز بستره شدن زن در بیمارستان بود. به درخواست دکتر هزینه درمان زن جهت تائید نزد او برد. گوشہ صورتحساب چیزی نوشت. آنرا درون پاکتی گذاشت و برای زن ارسال نمود. زن از باز کردن پاکت و دیدن مبلغ صورتحساب واهمه داشت. مطمئن بود که باید تمام عمر را بدھکار باشد. سرانجام تصمیم گرفت و پاکت را باز کرد. چیزی توجه‌اش را جلب کرد. چند کلمه‌ای روی قبض نوشته شده بود. آهسته آن را خواند:

«بهای این صورتحساب قبلًا با یک لیوان شیر پرداخت شده است.»

اراده و پشتکار



اگر کوچی رویارویم قرار گیرد در نمی مانم چنان می گوشم تا از آن بالاروم یارا بی در درونش

سیاهم یا از زیر آن تو نمی می زنم یا تها می ایتم و با یاری خدا به معنی از طلاق تبدیل ش

می کنم تا ارده ای هست راهی نیز هست .
چار لز آکبرت پیانت



اگر یک فلچ مادرزاد در مسابقه دو طولانی (ماراتون) برنده نشود،



عیب از باهای او نیست اشکال در خود است. «اینشتین»



اراده و پشتکار

اگر کوهی رویارویم قرار گیرد، در نمی‌مانم. چندان می‌کوشم تا از آن بالا روم یا راهی در درونش بیابم یا از زیر آن تونلی می‌زنم یا تنها می‌ایستیم و با یاری خدا به معدنی از طلا تبدیلش می‌کنم. تا اراده‌ای هست، راهی نیز هست. «چارلز آبرت پویسانت»

گلچینی از باغ معرفت

- من کسی خواهم شد که اراده می‌کنم بشوم.
- «گوته»
«کارلایل» هر اقدام بزرگی در ابتدا محال به نظر می‌رسد.
- کسی که دارای عزمی راسخ است، جهان را مطابق میل خود عوض می‌کند.
- آنکه می‌تواند، انجام می‌دهد و آنکه نمی‌تواند، انتقاد می‌کند. «جرج برنارد شاو»
- کسی که چراغ دیوژن را دارد باید چوب دستی او را هم داشته باشد. (مرد هر قدر عاقل باشد اگر اراده قوی نداشته باشد موفق نمی‌شود).
- بدبخت‌ترین افراد کسی است که آرزوهایش زیاد و قوّه سعی و عملش کم باشد.
- هر کاری که تصمیم آن را بگیرید، نصفش را انجام داده‌اید. «آبراهام لینکن»
- تنها مدرسه‌ای که علم و معرفت حقیقی را در آن آموختم، مدرسهٔ دنیاست که در آن دو استاد زحمت و کوشش به انسان درس‌های گرانبهای می‌آموزند. «هیر ملر»
- میکل آنژ می‌گوید: اگر مردم می‌دانستند برای احرار مقام استادی چه رنجها برده‌ام و چه روزها و شبها‌یی جان کنده‌ام، هرگز از دیدن آثار هنری‌ام متعجب نمی‌شدند.
- هرگز نگویید نمی‌توانم، بلکه بگویید سعی می‌کنم بتوانم.
- افتادید! بسیار خوب، با چهره بشاش برخیزید. در افتادن ضرری متصرور نیست. بدبختی در عجز و ناتوانی است. «دلیل کارنگی»
- تقدیر ارباب مردان ترسو است و برده مردان شجاع.
- «بزرگمهر»

- برای ناپلئون نمی‌توانم، نمی‌دانم، نمی‌شود، خوشایند نبود. همیشه در جواب کسانی که این کلمات را به زبان جاری می‌ساختند می‌گفت: بخواه، یاد بگیر، امتحان کن.
- کلمه «محال» اصلاً وجود ندارد. فقط دیوانگان آن را به کار می‌برند. «ناپلئون»
- هیچ انسانی سرزمهنهای جدید را کشف نمی‌کند مگر اینکه راضی شود تا مدت بسیار طولانی از ساحل دور بماند. «آندره ژید»
- غیرممکن فقط برای افراد ناتوان وجود دارد. «ژول ورن»
- خداوند به هر پرنده‌ای دانه‌ای می‌دهد اما آن را داخل لانه‌اش نمی‌اندازد. «هالندی»
- آفتاب به گیاهی حرارت می‌دهد که سر از خاک بیرون آورده باشد.
- وقت را برای یاد گرفتن حقه‌های تجاری تلف نکن. در عوض خود تجارت را یاد بگیر. «اج. جکسون براون»
- هرگز از به دست آوردن آنچه حقیقتاً می‌خواهی نامید مشو. کسی که آرزوهای بزرگ دارد، بسیار قوی‌تر از کسی است که فقط واقعیت‌ها را در دست دارد. «اج. جکسون براون»
- به جای استفاده از عبارت «اگر شده بود»، عبارت «دفعه دیگر» را به کار ببر. «اج. جکسون براون»
- بسیاری از مردم تمام عمر خود را در جزیره‌ای خیالی به نام «یک روز دست به کار خواهم شد» می‌گذرانند.
- آنکه از دست روزگار به خشم می‌آید، هر چه آموخته بیهوده بوده است. «کریستین»
- مشکلات زندگی مثل تلى از خاک بر سر ما میریزند و ما مثل همیشه دو انتخاب داریم: اول اینکه اجازه بدیم مشکلات ما رو زنده به گور کنند و دوم اینکه از مشکلات سکویی بسازیم برای صعود. «فرهاد داودی»
- انسان می‌تواند آینده خودش را از پیش بسازد، مشروط بر آنکه تصمیم به ادامه راهش بگیرد. «پائولو کوئیلو»

آشنایی با فرهنگ ملل

- * پای دونده همیشه چیزی به دست خواهد آورد ولو اینکه خار باشد. «مثل کانادایی»
- * پای خود را دوست خود گردان. «مثل اسکاتلندی»
- * کره زمین از آن اشخاص صاحب پشتکار است. «مثل آلمانی»

- ✳ کسی که با زحمت کار می‌کند با خوشحالی خواهد خورد.
 ✳ اگر به هنگام جذر نتوانی ماهی بگیری، به هنگام مد آزمایش کن.
 ✳ با صبر و بردازی، برگ توت تبدیل به پیراهن ابریشمی می‌شود.

هر پاره استخوانم از غم پوستید
 عشق تو بهاری شد و در من روید
 «شکوه سپهزاد»

صد بار مرا زمانه درهم کوبید
 تنها تو شدی بهانه بودن من

آری به فیل صید نمایند فیل را
 «صائب»

از همت بلند به دولت توان رسید



پشهی بی‌بال همایی کند
 گوی فلک در خم چوگان نهاد
 «وحشی بافقی»

همت اگر پایه فزایی کند
 همت اگر پای به میدان نهاد



تنها مانعی که بین یک انسان و چیزی که می‌خواهد انجام دهد، وجود دارد، اراده‌ای برای انجام دادن آن کار و باوری برای به تحقق پیوستن آن است.

The only thing that stands between a man and what he wants from life is often the will to try it and the faith to believe that it is possible.

"David Viscott"



اکنون زندگی کمی تیره و تار می‌نماید. اما دیری نمی‌گذرد که همه چیز بهتر خواهد شد. فراموش مکن این یک واقعیت است: تا باران نباشد، رنگین‌کمان نیست، تا تلخی نباشد، شیرینی نیست و گاه همین دشورای‌هاست که از ما انسانی نیرومندتر و شایسته‌تر می‌سازد. خواهی دید... خورشید بار دیگر درخشیدن آغاز می‌کند.

Things might look a little cloudy now, but they'll get better soon. Just remember that it's true: It takes rain to make rainbows, lemons to make lemonade and sometimes it takes difficulties to make us stronger and better people. The sun will shine again soon... you'll see.

"Collin McCorty"



جاوداوه‌ها

ماری کوری، تحقیقاتش را با همکاری شوهرش، پییر، در اوایل قرن بیستم شروع کرد. پییر آدمی منحصر به فرد بود و در تمام احوال مشغول تفکر بود. همین امر موجب تصادف وی با کالسکه شد و بر اثر همین تصادف جان سپرد. ماری کوری با پشتکار و بدون نامیدی به تحقیقاتشان ادامه داد و بالاخره موفق به تفکیک عنصر رادیوم شد. وی جایزه نوبل را در رشته فیزیک و شیمی دریافت کرد که بلافاصله آن را به همسرش پییر تقدیم کرد. ماری کوری اولین استاد زن دانشگاه معروف سوربون در پاریس بود و انقلابی در زمینه پیشرفت‌های علم شیمی و فیزیک را موجب شد.

با هم بینندیشیم

یک گله گرگ به پرتگاه پشت جنگل رفتند پس دو تا از گرگها لیز خوردند و در پرتگاه آویزان شدند، گرگهایی که بالا بودند فریاد می‌زدند آهای! الکی تلاش نکنید فقط مرگتان را در دنیاکتر خواهید کرد. تا به حال هیچ جانوری از این پرتگاه زنده بیرون نیامده است.

یکی از گرگها ناامید شد و به قعر دره سقوط کرد و مرد. گرگ دیگر بیشتر و بیشتر تلاش کرد و هر چه سرش داد می‌زدند که بی‌فایده است، بیشتر تلاش می‌کرد تا خسته و درمانده از پرتگاه نجات پیدا کرد و به عنوان تشکر گرگها را لیس زد.

گرگها گفتند چرا از ما تشکر می‌کنی، اراده و پشتکار خودت موجب نجات شد. ولی در همین موقع بود که فهمیدند گرگ نجات یافته، کاملاً کر بوده و فکر می‌کرده آنها تشویقش می‌کنند تا از خطر نجات پیدا کند.



بچه خرسی که بیش از حد فلسفه بافی می‌کرد روزی از مادرش پرسید: می‌خواهم راه بروم ولی نمی‌دانم اول پنجه راستم را روی زمین بگذارم و یا اول

پای عقب را و یا هر چهار دست و پا را؟ مادرش گفت: فلسفه‌بافی را کنار بگذار
آنگاه راه خواهی رفت!



آورده‌اند که نجاری در اثنای ساختن یک صندلی که به یکی از قضات متعلق بود
اهتمامی زیاد ظاهر می‌ساخت و در استحکام آن سعی زیادی داشت. کسی به وی
گفت: این اندازه دقیق و موشکافی برای چیست؟ گفت: برای اینکه می‌خواهم روزی
بر آن بنشینم. عاقبت نیز چنین شد. به خواندن علم حقوق شروع کرد و پس از
مدتی به منصب قضاوت رسید.



علم و دانش



دانشمندان هم بمانطور که شروتمندان می میرند، از دنیا می روند فقط شروتمندان در طول زندگی روشنایی را از زندگی اطرافیان خود می کنند و دانشمندان به زندگی اطرافیان خود روشنایی می بخشنند، شروتمندان در پایان زندگی از خود یک زندگی مرفراء بجهاتی کذارند و دانشمندان در پایان زندگی، راه بهتر زندگی کردن را به مردم می آموزند.

تعاش کرمانی

❖ خردمندی آن است که آنچه می‌دانی بر زبان آوری و به آنچه می‌گویی عمل کنی. «حضرت علی (ع)» ❖

علم و دانش

آموخته‌ام که:

- ✓ چیزهای کم اهمیت را تشخیص دهم و سپس آنها را نادیده بگیرم.
- ✓ باخت در یک نبرد کوچک را به قصد برد در یک جنگ بزرگ بپذیرم.
- ✓ زندگی را از طبیعت بیاموزم؛ چون بید متواضع باشم؛ چون سرو، راست قامت؛ مثل صنوبر، صبور؛ مثل بلوط، مقاوم؛ مثل رود، روان؛ مثل خورشید با سخاوت و مثل ابر با کرامت باشم.
- ✓ اگر مایلم پیام عشق را بشنوم، خود نیز بایستی آن را ارسال کنم.
- ✓ ثروتمند کسی نیست که بیشترین ها را دارد، بلکه کسی است که به کمترین ها نیاز دارد.
- ✓ دو نفر می‌توانند با هم به یک نقطه نگاه کنند ولی آنرا متفاوت ببینند.
- ✓ کافی نیست فقط دیگران را ببخشیم، بلکه گاهی خود را نیز باید ببخشیم.
- ✓ فقط چند ثانیه طول می‌کشد تا زخم‌های عمیقی در قلب کسانی که دوستشان داریم، ایجاد کنیم اما سال‌ها طول می‌کشد تا آن زخم‌ها را التیام بخشیم.
- ✓ دوستان خوب و واقعی، جواهرات گرانبهایی هستند که به دست آوردن شان سخت و نگه داشتن شان سخت‌تر است.
- ✓ همه می‌خواهند روی قله کوه زندگی کنند، اما تمام شادی‌ها وقتی رخ می‌دهند که در حال بالا رفتن از کوه هستند.

گلچینی از باغ معرفت

- داناترین فرد کسی است که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید.
«حضرت محمد (ص)»
- آفت دانش به کار نبستن آن و آفت کار دلبستگی نداشتن به آن است. «حضرت علی (ع)»
- اگر هر روز کلمه‌ای بر دانش خود بیفزایی، پس از سالی صدها کلمه خواهی دانست.

- بدبختی دیوی است که از روش‌نی می‌گریزد. آنها که چراغی از معرفت و حکمت به دست دارند هیچ وقت این دیو مهیب را در راه خود نمی‌بینند.
«اس. ماردن»
- برای اینکه دانش ملکه شود، تعلیم کافی نیست، عمل لازم است.
«برنارد شاو»
- بهتر است انسان چیزی نداند تا اینکه بسیاری چیزها را نیمه تمام بداند. بهتر است که با عقاید خودمان یک ابله و سفیه باشیم تا آنکه با عقاید دیگران یک مرد دانشمند به حساب آییم.
«نیچه»
- حکمت درختی است که در دل می‌روید و میوه از زبان می‌دهد.
«بطلمیوس»
- دانش اندک بهتر است از عبادت بسیار.
«حضرت محمد (ص)»
- دانشمندان دو نوعند: دسته‌ای متخصصین هستند که تمام چیزهایی را که وجود خارجی ندارد می‌دانند و دسته‌ای دیگر فلاسفه هستند که از آنچه موجود است هیچ نمی‌دانند.
«برنارد شاو»
- دانش بی‌اندیشه دام است و اندیشه بی‌دانش بلا.
«حکمت هندو»
- دانش خلیجی است که من و همکارانم فقط چند دانه ریگ کوچک را از این پهناوار وسیع برداشته‌ایم.
«نیوتون»
- در طلب علم برآید هر چند به فرو رفتن در دریاها و شکافتن دلها باشد. «امام صادق (ع)»
- علم، گنج و کلید آن سؤال است. پس سؤال کنید.
«حضرت محمد (ص)»
- اگر علم حتی در ستاره ثریا باشد، مردانی از ایران به آن دست خواهند یافت.
«حضرت محمد (ص)»
- شاید مانند کودکی باشیم که در کنار دریا با سنگ ریزه و صدفهای زیبا بازی می‌کند اما از این غافلیم که دریایی بس بزرگ و اقیانوسی بی‌کران در مقابل دیدگانمان وجود دارد که در اعماق آن اسرار عظیم و شگفت‌انگیزی نهفته است.
«نیوتون»
- علم نعمت بزرگی است که در زندگی تاج افتخار و پس از مرگ یادگار درخشنان خواهد بود.
«حضرت علی (ع)»
- علم و دانش کلیدی است که تمام درها با آن باز می‌شود.
«آناتول فرانس»
- گویندگان قدیم ایران بوسه را به آب دریا تشبیه کرده‌اند که هر کس برای رفع عطش آن را بنوشد تشنه‌تر می‌شود. در نظر من علم نیز همین حالت را دارد.
«سعید نفیسی»
- مزیت با سوادان بر بی‌سوادان همانند برتری زندگان بر مردگان است.
«ارسطو»

- مغز ابلهان علم را به اوهام و فلسفه را به ابلهی و هنر را به فخر فروشی مبدل می‌کند.
- «برنارد شاو»
- هر متعایی ممکن است دزدی داشته باشد جز متعای دانش و خرد که از همه آفات مصون بوده و دارنده آن محبوب و عزیز است.
- «بهمن پوراسفندیار»
- هیچ چیز چون خوی خوش نیست و هیچ دانشی چون پیش اندیشی نیست و هیچ پرهیزکاری چون بی‌آزاری نیست.
- «بزرگمهر»
- دانشی که ترا اصلاح نکند گمراهیست.
- «حضرت علی(ع)»
- تنها علمی باقی می‌ماند و فراموش نمی‌شود که با عمل توانم باشد.
- «برنارد شاو»
- آنانکه به علم خود عمل نکنند مریضی را مانند که دوا دارد و به کار نبرد.
- «ذیقراطیس»
- علم بی‌حلم، شمع بی‌نور است.
- «سنایی»
- اگر دانشمندی سالم‌مند و سرشناس بگوید فلان چیز محتمل است، به احتمال قریب به یقین درست می‌گوید اما اگر بگوید چیزی غیرممکن است به احتمال زیاد اشتباه می‌کندا
- «سی. کلارک»
- علم تنها زمانی خطرناک می‌شود که خیال کند به هدف خود رسیده است.
- «جرج برنارد شاو»
- از نظر من معادله مهم‌تر است زیرا سیاست برای حال است و معادله برای ابد.
- «اینشتین»
- دانش مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های موقفيت است.
- «پ. والری»
- اميدم اين است که به همراه قدرت، خرد ما نيز بيشتر شود و بیاموزیم که هر چه از قدرتمان كمتر استفاده کنيم ، مقدار آن بيشتر می‌شود.
- «جرج جفرسون»
- وقتی انسان با دختری زیبا نشسته يك ساعت در نظرش يك دقیقه می‌آید، اما اگر روی بخاری داغ بنشینند، يك دقیقه برایش طولانی‌تر از هر ساعتی خواهد بود. نسبیت یعنی همین!
- «اینشتین»
- بدختی هیولایی است که از تاریکی میترسد و آنهایی که به چراغ خرد و اخلاق مسلح هستند در راه خود این غول وحشتناک و کریه را نمی‌بینند.
- «اس. ماردن»
- دانشمندان هم همانطور که ثروتمندان می‌میرند، از دنیا می‌روند، فقط ثروتمندان در طول زندگی روشنایی را از زندگی اطرافیان خود می‌مکند و دانشمندان به زندگی اطرافیان

خود روشنایی می‌بخشنند، ثروتمندان در پایان زندگی از خود یک زندگی مرفه را به جا می‌گذارند و دانشمندان در پایان زندگی، راه بهتر زندگی کردن را به مردم می‌آموزند.
«نقاش کرمانی»

آشنایی با فرهنگ ملل

- * دانش این است که بدانید چقدر می‌دانید و بدانید که نمی‌دانید.
 - * همه چیز چون بسیار شود ارزان گردد مگر علم و دانش که هر چه بیشتر شود قیمتی تر شود.
 - * «مثل چینی»
 - * «مثل فارسی»
 - * «مثل تازی»
 - * «مثل فارسی»
 - * «مثل اسپانیولی»
 - * «مثل سوئیسی»
 - * «مثل فارسی»
 - * «مثل فارسی»
- امروز توانی و ندانی، فردا که بدانی نتوانی.
- دانشمند فاسد، جهانی را فاسد می‌کند.
- دانستن را کار بستن باید.
- دانان از دشمنانش بیشتر استفاده می‌کند تا نادان از دوستانش.
- درخت دانش با اشک آبیاری می‌شود.
- علم سطحی یکسره قیل است و قال.
- عالی ناپرهیزگار، کور مشعل دار است.



وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من
«عطار نیشابوری»

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو



سرمست ترتم مجازی رفتند
در بستر این شب موازی رفتند
«شکوه سپهزاد»

افسوس که لحظه‌ها به بازی رفتند
در فاصله‌های خسته هذیانی



یک موی ندانست ولی موی شکافت
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت
«ابوعلی سینا»

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت



علم چندانکه بیشتر خوانی
نه محقق بود نه دانشمند
چارپایی بر او کتابی چند



گیرم که تمام مصحف از برداری
سر را چه نهی روی زمین بهر نماز
با آن چه کنی که نفس کافر داری
آنرا به زمین ببر نماز



دانش فقط یک عبارت است برای بی‌اطلاعی ما از نادانی خودمان.

Science after all is only an expression for our ignorance of our own ignorance.

"Samuel Butler"



چیزهایی که ما را نابود می‌کنند عبارتند از: سیاست بدون اصول، لذت بدون وجود، ثروت بدون کار، دانایی بدون شخصیت، تجارت بدون اخلاق، علم بدون انسانیت و پرستش بدون فدایکاری.

The things that will destroy us are: politics without principle, pleasure without conscience, wealth without work, knowledge without character, business without morality, science without humanity, and worship without sacrifice.

"Mahatma Gandhi"



پیش‌تر که مذهب قوی بود و علم ضعیف، انسان جادو را با دارو اشتباه می‌گرفت، حال که علم قوی است و مذهب ضعیف، انسان دارو را با جادو اشتباه می‌گیرد.

Formerly when religion was strong and science weak, men mistook magic for medicine, now when science is strong and religion weak, men mistake medicine for magic.



دانش مجموعه‌ای از یافته‌ها و دستورالعمل‌های موققیت‌آمیز است.
Science is a collection of successful recipies.

"P. Valery"



جاوداوه‌ها

مارکوپولو جهانگرد و نیزی در سال ۱۲۷۱ میلادی در عنفوان جوانی شهر ونیز را ترک گفت و به سفر درازی که سراسر آسیا را طی می‌کرد، پرداخت. او به همراه عمو و پدرش به نزد قوبلای خان، امپراتور مغول که به چین حکومت می‌کرد رفتند و سالها در چین ماندند. پس از سالها موفق به بازگشت به کشور خود شدند ولی توسط ماموران دولت جنوا که از رقیبان و نیزیان بودند، اسیر شدند. روزنامه معروف مارکوپولو «توصیف جهان» نام دارد و در همین سالهای زندان نگاشته شد.

با هم بیندیشیم

طبق معمول، حاکمی شکمباره آنقدر آلو خورد تا حالت خراب شد و گلاب به رویتان، تمام دم و دستگاه را مزین فرمود! چون خجالت می‌کشید که همه بفهمند چه بلایی سر تخت و تاج حکومت آورده، فرستاد از فقیرترین شهر کشورش، حکیمی آوردند. حکیم چون بالای سرش رسید قدری او - آر - اس در حلق حاکم چیاند و او خیلی زود خوب شد و دوباره سفارش آلو داد. حکیم گفت: پس دیگر دنبال من نفرستید. حاکم گفت: وایسا ببینم! قیمتش را می‌پردازم. حکیم گفت: قیمت دانش من بسیار فراتر از سکه‌های شماست. حاکم گفت: هر چقدر باشد می‌دهم، آخر من عاشق آلو هستم. حکیم گفت: قیمت دانش من جان انسانهاست!

«فرزان انگار»



نایینایی در شب، چراغ بدست و سبو بر دوش بر راهی می‌رفت. یکی او را گفت تو که چیزی نمی‌بینی، چراغ به چه کارت آید؟ گفت: چراغ از بهر کوردلان تاریک اندیش است که به من تنہ نزنند و سبوی مرا نشکنند!

«بهارستان جامی»



نحوی در کشتی بود. ملاح را گفت: تو علم نحو خوانده‌ای؟ گفت: نه. گفت: نصف عمرت بر باد رفته. روز دیگر تن بادی برآمده کشتی غرق خواست شد. ملاح او را گفت: تو علم شنا آموخته‌ای؟ گفت: نه. گفت: تمام عمرت بر باد رفته! «عبدیز اکافی»



از انوشیروان پرسیدند کهنسال‌ترین مردم کیست؟ گفت: آنکه علمش بسیار است و بازماندگانش از او فرهنگ آموزند و از کار پسندیده‌اش سرمشق گرفته و به بزرگی رسند.



داستان گربه: در معبدی گربه‌ای وجود داشت که هنگام مراقبه راهب‌ها مزاحم تمرکز آنها می‌شد. بنا بر این، استاد بزرگ دستور داد هر وقت زمان مراقبه می‌رسد یک نفر گربه را گرفته و به ته باع ببرد و به درختی بیندد.

این روال سالها ادامه پیدا کرد و یکی از اصول کار آن مذهب شد. سالها بعد استاد بزرگ در گذشت. گربه هم مرد. راهبان آن معبد گربه‌ای خریدند و به معبد آوردند تا هنگام مراقبه به درخت بینند تا اصول مراقبه را درست به جای آورده باشند. سالها بعد استاد بزرگ دیگری رساله‌ای در باره اهمیت بستن گربه به درخت در هنگام مراقبه نوشت.

«دکتر محمد رضا سر گلزاری»

فکر و اندیشه

۸

اگر خود را سکست خورده (پنداشید) سکست می خوردید. اگر خود را سکست خورده پنداشید، پیروزی داشتید (اما فکر می کنید) توانایی آن را ندارید موقت نخواهید شد. اگر فکر می کنید که می بازید همتا بازنده می شوید، اگر خود را انسانی عاجزو مغلوب می دانید، مغلوب و عاجز نیز برای پیروزی و دریافت جایزه باید به خود مطمئن باشید. لزوماً همیشه قوی ترین ۱۰ و سیع ترین ۱۰ پیروز نمی شوند، پیروز کسی است که فکر می کند می تواند پیروز شود. نایابون بیل



خدا عقل را به انسان نداد، جز آنکه روزی او را با کمک عقل نجات بخشید. «حضرت علی (ع)»



فکر و اندیشه

اگر خود را شکست خورده «بپندازید» شکست می‌خوردید. اگر خود را شکست خورده نپندازید، پیروزید. اگر خواستار پیروزی هستید اما «فکر می‌کنید» توانایی آن را ندارید موفق نخواهید شد. اگر فکر می‌کنید که می‌باید حتماً بازنشده می‌شوید. اگر خود را انسانی عاجز و مفلوک می‌دانید، مفلوک و عاجزید. برای پیروزی و دریافت جایزه باید به خود مطمئن باشید. لزوماً همیشه قوی‌ترین‌ها و سریع‌ترین‌ها پیروز نمی‌شوند، پیروز کسی است که «فکر» می‌کند می‌تواند پیروز شود. «ناپلئون هیل»

گلچینی از باغ معرفت

- فکر خوب معمار و آفریننده است. «دلیل کارنگی»
- الماس را جز در قعر زمین نمی‌توان یافت و حقایق را جز در اعمق فکر نمی‌توان کشف کرد. «ویکتور هوگو»
- هرگاه بتوانیم از نیروی تخیل به همان اندازه استفاده کنیم که از نیروی بصری استفاده می‌کنیم، هر کاری انجام‌پذیر است. «توماس کارلایل»
- آدم بی‌مغز و پرگو، چون آدم ولخرج و بی‌سرمایه است. «پاسکال»
- سری که تفکر و تعقل در آن نباشد، هندوانه کال را ماند. «پرویزی»
- اندیشه کردن اینکه چه بگوییم به از پشیمان شدن که چرا گفتم. «سعدی»
- خرسندی و نیک بختی نتیجه روحیه و طرز فکر ماست و ربطی به دارایی و موفقیت ما ندارد.
- بد یا خوب به خودی خود وجود ندارد بلکه این افکار ماست که بدی یا خوبی، سعادت یا شقاوت را به وجود می‌آورد. «شکسپیر»
- نابغه کسی است که پیوسته افکارش را از قوه به فعل می‌آورد. ایده‌ها سرمایه‌هایی هستند که فقط وقتی در دست افراد با قریحه و نبوغ می‌افتد، مشمر ثمر می‌شوند. «بالزاک»

- هر عمل بزرگ از فکر سرچشمه می‌گیرد، هر کامیابی بزرگ نخست یک فکر نامرئی بود.
- راز تندرنستی در قلبی خالص و ذهنی منظم است.
«دیل کارنگی»
- کسی که افکارش را عملی می‌کند در واقع عادت به توانستن را در خود ایجاد می‌کند.
«دیل کارنگی»
- انسان می‌تواند دو دقیقه بدون هوا، دو هفته بدون نوشیدن آب، سه هفته بدون غذا و یک عمر بدون پول زندگی کند ولی نمی‌تواند یک لحظه بدون فکر زندگی کند. «فرانکلین»
- همانطور که از اصطکاک دو سیم مثبت و منفی برق می‌جهد، تقابل در اندیشه نیز روشنایی می‌بخشد.
- اگر همواره مانند گذشته بیندیشید، همیشه همان چیزی را کسب می‌کنید که از پیش داشته اید.
«ریچارد فاینمن»
- اندیشه‌های خوب تراویده روح پاک است و بوی خوش تراویده گل خوشبو.
«آناتول فرانس»
- افکار خلاق به منزله پله نرdban یک شغل است. با تفکر خلاق می‌توانیم به صعود پردازیم، هر چه پله نرdban بیشتر باشد، صعودمان هم بیشتر خواهد بود. «پستالوژی»
- افکار نیرومندتر از ارتشها هستند.
- خردمند با فکر و اندیشه و خویشتن داری برای خود جزیره‌ای می‌سازد که از دستبرد امواج در امان است.
- برای تلفظ کوتاهترین کلمه بله یا نه، خیلی بیشتر از یک نطق باید فکر کرد.
- وقتی که جامه کهنه را از خود دور می‌کنی چرا اندیشه کهنه را از خود دور نمی‌کنی؟
«سعید نفیسی»
- حرف زدن بدون فکر مانند تیراندازی بدون هدف است.
- درباره هرچه می‌گویی فکر کن ولی هر چه را فکر می‌کنی مگوی.
«فیلسوف هندی»
- لحظه‌ای اندیشه کردن بهتر از مدتی عبادت کردن است.
«حضرت علی (ع)»
- هوشمند آن کسی است که از دست زمان فرار کند و به جای مبارزه با تقدير در کنار تقدير زندگی کند.
- افسردگی و غم و اندوه در جهان وجود ندارد، آنچه هست «اندیشه» مضطرب، خشمناک و اندوهگین است.
«وین دایر»

- هر اندیشه‌ای که از ذهن ما می‌گذرد، آینده ما را می‌سازد. «لوئیز هی»
- اندوهی که از اعمق تفکرات سرچشمه نگیرد، اندوه نیست عزای باطل و بی‌اعتباری به خاطر سرکوب شدن امیال فردیست. اما تفکر همانگونه که اندوه می‌آفریند، در دوام مثبت خویش، پلی خواهد ساخت میان جزیره و جماعت، میان فرد و خلق، میان امروز و فردا، پلی به سوی شادمانی روح.... «نادر ابراهیمی»
- هنگامی که همه یکسان فکر می‌کنند، دیگر کسی بیشتر نمی‌اندیشد. «والتر لیجن»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ گرگ ممکن است پوست خود را عوض کند ولی فکرش را هیچ وقت تغییر نمی‌دهد.
- «مثل یوگسلاوی»
- ✖ هر آنکس که در مورد افکار خود می‌اندیشد، برترین است.
- «مثل افغانی»
- ✖ کلاح ممکن است در قفس باشد ولی در فکرش در مزرعه ذرت است. «مثل اروپایی»
- ✖ با افکارت همچون میهمان و با آرزوها یت همچون کودکان برخورد کنید. «مثل چینی»
- ✖ وقتی انسان از تفکر کردن بازماند آنگاه از احساس کردن نیز بازمیماند. «مثل فرانسوی»
- ✖ خوب فکر کردن عاقلانه است. برنامه ریختن عاقلانه تر و خوب انجام دادن از همه بهتر.
- «مثل ایرانی»



دریا سفری به عمق بی‌تایی توست تصویر صفائی دل مهتابی توست «شکوه سپهزاد»	شب پرتو شعر و شور و شادابی توست آن چشمۀ نور کز زلالش نوشند
--	---



کارها بین ز ابتدات انتهایا وای آن کو عاقبت اندیش نیست. «مولوی»	چشم روشن ساز از اندیشه‌ها عقلی جز پیش‌بینی، بیش نیست
--	---



عاقلان پیداست کز دیوانگان ترسیده‌اند کاش می‌پرسید کس کایشان به چند ارزیده‌اند	گفت با زنجیر در زندان شبی دیوانه‌ای من بدین زنجیر ارزیدم که بستندم به پای
--	--



فکر و تصور مهمتر از دانش است. دانش محدود است و فکر جهان را تسخیر می‌کند.

Imagination is more important than knowledge. Knowledge is limited, imagination encircles the world.



رویاهایت واقعیت یابند، اگر درباره آنچه در زندگی می‌خواهی خوب بیندیشی، بکوش خود را بشناسی. هدفهایت را به دقت انتخاب کن.

Dreams can come true if you take the time to think about what you want in life. Get to know yourself choose your goals carefully.



ما با افکارمان شکل می‌گیریم، ما تبدیل به آن چیزی می‌شویم که به آن فکر می‌کنیم، وقتی ذهن ما پاک است لذت مانند سایه‌ای است که هیچ وقت نخواهد رفت و به دنبال آن خواهد آمد.

We are shaped by our thoughts; We become what we think. When the mind is pure, Joy follows like a shadow that never leaves.

"Buddha"



تقدیر یک فرد را نحوه تفکر او نسبت به خودش تعیین می‌کند.

It is what a man thinks of himself that really determines his fate.

"Henry David Thoreau"



چو در طاس لغزنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نه زور



با هم بیندیشیم

همیشه گفته‌ام خداوند نه دندان تیزی به ما آدمها عنایت فرموده، نه چنگال تیزی، نه لااقل مثل شیر و فیل، قدرت بدنی زیادی. اگر داخل گودال مورچه بیفتیم تکه بزرگه ما ناخن انگشت کوچیکه پای چپ است. واقعاً هیچ شباهتی به دیگر

موجودات کرۀ زمین نداریم. هر کدام از موجودات دیگری که در این کره زندگی می‌کنند به سلاحی برای مبارزه با دیگران تجهیز شده‌اند. اما باور کنید تمام حیوانات و حشرات و گیاهان به ما به چشم تکه‌ای استیک آبدار نگاه می‌کنند. اثباتش هم که سخت نیست، کافیست یک شب لباسهایتان را در بیاورید و تا صبح توی جنگل بخوابید، حیف که صبح بیدار نمی‌شوید که بفهمید راست گفتم.

به هر حال در برابر این همه ناتوانی که بشر دارد، خداوند یک توانایی به او داده که آنهم قدرت تفکر و اندیشیدن است. حالا صبح تا شب بروید بمب اتم بسازید یا مثل «بیل را بکش» با سلاحهای گرم و سرد به جان هم بیفتقیم، از ما که گفتن بود. ما آدمها برای جنگیدن و دریدن و کشتن خلق نشده‌ایم.

«فرزان انگار»



مردی از حکیمی پرسید: این سخن که فرموده‌اند، زکهواره تا گور دانش بجوی، چگونه است، آیا سزاوار است پیرمردان دانش آموز شوند؟ حکیم گفت: اگر از نادانی شرمنده شده باشند، آری!



کشاورزی الاغ پیری داشت که یک روز اتفاقی داخل چاه خشکی می‌افتد. کشاورز و اهالی روستا هر چه سعی کردند نتوانستند الاغ را از داخل چاه بیرون آورند. برای اینکه حیوان بیچاره زیاد زجر نکشد، کشاورز و مردم روستا تصمیم گرفتن چاه را با خاک پر کنند تا الاغ زودتر بمیرد.

مردم با سطل روی سر الاغ خاک می‌ریختند اما الاغ هر بار خاکهای روی بدنش را تکان می‌داد و زیر پاش می‌ریخت و وقتی خاک زیر پاهایش بالا می‌آمد، سعی میکرد روی خاکها برود.

روستایی‌ها همینطور به زنده به گور کردن الاغ بیچاره ادامه دادند و الاغ هم همینطور به بالا آمدن ادامه داد تا اینکه به لبۀ چاه رسید و بیرون آمد.

اعتدال



می دلی چلا ببار را دوست دارم زیبایه گریاش
در امی صور نموده سریا شتنم را پر لزمه می آورد
پلکه هایی مستقبل خدم را پر دوستی دعوت می کند
دوست دارم مثل بدار باشم و پوزنام صبور نام
پلکه دل اگر زد بدارم یا باشم
شیوه تی را داده

- در دوستی با دوست مدارا کن شاید روزی دشمن تو گردد و در دشمنی با دشمن نیز
 مدارا کن زیرا شاید روزی دوست تو گردد. «حضرت علی (ع)»

اعتدال

می‌دانی چرا بهار را دوست دارم؟ زیرا نه گرمایش مرا می‌سوزاند و نه سرمایش تنم را به لرزه می‌آورد، بلکه با هوای معتدل خود مرا به دوستی دعوت می‌کند. دوست دارم مثل بهار باشم. نه بسوزانم نه بلرزانم، بلکه دلانگیز و بهاری باشم.
 «ثريا تقىزاده»

گلچینی از باغ معرفت

- نه طوطی باش که گفتة دیگران را تکرار کنی و نه ببل باش که گفتة خود را به هدر دهی.
 «سعید نفیسی»
- آنکه بیش از اندازه محتاط است، بسیار کم انجام می‌دهد.
 «شیلر»
- بهترین کار میانه روی است.
 «حضرت علی (ع)»
- بیش از حد عاقل بودن کار عاقلانه‌ای نیست.
- «تا اونه کینگ»
- محبوب و مغضوب بودن، هر دو رنج‌آور است.
- نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند و نه چندان درشتی که از تو سیر گردند.
 «سعدي»
- همچنان که نور زیاد مانع دیدن می‌شود، فراوانی نعمت مانع لذت و برخورداریست.
 «حجازی»
- افراط، آفت بزرگ لذت است، در صورتیکه اعتدال نه تنها با آن مخالفت ندارد بلکه چاشنی آن محسوب می‌شود.
 «من تنسی»
- تند روی نوعی جنون و دیوانگی است. زیرا صاحبیش از انجام آن پشیمان می‌گردد و چنانچه پشیمان نشود، نشانه شدت جنون وی می‌باشد.
 «حضرت علی (ع)»
- برای دشمنانت آنقدر کوره را داغ مکن که حرارتش خودت را هم بسوزاند. «شکسپیر»
- نه چندان شیرین باش که ترا بخورند و نه چندان تلخ که دورت افکنند. «لقمان حکیم»

- بارها متوجه شده‌ام که چقدر زندگی درونی و بیرونی من بر دسترنج دیگران بنا شده است، چه آنها که زنده‌اند و چه آنها که وفات یافته‌اند. صادقانه باید به همان صورت که دریافت کرده‌ام، متقابلاً از وجودم به دیگران هدیه کنم. «آلبرت انیشتین»
- گاهی بی عدالتی را در چند گامی مان می‌بینیم و خاموش می‌مانیم و «نمی‌خواهم خود را درگیر یک نزاع کنم» فقط یک بهانه است. «پائولو کوتللو»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ انسان باید بداند کجا باید ترمز کند.
- ✖ نمی‌گوییم دستخوش هیجان مشو اما خودت را به آتش هیجان‌ها مسوزان.
- ✖ مثل انگلیسی «ممثل فرانسوی»
- ✖ او که آهسته گام بر می‌دارد، دورتر می‌رود.
- ✖ مثل چینی «ممثل چینی»



رhero آن نیست گهی تند و گهی خسته رود
نه چندان بخور کز دهانت برآید
گلستان سعدی «



هیچ اشکالی در هوشیار بودن و متناسب داشتن در حد اعتدال وجود ندارد.

There is nothing wrong sobriety in moderation. "John Cardi"



اعتدال جزء جدایی ناپذیر عقل است. با این وجود نوابع کسانی هستند که اعتدال و میانه‌روی را کنار گذاشته‌اند.

Moderation is the inseparable companion of wisdom, but with it genius has not even a nodding acquaintance.



اعتدال کلیدی برای لذت دائمی است.

Moderate is the key to lasting enjoyment.

"Hosea Ballo"



هیچ کس نمی‌تواند کاملاً آزاد باشد مگر اینکه همه آزاد باشند، هیچ کس نمی‌تواند کاملاً با اخلاق باشد مگر اینکه همه با اخلاق باشند و هیچ کس نمی‌تواند واقعاً خوشحال باشد مگر اینکه همه خوشحال باشند.

No one can be perfectly free till all are free; no one can be perfectly moral till all are moral; no one can be perfectly happy till all are happy.



کلمات شیرین مثل عسل، کمی تازگی و طراوت با خود می‌آورد ولی اگر بیش از اندازه مصرف شود دل را می‌زند.

Sweet words are like honey, a little may refresh, but too much gluts the stomach.



لذت و خوشی‌هایی که قابل امتناع و چشم‌پوشی باشند قطعاً به اندازه کافی قوی نبوده‌اند.
All passions that suffer themselves to be relished and digested are but moderate.

با هم بیندیشیم

سلطان محمود غزنوی در زمستان سخت به تلخک گفت که تو با این جامه یک لا در سرما چه می‌کنی؟ که من با این همه جامه می‌لوزم.
- ای پادشاه تو نیز مانند من کن تا نلرزی.
* مگر تو چه کردی؟
- هر چه داشتم همه را دربرکرم.

«رساله دلگشا. عبید زakanی»



یکی از سربازان ناپلئون بناپارت مرتکب جنایتی گردید- که در تاریخ به آن اشاره نشده است- و محکوم به مرگ. در هنگامی که حکم اعدام در آستانه اجرا بود، مادر آن سرباز نیز برای آنکه پرسش بخشیده شود، نزد ناپلئون رفت و از او تقاضای عفو و بخشش کرد.
- مادر من! پسر شما سزاوار بخشیده شدن نمی‌باشد. مادر می‌گوید:

* می‌دانم، اگر سزاوار آن بود، دیگر حقیقتاً یک بخشش نبود. بخشیده شدن در واقع قابلیت رفتن به آن سو و ماوراء عدالت می‌باشد. ناپلئون نیز با شنیدن این کلمات دستور داد تا حکم مرگ آن جوان تبدیل به تبعید گردد.
«پائولو کوئیلو»

بجشنده‌گی و سخاوت



اگر براین باور باید که خداوند بخشیده است خداوند بخشیده خواهد بود. خداوند
بالآخر از آنچه در یقین داشتمان است به شما نی دهد. او دوست دارد
موهاب زیادی به شما عطا کند. ما حتی خداوند هم نمی تواند بسیش از آنچه
شما ایمان مستحکم و دریافت آن را دارید به شما ارزان نماید.

نور من دیست پل

﴿حضرت علی (ع)﴾

بخش بیش از خویشاوندی محبت می‌آورد.

بخندگی و سخاوت

- ✓ بسیار کسان، غیر منطقی، پرمدعا و خود خواهند، به هر صورت آنها را ببخشید.
- ✓ اگر نیکوکارید، ممکن است شما را متهم به داشتن انگیزه‌های شخصی بکنند، به هر صورت نیکوکار باشید.
- ✓ اگر موفق هستید، شما دارای بعضی دوستان کاذب و دشمنان واقعی می‌شوید، به هر صورت موفق باشید.
- ✓ اگر راستگو و درست کردارید، ممکن است به شما خیانت کنند، به هر صورت راستگو و درست کردار باشید.
- ✓ نیکی‌های امروزت را خیلی‌ها فراموش خواهند کرد، به هر صورت نیکی کنید.
- ✓ آنچه را که سالها برای ساختنش زحمت کشیده‌اید ممکن است به شبی خرابش کنند، به هر صورت سازنده باشید.
- ✓ اگر با آرامش و شادی می‌گذرانید ممکن است، حسود شوند. به هر صورت شاد و با آرامش زندگی کنید.
- ✓ بهترین‌های خود را به دنیا عرضه کنید، هرچند ممکن است کافی نباشد، به هر صورت بهترین خود را به دنیا هدیه کنید.
- ✓ در تجزیه و تحلیل نهایی: این بین شما و خدا می‌باشد و هیچ وقت بین شما و دیگران نبوده و نخواهد بود.

گلچینی از باغ معرفت

- هر کس به درگاهت آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید، زیرا آن کس که به درگاه خداوند به جان ارزد، به درگاه تو به نان ارزد.
 - آنکه تواناتراست آسان‌تر می‌بخشد.
 - دادن، لذت بخش‌تر از گرفتن است.
 - از صاحبدلی پرسیدند که سخاوت بهتر است یا شجاعت؟ گفت: آن را که سخاوت است، حاجت به شجاعت نیست.
- ﴿حضرت علی (ع)﴾
- ﴿حضرت مسیح (ع)﴾
- «سعدی»

- از بقراط پرسیدند انسانیت چیست؟ گفت تواضع در رفعت؛ عفو هنگام قدرت؛ سخاوت در تنگدستی و بخشش بدون منت.
- ما با گذشت زمان بزرگ می‌شویم و با گذشت و ایثار، بزرگوار.
- از افلاطون پرسیدند به چه وسیله می‌توان از دشمن انتقام گرفت؟ گفت: به فضل و کرم.
«افلاطون»
- چون بر دشمن ظفر یافته و توانستی او را کیفر کنی، به شکرانه توانایی از او درگذر.
«حضرت علی (ع)»
- سخاوت در زیاد بخشیدن نیست، در به موقع بخشیدن است.
«لابرویر»
- قلبی داشته باش که هرگز سختی سنگ را به خود نگیرد و احساسی داشته باش که هرگز آزار دهنده نباشد.
«چارلز دیکنز»
- نیازت هر چه باشد، ببخش.
- سخاوت انسان در حقیقتی که بر لبان جاری می‌سازد و مساعدتی که به دیگران می‌کند، نهفته است.
«سی. ای. فلین»
- هر که در زندگی نانش نخورند، چون بمیرد، نامش نبرند.
«سعدی»
- آنکه بخشیده خود را پس بگیرد مانند سگی است که قی کند و آن را بخورد.
«حضرت محمد (ص)»
- بخشندگی را اندازه‌ای است که چون از آن بگذرد، اسراف است.
«امام حسن عسگری (ع)»
- بخیل، دو اسبه به سوی فقر می‌شتابد.
«حضرت علی (ع)»
- ظریفی، مرغی بریان در سفره بخیلی دید که سه روز پی درپی بود و نمی‌خورد. گفت: عمر این مرغ بریان بعد از مرگ درازتر از عمر اوست پیش از مرگ.
«عبدیل زاکانی»
- بخیل از خدا و مردم و بهشت، دور و به آتش نزدیک است.
- من فکر نمی‌کنم که مردم خواهان دیدن ما باشند، بلکه آنها می‌خواهند آنچه را که خداوند از طریق ما به آنها می‌دهد دریافت کنند.
«مادر ترزا»
- در امور خیریه، با وقت و پولت سخاوتمندانه کمک کن.
«اج. جکسون، برلون»
- در قرض دادن پول به دوستانت احتیاط کن، مبادا هر دو را از دست بدھی.
«اج. جکسون براؤن»

- اتفاق می‌افتد که در جستجوی یک سعادت خیالی بر می‌آییم و خود را گرفتار هزاران مصیب واقعی می‌نماییم.
- با تقوی و خوبی می‌توان سعادت را خرید.
- بخشش خوب است و بهتر از آن فراموش کردن است.
- بخشش را از باران و خورشید بیاموز که بر همه یکسان می‌بارند و می‌تازند. «کانت»
- کسی که به فکر انتقام باشد همیشه زخم‌های خود را تازه نگه‌می‌دارد.
- اگر بر این باور باشید که خداوند «بخشنده» است، خداوند بخشنه خواهد بود. خداوند بالاتر از آنچه در یقین و اعتقادتان است به شما نمی‌دهد. او دوست دارد مواهب زیادی به شما عطا کند، اما حتی خداوند هم نمی‌تواند بیش از آنچه شما ایمان قبول و دریافت آن را دارید به شما ارزانی کند.
- مانند افشاری دانه، نیکوکاریتان را پراکنده سازید. اعمال نیکتان را؛ شما به طریقی قسمتی از وجودتان را می‌بخشید و قسمتی دیگر به آن اضافه می‌کنید. کسی که محبت شما را دریافته است، آن را به دیگری می‌سپارد. چطور می‌توانید بگویید که در تعیین آینده و سرنوشت بشریت، نقشی ندارید؟

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ ارمنستان مورچه، پای ملخ است.
- ✖ بخش و منت منه که نفع آن به تو باز گردد.
- ✖ سخاوتمندان انگشتان طولانی دارند و دستهای مرد لثیم کوتاه است.

«مثل فارسی»

«مثل فارسی»

«مثل لیتوانیایی»

✖ خانه خود را برای ترساندن موش آتش مزن

✖✖✖

«سهراب سپهری»

من فدیدم دو صنوبر را با هم دشمن
من فدیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین
رایکان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاخ



باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله رویاند و در شوره زار خس
«سعدي»



شرف مرد به جود است و کرامت به سجود
هر که این هر دو ندارد، عدمش به ز وجود



ایشار و بخشندگی یکی از بزرگترین لذتهاي است که به ما ارزاني شده. من اينجا هستم تا
هر زمان و هميشه تا هر آنچه را دارم به تو هديه مى كنم.

Giving is one of the greatest joys that life bestows upon us. I'm
here to give you whenever and for always. "Laurie Wymer"



بخشنده بهترین انتقام است.
Forgiveness is the noblest vengeance. "H. G. Bohn"

جادوه‌ها

در سال ۱۸۶۰ آبراهام لینکلن به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شد. وی در
برابر برده‌داری و تبعیض نژادی ایستاد ولی ایالات جنوبی از این امر سرباز زدند
و وی در نهایت دستور جنگ داخلی را برای حفظ یکپارچگی کشور صادر کرد.
در نهایت او با پافشاری، اصلاحیه سیزدهم را به قانون اساسی آمریکا اضافه
کرد و برده‌داری را برای هميشه از بین برداشت.

در دوران بازسازی پس از جنگ داخلی، انجمنهای نژادپرستی زیادی بر ضد
سیاه پوستان تشکیل شد اما در سال ۱۹۶۰ سیاهپوستان دوباره حقوق مدنی و
سياسي خود را باز یافتند.

لينكلن در سال ۱۸۶۵ خوابی دید که تعبیر شد. او در خواب دید که مرده است
و جمعی از عزاداران برای او گریه می‌کنند. او از سربازی که کنار تابوت‌ش بود
می‌پرسد چه کسی در کاخ سفید مرده است و سرباز می‌گوید: رئیس جمهور!

جنایتکاری او را کشته است. چند روز بعد در ۱۴ آوریل لینکلن در تئاتر فورد واشنگتن به قتل رسید.

با هم بیندیشیم

گویند که خانه مردی بخشنده چهار در داشت و او از هر چهار در به مردم می‌بخشد. روزی برادرش به منزل او آمد و گفت: بگذار یک روز من ثواب ببرم. مرد گفت باشد. برادر شروع به بخشیدن غذا و پوشак به فقرا از در اول کرد. چون خاتمه یافت در را بست و به در دوم رفت، دید همان افراد که از در اول غذا گرفتند به در دوم آمده‌اند، با اکراه به آنها غذا و لباس بخشید، چون در سوم را باز کرد، دید باز همان مردم پشت در هستند. عصبانی شد و نزد برادرش بازگشت و گفت: چرا فقرا این چنین می‌کنند؟

برادر لبخندی زد و گفت: چهل سال است که از چهار در خانه به مردم غذا و پوشاك می‌بخشم و یک بار در صورت کسی نگاه نکردم که مبادا او را خجالت داده باشم و عذاب آخرت را به جان خریده باشم. تو نیز ای برادر ببخش و به گیرنده‌اش نگاه مکن.
«فروزان انگار»



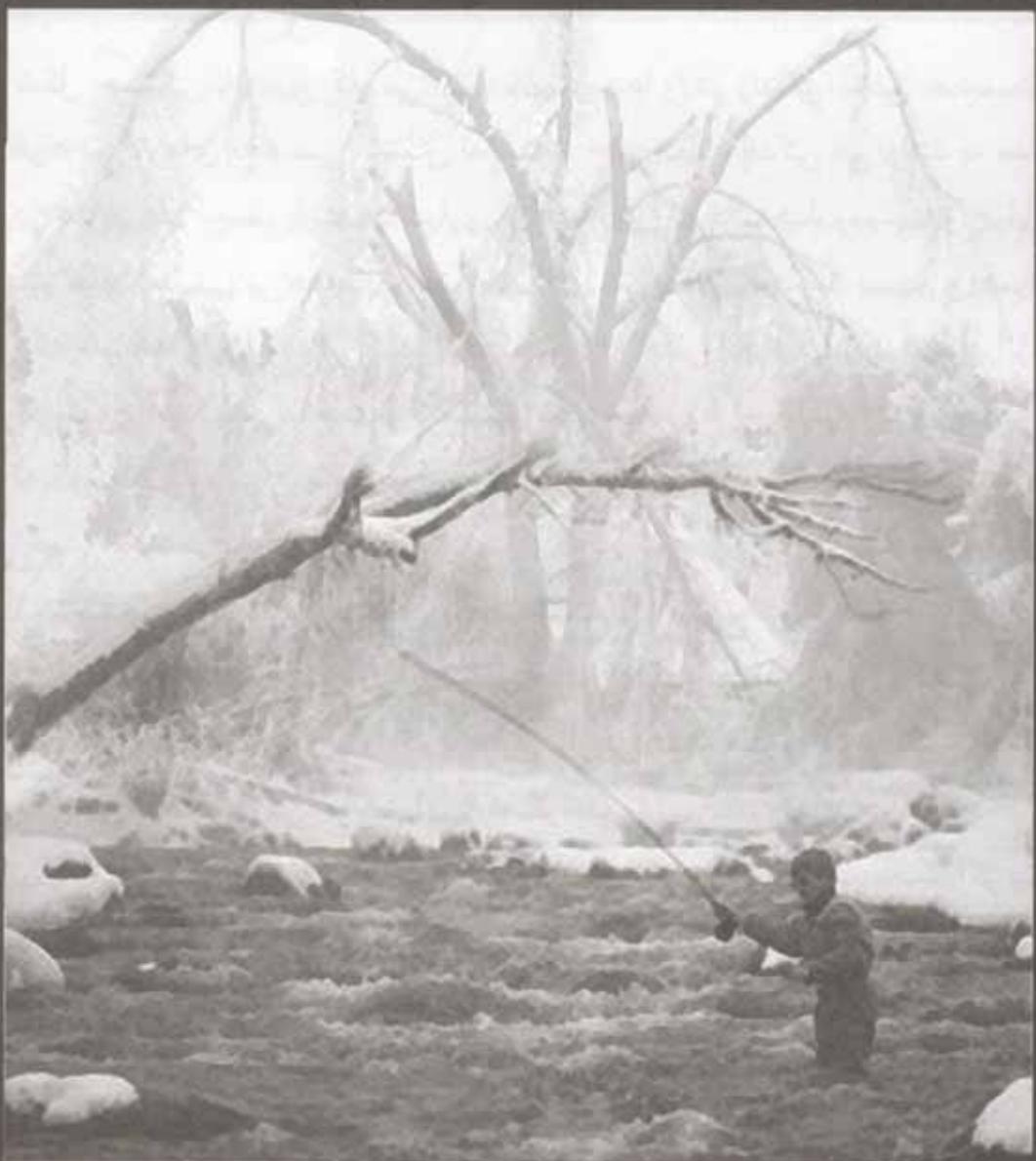
ملا مريض بود. آخوندی را خواست و وصیت کرد که هزار دینار به آخوند محله بدهند، پانصد دینار به فقرا بدهند، پانصد دینار برای تعمیر مسجد بردارند و سهمی هم به زن و بچه و همسایه‌ها و حتی کسبه سرگذر بدهند. آخوند با تعجب پرسید: مثل اینکه پول نقدی چال کرده‌ای؟ گفت: نه بابا، چه پولی؟ خواستم وقتی وصیت‌نامه مرا می‌خوانند، نگویند چه آدم خسیسی بود.

«شوخ طبعی ملانصر الدین»

صفی به صدف دیگری گفت: «درد عظیمی در درونم دارم. سنگین و گرد است و آزارم می‌دهد». صدف دیگر با غرور و نخوت گفت: «آسمان و دریا را شکر که من دردی ندارم. من چه از درون و چه از بیرون، سالم سالم‌ام».

در همان لحظه، خرچنگی که از کنارشان می‌گذشت، گفت و گوی آن دو صدف را شنید و به آن صدفی که از درون و بیرون سالم بود، گفت: «بله، سالم و سرحالی؛ اما حاصل در رفیقات، مروارید بسیار زیباست». «جبران خلیل جبران»

کار و ملائش



آب که قطره قطره می چکد گند بزرگ را سوراخ می کنند با پیشگار و اعتماد
موس به پاره کردن رشته محکم سیم موفق می شود و ضربات پی در پی تبر
درخت کمن را از پایی در می آورد.
فرانکلین

✿ کار اندکی که ادامه یابد از کار بسیاری که از آن به سوی آیینه امیدوار گشته است. «حضرت علی (ع)»

کار و تلاش

ما به شکل خستگی ناپذیری کار می‌کنیم تا بهترین‌ها را در زندگی شغلی به دست آوریم. همه افراد در کارهای شخصی اشتغال نداشته و حتی تعداد اندکی می‌توانند به مدارج عالی نبوغ در هنر و علم دست یابند. بسیاری از افراد در کارخانه‌ها، زمینها و خیابانها کار می‌کنند. هیچ فعالیتی بی‌اهمیت نیست. هر کاری در ارتقای انسانیت سهم و اهمیت دارد. مردی که خیابانها را جاروب می‌کند، باید کارش را آنچنان انجام دهد که میکل آنژ، نقاشی می‌کرد؛ بتelon آهنگ می‌ساخت؛ و شکسپیر شعر می‌سرود. او باید به قدری خوب جاروب کند که کروبیان و زمینیان بگویند: «در اینجا رفتگر بزرگی زندگی می‌کرد که کارش را بسیار خوب انجام می‌داد». «مارتین لوترکینگ»

کار، تجسم عشق است. کار، عشق مجسم است. اگر نمی‌توانی با عشق کار کنی؛ اگر جز با ملامت و بیزاری کاری از تو نمی‌آید؛ بهتر است که کار خود را ترک کنی و بر دروازه معبد بنشینی و صدقات کسانی را که با عشق کار می‌کنند، بپذیری. زیرا اگر بی‌عشق پخت کنی، نانی تلخ از تنور به در خواهی آورد که گرسنه را نیم سیر گذارد.

اگر با کینه انگور بفساری، زهری از آن کینه در انگبین تو خواهد ریخت. اگر با صدای فرشتگان آواز بخوانی و تو را به آن آواز عشق نباشد، گوش آدمیان را آشفته خواهی کرد و آنان را از شنیدن آواز روز و نجوای شب محروم خواهی داشت.

به جای تلاش بیهوده برای تغییر دنیای بزرگ، خود کوچک را تغییر دهیم. وقتی با عشق و توان کار نمی‌کنیم، کارفرما تنها مقداری پول به دست ما می‌دهد اما ما جوانی، عمر و انرژی و اعتماد به نفس خود را. کسی که در جامعه نظافت می‌کند خیلی ارزشمندتر از کسی است که آشغال می‌ریزد.

اندیشه مانند چتر نجات است. تنها زمانی مفید است و نجات می‌دهد که باز شود. قوانین هستی برای کشاورز و چوپان و پزشک و رئیس جمهور یکسانند:

تلاش + شکیبایی = نتیجه

تمام دریافت‌کنندگان جایزه نوبل به دنبال عشق و خدمت به بشریت بوده‌اند و هرگز به جایزه نوبل نیاندیشیده‌اند. همان مقدار وقت در اختیار ماست که در اختیار پاستور، حافظ، ایشتاین، ابن‌سینا و ... بود. «جبران خلیل جبران»

گلچینی از باغ معرفت

- آقای کرایسلر! من حاضرم نیمی از زندگیم را بدهم تا بتوانم مثل شما ویولن بزنم.
کرایسلر: من هم همین کار را کردم.
«هایدن سارجنت»
- نبوغ یک درصدش الهام است و نود و نه درصد دیگرش، عرق ریختن و تلاش.
«ادیسون»
- بزرگمهر می‌گوید: مردم سه گروهند: گروهی گویند و کنند، گروهی گویند و نکنند و گروهی نگویند و کنند. گروه سوم از همه بهترند که لب بستن و بازو گشادن، کار کردن و دم نزدن شیوه جوانمردان است.
- کار امروز مایه توفیق فرداست.
«دیل کارنگی»
- کار عامل اصلی و ضروری زندگانی توأم با کامیابی و شادی و سعادت است.
«دیل کارنگی»
- مردمان سخت کوش هرگز به کار بیهوده و آنچه سرگرمی است نمی‌پردازند با این همه بدانید زمانی که به کار سرگرم کننده روی می‌آورید زمانی است که تباہ نمی‌شود.
- از بزرگمهر حکیم پرسیدند: کارها به کوشش است یا به تقدير؟ جواب داد: کوشش خود تقدير را سبب می‌شود.
- آفت دانش، به کار نبستن آن و آفت کار، دلبستگی نداشتن به آن است.
«حضرت علی(ع)»
- با کار فرسودن، بهتر از باقی‌ماندن و زنگار گرفتن است.
«مونتسکیو»
- بهترین کارها آنست که دوامش بیشتر است اگر چه اندک است.
«حضرت محمد(ص)»
- کلیدی که کار می‌کند درخشن است ولی وقتی بیکار می‌ماند زنگ می‌زند.
«روزولت»
- غنی‌ترین ممالک آنهایی نیستند که در آنها طبیعت غنی‌تر است، بلکه ممالکی هستند که کارگران با کفایت‌تر و شایسته‌تری دارند.
«هنری جرج»
- عروس زندگانی «کار» نام دارد. اگر شما داماد این عروس شوید فرزند شما سعادت نام خواهد داشت.
«فرانکلین»
- آدمی را امتحان به کردار باید کرد نه به گفتار؛ چه اکثر مردم زشت کردار، نیکو گفتارند.
«فیثاغورث»

- ساعتها به مورچه‌ها نگاه می‌کردم، بارهای سنگین‌تر و بزرگ‌تر از خود را حمل می‌کردند. خستگی برای آنها مفهومی نداشت. فقط کار می‌کردند بدون اینکه نفس نفس بزنند. با دیدن آنها از خود شرمسار شدم.
- برای لذت بردن، افکار خود را به نتیجه وابسته نکنید. از فرآیند آن، لذت ببرید.
«پائولو کوئیلو»
- درخت‌های بزرگ با دانه بوجود می‌آیند و طولانی‌ترین راه‌ها با یک قدم آغاز می‌شوند.
«لائوتسه»
- آسان نیست مگر آنچه را که تو آسان گیری.
«حضرت محمد (ص)»
- از جمله فوائد کار اینست که روزها را کوتاه و عمر را دراز می‌کند.
«دیدرو»
- اگر وقتی را که تنبلاها صرف پایین آوردن مردم می‌کنند صرف بالا بردن خود می‌کردند، زودتر به مقصد می‌رسیدند.
«تن»
- انسانیکه روزگار را به کاهلی و بطالت می‌گذراند، بزرگ‌ترین دزد است.
- تمام افکار خود را روی کاری که دارید متمرکز سازید. پرتوهای خورشید نمی‌سوزانند، مگر آنکه در یک نقطه متمرکز شوند.
«گراهام بل»
- اگر قادر نیستی خود را بالا ببری همانند سبب باش تا با افتادن اندیشه‌ای را بالا ببری.
«نیوتن»
- برای شب پیری باید در روز جوانی چراغی تهیه کرد.
«پلوتارک»
- به هر کس کاری واگذار کنید که برای آن ساخته شده باشد. در اینصورت یک چنین شخصی از کارش لذت خواهد برد و مانند گل شکفته خواهد شد.
«جون روسکین»
- تمامی آنچه که می‌خواهی بدان دست یابی را خودت بپروران.
- بهترین ویتامینی که افراد تنبل به آن احتیاج دارند «کار» است.
- چراغ کوچک درون شب، تاریکی را می‌شکافد و به اطراف نور می‌دهد. پس کار خوب اگرچه کوچک باشد در نظر من کوچک و ناچیز نیست.
«شکسپیر»
- زندگی بدون کار، مردن پیش از وقت است.
«گوته»
- عمر صندوقچه‌ای است که هم می‌توان آن را با افکار و اعمال زیبا پر کرد و هم با افکار و اعمال زشت.
«ارسطو»
- کار، داس وقت است.
«ناپلئون»

- اعمالی که انجام می‌دهیم، تنها قطره‌ای است از اقیانوس. اما اگر انجام ندهیم، این اقیانوس یک قطره کم خواهد داشت.
«مادر ترزا»
- به خاطر داشته باشید که شما تجلی وجود مطلق هستید و فقط کارهایی را در زندگیتان انجام دهید که ارزش تلاش دارند.
«پائولو کوئیلو»
- مغز تنبل کارگاه شیطان است.
«فرانکلین»
- من در زندگیم حتی یک روز کار نکرده‌ام، آنچه انجام داده‌ام، تفریح بوده است.
«ادیسون»
- همیشه در نظر داشته باشید که افتخارات تازه‌ای به دست آورید، زیرا افتخارات گذشته همچون شمشیری است که زنگ زده و از رونق افتاده است.
«شکسپیر»
- هیچ کس آنقدر ابله نیست که برای هیچ کاری لیاقت نداشته باشد.
«ناپلئون»
- بدون کار و تلاش، زیباترین فلسفه‌های جهان کمکی به شما نخواهد کرد.
- تغییر یعنی تبدیل شدن از کرم ابریشم به پروانه

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ وقتی به فردی فقیر یک ماهی بدھید تنها شام یک شب او را تامین کرده‌اید. اما اگر به او فن ماهیگیری را یاد بدھید، شام تمام عمرش فراهم شده است.
«ضرب المثل چینی»
«مثل انگلیسی»
- ✖ از آهسته رفتن مترس، از بی حرکت ایستادن بترس.
«مثل عربی»
- ✖ آدم بیکار و تنبل اهل رمل و اسطلاب می‌شود.
«مثل چینی»
- ✖ چواهر بدون تراش و مرد بدون زحمت و کار، ارزش پیدا نمی‌کند.
✖ کسی که در آفتاب زحمت کشیده حق دارد که در سایه استراحت کند.
«مثل آفریقاًی»
«مثل ایتالیاًی»
- ✖ کسیکه در آغاز کار فکر و تأمل نکند در آخر کار، آه خواهد کشید.
«مثل یونانی»
- ✖ گاو آهنی که همیشه کار می‌کند بسیار براق است.
«مثل چینی»
- ✖ هر سفر هزار فرسنگی هم با یک گام آغاز می‌شود.
«مثل انگلیسی»
«مثل یونانی»
- ✖ هر قدر بیشتر ماهی بخواهی باید به دریا بیشتر نزدیک شوی.
✖ یک وجب کار بیش از یک جریب وعده می‌ارزد.

«مثُل آفریقایی»

✖️ یک نفر نمی‌تواند در عین حال در دو قایق پارو بزند.



به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید
«حافظ»

مکن ز غصه شکایت که در طریق ادب

که جویندگی عین یابندگی است
«خواجوی کرمانی»

نیابد مراد آنکه جوینده نیست



که با پای ملخ می‌کرد زوری
چرایی فارغ از ملک سلیمان
تمام عمر خود را بار بردن
که موران را قناعت خوش‌تر از سور
به حکم کس نمی‌گردیم محکوم
نباید جز به خود محتاج بودن
سلیمانی است کاندر شکل موری است
«پروین»

به راهی در سلیمان دید، موری
به تندي گفت کای مسکین نادان
چرا باید چنین خونابه خوردن
بگفت: از سور، کمتر گوی با مور
چو ما خود خادم خویشیم و مخدوم
چه در کار و چه در کار آزمودن
هر آن موری که زیر پای زوری است



دریا شود آن رود که پیوسته روان است
«هوشنگ ابتهاج»

آبی که برآسود، زمینش بخورد زود



انجام دادن کار درست راحت‌تر از این است که توضیح دهی که چرا انجامش ندادی.
It is easier to do a job right than to explain why you didn't.



بهتر است بدانیم، این که می‌توانیم کار کنیم یک هدیه است و داشتن قدرت برای
کار کردن، رحمت و علاقه برای انجام کار، موفقیت.

Let us realize that the privilege to work is a gift, that the power to
work is a blessing, that love of work is success.



کار کردن، عشقی است که به طور واضح می‌توان دید و اگر شما با بی‌میلی کار می‌کنید،
بهتر است کارتان را ترک کنید و بر سر دروازه معبدی بنشینید و از کسانی که با اشتیاق
کار می‌کنند صدقه بگیرید.

Work is love made visible and if you cannot work with love but
only with distaste, it is better that you should leave your work and
sit at the gate of the temple and take alms of those who with joy.



کارهای ناممکن را انجام بدھید تا کارتان پیشرفت کند.

Attempt the impossible to improve your work.



کار کردن برای یک شرکت بزرگ مانند این است که سوار قطار شوید. آیا شما با سرعت ۶۰
مايل در ساعت می‌روید یا قطار ۶۰ مايل در ساعت می‌رود و شما فقط ثابت نشسته‌اید؟

Going to work for a large company is like getting on a train. Are you
going sixty miles an hour or is the train going sixty miles an hour
and you are just sitting still? **"J. P. Getty"**



جاوداوه‌ها

رامبراند مشهورترین نقاش هلندی است. او در طول زندگی خود شیفتهٔ به تصویر
کشیدن جلوه‌های زندگی بود. یکی از بهترین آثار او نقاشی نگهبان شب است. او
زندگی فقیرانه‌ای را می‌گذراند تا اینکه بالاخره در سن ۲۰ تا ۳۰ سالگی شهرت او
موجب ازدواج با زنی ثروتمند به نام ساسکیا شد.

رامبراند نقاشی‌های بسیاری از تصویر خود کشید که به حداقل ۶۰ اثر می‌رسد و
این کار موجب شد تا تغییر و تحولات زندگی او که انعکاسی از نمای چهره‌اش بود از
دوران جوانی تا کهنسالی ثبت شود. او در پایان زندگی کمک شهرتش را از دست داد
و بیشتر پولهایش نیز از دستش رفت. اما مهمترین کار او در عالم هنر نقاشی رسم

تصاویر با سایه روشنهای حقیقی آنها بود که با صداقت و دقت بی‌نظیری انجام می‌شد.

با هم بیندیشیم

روزی شایع شد مرتاضی از کوه پایین آمده و مشغول کشاورزی است. مردم به دیدارش رفتهند و از او پرسیدند: ای مرتاض بزرگ از سفر طولانی خود چه آموختی؟ مرتاض گفت: بیست‌سال در غاری تمرکز کردم و از جایم تکان نخوردم تا تکه سنگی کوچک را با نیروی ذهنم از زمین بلند کنم. روزی کودکی که در اطراف غار مشغول بازی بود وارد غار شد و به من گفت چه می‌کنی؟ گفتم: می‌خواهم آن سنگ کوچک را بلند کنم. کودک بلاfaciale سنگ را برداشت و در دستم نهاد و گفت: دیدی چقدر آسان است؛ از آن موقع فهمیدم باید برای بلند کردن سنگ آن را از زمین بردارم و حالا هم برای بدست آوردن زندگی خوب برای خودم و اطرافیانم مشغول کار و تلاش هستم.

«فرزان انگار»



مرد ثروتمندی ۸ فرزند داشت که همواره نگران آنها بود چون آنها به خاطر ثروت پدری تن به کار و تلاش نمی‌دادند. یک روز مرد ثروتمند فکری به سرش زد...

فردا صبح هر کدام از پسرها و دخترهایش که می‌خواستند از وسط باشان عبور کنند، چشمشان به تخته سنگ بزرگی افتاد که راه عبور و مرور آنها را سخت کرده بود. اما آنها که نمی‌دانستند مرد ثروتمند از پنجره اتاقش دارد به آنها نگاه می‌کند بدون اینکه به خودشان زحمت بدهند که لااقل سنگ را از سر راه بقیه اعضا خانواده بردارند از کنار تخته سنگ گذشتند و رفتهند.

خورشید کم کم داشت غروب می‌کرد و مرد ثروتمند از دیدن آن صحنه‌ها سخت متأثر شده بود که ناگهان متوجه شد پیرمرد خدمتکار در حالیکه وسائل زیادی در دست داشت همین که به تخته سنگ رسید و سایلش را به روی زمین گذاشت و به هر سختی بود تخته سنگ را برداشت و آن را از سر راه دور کرد و

...که در همان لحظه چشمش به یک کیسه پر از صد دلاری افتاد. پیرمرد به درون کیسه نگاه کرد تا صاحبش را پیدا کند که یادداشتی را وسط بسته های صد دلاری دید که در آن نوشته شده بود: "هر سد و مانعی که سر راهتان باشد میتواند مسیر زندگیتان را تغییر دهد به شرط آنکه سعی کنید آن مانع را از سر راهتان بردارید!"... پیر مرد خوشحال بود اما مرد ثروتمند به حال فرزندانش اشک می ریخت!



مردی مقداری گندم به آسیاب برد تا آسیابان آرد کند. آسیابان گفت: امروز وقت ندارم، برو فردا بیا. مرد گفت: من مردی با خدا و زاهدم اگر گندم مرا آرد نکنی، دعا خواهم کرد تا خدا آسیابت را خراب کند. آسیابان گفت: اگر راست میگویی دعا کن خدا گندمت را آرد کند که محتاج من نباشی!

با هم بخندیم یا گریه گنیم

یکی که کار خیلی بدی کرده بوده می برنش جهنم. در وسط راه میگن به تو یه آوانس میدیم ، میگه چی؟

میگن اینجا ۲ نوع جهنم داریم، یکی جهنم ایرانی ها و یکی جهنم خارجی ها.
میپرسه فرقش چیه؟

میگن تو جهنم خارجی ها هفته ای یک بار قیر داغ میریزن تو دهنتون، اما تو جهنم ایرانی ها هر روز.

خلاصه مرده میگه من میرم تو جهنم خارجیا.

یه چند ماه بعد میبینه اینجا خیلی ناجوره میگه خوب شد تو جهنم ایرانی ها نرفتم که کارم زار بود. اما بد نیست یه سری به او نهاد بز نم تا به اینجا راضی باشم. خلاصه میره میبینه همه نشستن دارن حرف میزند، خبری هم از قیر داغ نیست. می پرسه: جریان چیه؟

میگن: بابا اینجا یک روز قیر نیست، یک روز قیف نیست، یه روز قیر و قیف هست اما مامورش نیست!

قدرت و استعداد

از این دنیا که می رویم و به جان آفرین می پیوندیم ازمانی پرسد که چرا میخواهی رسمی نامدار نشیم؟

رمز و رازهای عظیم حیات را ازمانی پرسد تهائی سوال این خوابد بود که چرا خودت نشدی؟

انسانی کاملاً فعال و تحقیق یافته که تهائی خودت توان شدش را داشتی .
الی ویرزال

✿ نبوغ یک درصدش الهام است و نود و نه درصد دیگرش عرق ریختن و پشتکار. «ادیسون»

قدرت و استعداد

فیل بانان تنها با درک یک نکته و به شکلی بسیار ساده و فریبند، بزرگترین موجودات جهان را همچون مومی که در کف دست آنها باشد، به موجوداتی تحت کنترل خود در می‌آورند.

وقتی فیل هنوز کوچک است، یک پایش را با طناب محکم به تنہ درختی می‌بندند، فیل کوچولو هر قدر تقلای می‌کند که خودش را آزاد کند، نمی‌تواند. چند وقت بعد او دیگر «فیل کوچولو» نیست و همه قدرت شگرف او را، به عنوان یک فیل بزرگ و قدرتمند به رسمیت می‌شناسند. در همین شرایط کافی است که «فیل بان» ریسمانی نازک را به پای این حیوان گره زده و او را به یک نهال کوچک ببندد. ثابت شده که در این موقع اغلب فیلهای با همه قدرت جهانی شان، هیچ گونه تلاشی برای رها کردن خود به خرج نمی‌دهند. چرا؟ چون ذهن‌شان را از کودکی این چنین شرطی کرده‌اند که آنها هرگز «نمی‌توانند» خود را از بندرها کنند.

پاهای ما آدم‌ها نیز مانند فیلهای اغلب به باورهای شکننده گره خورده است و چون به قدرت «تنه درخت» در مقابل توان خودمان در گذشته ایمان آورده‌ایم، توان و شهامت مبارزه را از دست می‌دهیم و برای همین است که گاهی در عین «فیل بودن» به شکل دیگری رفتار می‌کنیم.

گلچینی از باغ معرفت

- بشر خود را میان محوطه کوچکی محدود کرده است. او صاحب قدرتهای گوناگونی است که بر حسب عادت، استفاده از آنها را متروک گذاشته است.
«ویلیام جیمس»
- اگر به ناتوان خشمگین شوی دلیلش آن است که قوی نیستی.
«ولتر»
- در کوهستان، کوتاهترین راه از قله‌ای به قله دیگر است اما برای گذشتن باید پاهای دراز داشت.
«نیچه»
- برای آگاهی از استعدادها و محدودیت‌هایتان، هیچ کس مناسب‌تر از خودتان نیست.
«پائولو کوئیلو»

- استعداد یک فرمانده خوب در تبدیل کردن اراده‌های گوناگون به یک اراده واحد نهفته است. «پائولو کوئیلو»
- شما امروز قوی‌تر از دیروزید.
- من در خود قوه و قدرتی برای از بین بردن کوههای عظیم سراغ دارم در حالیکه سرنوشت اجازه بلند کردن پرکاهی را به من نداده است. «مارتین»
- هیزم‌شکن قبل از آنکه نیرو و قدرت بخواهد مهارت لازم دارد. «هومر»
- برای رسیدن به هدفهای بزرگ از پذیرفتن زیانهای کوچک نترسید. «دلیل کارنگی»
- کسی که استعداد دارد و نمی‌تواند از آن استفاده کند آدمی شکست خورده است. کسی که استعداد دارد اما نیمی از آن را به کار می‌گیرد تا حدودی شکست خورده است. کسی که استعداد دارد اگر یاد بگیرد که چطور از استعدادش استفاده کند کاملاً موفق می‌شود. «فیلسوف چینی»
- وقتی ذره بین را روی کاغذ در برابر نور خورشید بگردانید جایی از کاغذ را نمی‌سوزاند ولی وقتی آن را در یک نقطه مرکز ساختید بی‌شک آن نقطه را خواهد سوزاند. پس اگر شما هم تمام قوای خود را در نقطه معین برای رسیدن به هدف به کار اندازید. یقیناً کامیاب خواهید شد. «دلیل کارنگی»
- قدرت هر کس توانایی به کاربستن نیکیها علیه بدیهاست. «فرزان انگار»
- بزرگترین قدرت دنیا این است که بتوانی قدرت دیگران را در راه اهداف خود به کار گیری. «فرزان انگار»
- من قادرم که توقعات خدایم را به جای آورم. من قادرم چون یک انسانم، انسانی که دارای عقل و شعور و تواناییست. پس چرا باید خود را کوچک بشمارم و از داده‌های خداوندی که در وجودم نهفته، استفاده نکنم و همه را زیر خاک «نمی‌توانم» مدفون سازم. «ثريا تقیزاده»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ استعداد بی‌تربیت دریغ است و تربیت نامستعد ضایع. «مثل فارسی»
- ✖ اگر نمی‌توانی گاز بگیری، دندانات را نشان نده. «مثل انگلیسی»
- ✖ تو فقط پوست گرگ را به پشت من بگذار، من خود می‌دانم چه کنم. «مثل آفریقایی»

- ✖ سکوت بزرگترین قدرت‌هاست.
- ✖ شخص قوی و آبشار هر دو، راه خود را باز می‌کنند.
- ✖ کسی که قدرت را با پول بخرد، عدالت را هم به پول می‌فروشد.
- ✖ کاری که گرگ به زور می‌کند روباه با حیله انجام می‌دهد.



کسی که در مقابل دیگران به پیروزی می‌رسد قوی است. ولی کسی که در مقابل خودش به پیروزی می‌رسد، قدرتمند است.

He who gains a victory over other men is strong but he who gains a victory over himself is all powerful.

"Lao tzu"



تقریباً همه مردان می‌توانند در برابر ناملایمات ایستادگی کنند ولی اگر شما می‌خواهید شخصیت یک مرد را بسنجید، به او قدرت بدھید.

Nearly all men can stand adversity, but if you want to test a man's character, give him power.

"Abraham Lincoln"



درون را بنگر و به آوای دل گوش بسپار، به آن توانایی، به هدف توانی رسید. به جای تسلیم در برابر آنچه هست، می‌توانی واقعیتی نو بنا نهی. به آن توانایی، والاترین امیدهایت با تواند. تنها ترسهای توست که به بندت می‌کشند.

Look within and listen to your heart, you can do it, you can reach that goal, you can make that new reality instead of acceptings things the way they used to be. You can do it. All of your highest are with you, nothing will hold you back but your own fears and if those fears were created by you, they can be dealt with by you.



Knowledge is power.

✖ دانایی قدرت است.



هیچ وقت برای چیزی که قدرت به دست آوردنش را دارید، گدایی نکنید.
Never stand begging for what you have the power to earn.



اغلب موقع ما قدرت یک تماس، یک لبخند، یک کلمه محبت‌آمیز، یک گوش شنوا، یک تعریف صادقانه یا کوچکترین عمل نیکو را سبک و ناچیز می‌شماریم، در حالی که تمام آنها می‌توانند یک زندگی را دگرگون کنند.

Too often we underestimate the power of a touch, a smile, a kind word a listening ear, an honest compliment, or the smallest act of caring, all of which have the potential to turn a life around.

جاوداه‌ها

لئوناردو داوینچی یکی از اعجوبه‌های قرن چهاردهم بود. او در سال ۱۴۲۵ میلادی به دنیا آمد و در زمینه‌های هنر، اختراع و کسب دانش از بسیاری از هم دوره‌های خود پیشی گرفت.

امروزه علاوه بر تابلوهای زیبا، مجسمه و بناهای باستانی، دست نوشته‌هایی از وی به دست آمده که طرحهای مبتکرانه ای او برای ساخت توبهای بخار، ماشینهای پرنده و ادوات زرهی را نمایش می‌دهد. شاید جالب باشد بدانید که لئوناردو برای مخفی ماندن رازهایش آنها را به صورت معکوس می‌نوشت طوری که فقط در آینه قابل خواندن بودند.

با هم بیندیشیم

روزی مردی نزد ابوسعید ابوالخیر از استادان و مرشدان بزرگ تصوف که بسیاری از مردم به وی، معجزات و کرامات زیادی را نسبت می‌دهند، می‌رود: -شما قدرتمندترین انسانها هستید، برای اینکه می‌توانید بر روی آبهای یک رودخانه راه رفته، بر فراز بلندترین درختها پرواز کرده و در عرض کمتر از یک دقیقه از شرق به غرب بروید. من به اینجا آمده‌ام تا بقیه عمرم را در خدمت شما باشم. ابوسعید ابوالخیر پاسخ داد:

- هیچ چیز جالبی در تمامی چیزهایی که گفتی وجود ندارد. اردکها هم می‌توانند بر روی آب راه بروند، پرنده‌گان هم می‌توانند پرواز کنند و شیطان هم قادر است

مسافت شرق تا غرب زمین را در کمتر از یک دقیقه طی کند. اگر بخاراط این چیزها به اینجا آمده‌ای، من نیازی به خدمت تو ندارم.

ابوسعید برای چند لحظه مکثی کرد و به نظاره صورت خجالت زده آن مرد پرداخت و ادامه داد: چنین چیزهایی هیچ‌گونه ارزشی ندارد و شاید بتوان با زحمت و تکرار آنها را آموخت. شما فقط بایستی به آنها بی احترام بگذاری که علیرغم آنکه در شرایط بسیار سختی زندگی می‌کنند، شب و روز در دفاع از آنچه که به آن اعتقاد دارند، می‌جنگند؛ با نزدیکانشان مهربان و سخی هستند؛ ازدواج کرده و در مقابل مشکلات زندگی مشترک تسلیم نمی‌شوند. از آفتاب تا آفتاب برای تامین معاش خانواده خود تلاش کرده و هرگز ناامید نمی‌شوند.

هر وقت که شما توانستی چنین شخصی را بیابی، سعی کن برای مدتی در خدمتش باشی، چرا که آن فرد یقیناً به کمک تو نیاز خواهد داشت.

اعتماد به نفس



اگر اعتماد به نفس داشته باشد برای آغاز هر کار و حرکتی شما باید
خود را متعاقده کنید اما اگر فاقد چیزی موبهی باشد برای ارزیابی
هر قسمیم و بدفی باید دست نیاز به سوی دیگران دراز کنید
و داوطلب قربانی شدن بشوید.

وین دایر

نواقص و کاستی‌های خود را بروی ماسه بنویسید و امتیازات خود را بر روی سنگ مرمر. «آفتوپی رایبینز»

اعتماد به نفس

اگر ثروتمند نیستی مهم نیست، بسیاری از مردم ثروتمند نیستند؛ اگر سالم نیستی، هستند افرادی که با معلولیت و بیماری زندگی می‌کنند؛ اگر زیبا نیستی، برخورد درست با زشتی هم وجود دارد؛ اگر جوان نیستی، همه با چهره پیری مواجه می‌شوند؛ اگر تحصیلات عالی نداری، با کمی سواد هم می‌توان زندگی کرد؛ اگر قدرت سیاسی و مقام نداری، مشاغل مهم متعلق به معدودی انسان‌هاست؛ اما، اگر «عزت نفس نداری»، برو بمیر که هیچ نداری!« گوته

گلچینی از باغ معرفت

- مانند پرنده باش که روی شاخه سست و ضعیف لحظه‌ای می‌نشیند و آواز می‌خواند و احساس می‌کند شاخه می‌لرزد ولی به آواز خواندن ادامه می‌دهد، زیرا مطمئن است که بال و پر دارد.
- در دنیا کسی موفق می‌شود که به انتظار دیگران ننشسته و همه‌چیز را از خود بخواهد. «شیلر»
- خلعت سلطان گرچه عزیز است، جامه خلقان خود به عزت‌تر و خوان بزرگان گرچه لذیذ است، خرده انبان خود به لذت‌تر. «سعدی»
- کسی که به خود اطمینان دارد به تعریف کسی احتیاج ندارد. «گوستاو لوبوون»
- من فکر می‌کنم، پس هستم. «دکارت»
- من طغیان می‌کنم، پس هستم. «کامو»
- با اعتماد به نفس انتظار وقوع چیزی را داشته باشد تا در جهان پیرامونتان امکان وقوع پیدا کند.
- نقطه اتکایی به من بدھید، کره زمین را بر سر اهرمی بلند خواهم کرد. «ارشمیدس»
- خودمان گنجی هستیم که می‌جوییم. «لوییز هی»

- اگر کودک همان نخستین بار که به زمین می‌خورد از راه رفتن دست می‌کشید هرگز به راه نمی‌افتد.
«لوییز هی»
- سه لغت مهم که می‌توانید به شکل یک جمله به خود بگویید این است: بله من می‌توانم.
«دنیس ویتلی»
- اکثر ضربه‌هایمان را از نمی‌توانم‌هایمان خورده‌ایم.
«زیگ زیگلار»
- بدترین کلمات «نمی‌توانم»، «نمی‌دانم»، و «نمی‌شود»، است
«ناپلئون هیل»
- تنها راه آغاز کردن، آغاز کردن است.
- پیروز نمی‌شوی اگر آغاز نکنی.
- درختی که از آغوش تو بزرگ‌تر است، از دانه‌ای کوچک روییده است؛ بنایی بلند از مشتی خاک ساخته شده است؛ سفری هزار فرسنگ با یک گام آغاز شده است.
«تاو چینگ»
- چرا می‌خواهید کارایی و توانایی خود را محدود به این ضربالمثل کنید که: پایت را از گلیمت درازتر نکن! شما می‌توانید پایتان را از گلیمتان درازتر کنید و نگران هم نباشید.
«پاراماها نسايو گاناندا»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ کسی که قصد انجام کار بزرگی دارد نباید چیزکوچکی طلب کند.
«مثل ایتالیایی»
- ✖ دست شکسته ات را در آستین خود نگهدار.
«مثل چینی»
- ✖ اگر سگ داری خودت پارس نکن..
«مثل انگلیسی»



تا گستره ستاره‌ها پیوستیم
خورشید شدیم و بر فلک بنشستیم
«شکوه سپهزاد»

پرواز شدیم و از قفس‌ها رستیم
در عرصه نور، بال و پره‌ها زده‌ایم



جز ناخن انگشت من

کس نخارد پشت من



تنها بیاموز که در انتخاب راه درست به خود اعتماد کنی و اگر به بیراهمه رفتی دوباره بکوش.

Just learn to trust yourself to choose the right way, and if it shouldn't, workout and try again.



قلبی که از شکسته شدن می‌ترسد، هرگز رقصیدن را یاد نمی‌گیرد. رویایی که از بیدارشدن می‌ترسد، هرگز شانس به حقیقت پیوستن نخواهد داشت و روحی که از مرگ می‌ترسد هرگز یاد نمی‌گیرد چگونه زندگی کند.

It's the heart that's afraid of breaking never learns to dance.
It's the dream that's afraid of waking never takes the chance.
The soul that's afraid of dying never learns to live.



وقتی استاد می‌شوی که بتوانی همه چیزهایی که بر خلاف نظرات تو است را بشنوی، بدون اینکه اعتماد به نفست را از دست بدھی یا عصبانی شوی.

You are educated when you have the ability to listen to almost any thing without losing your temper or self - confidence.



می‌توانی اعتماد به نفس افراد را با شنیدن چیزهایی که در مورد خود نمی‌گویند، ارزیابی کنی.

You can determine how confident people are by listening to what they don't say about themselves.



اعتماد به نفست را هرگز از دست مده. باور کن تا زمانی که دلیلی برای سعی کردن داری، می‌توانی.

Don't ever quit believing in yourself as long as you believe you can, you will have reason for trying.

با هم بیندیشیم

یک روز خرگوش خان از خواب خرگوشی بیدار شد و با خود گفت: تا کی باید ظلم و ستم شیر را تحمل کنم. پس بدون فکر و درنگ به نزد شیر رفت و گفت: آهای شیر خونخوار من مثل تو ترسو نیستم، من آن قدر به خودم اعتماد دارم که بیایم اینجا و بگویم تو اصلاً شیر نیستی بلکه خری، اصلاً تو گاوی.

شیر خمیازه‌ای کشید و گفت: برو ببینم بابا حال نداریم. چطوری می‌خواهی حرفت را ثابت کنی؟ خرگوش سینه‌اش را جلو داد و گفت: با اعتماد به نفسی که دارم می‌خواهم با تو گفتمان کنم. شیر دهانش را باز کرد و خرگوش را بلعید. بعد گفت: من به اعتماد به نفس تو افتخار می‌کنم حالا هر چه می‌خواهی حرف بزن.

«فرزان انگار»

تجربه



در نیاز به طبقه مردم وجود دارند کروه اول از تجارت خود می آموزند و اینها خردمندانه

کروه دوم از تجربه دیگران می آموزند و اینها سعادتمندانه و کروه سوم نه از تجربه خود و نه از

تجربه دیگران چیزی نمی آموزند و اینها بیخوبیانند.



«حضرت علی (ع)»

حفظ و به کارگیری تجربه، رمز پیروزی است.



تجربه

شاید نشود با خواندن مهمترین آموخته زندگی یکنفر به جای او قرار گفت و زندگی کرد و لی می شود حداقل همان نیرو، زمان و ... برایش صرف نکرد و آن تجربه را بدست آورد. اینجا چند نمونه از این موارد است:

- ✓ من آموختم که هر چقدر بزرگتر می شوم کمتر به من توجه می شود (۶۰ساله).
- ✓ من آموختم که نمی شود یک تکه کلم را در یک لیوان شیر پنهان کرد (۷۰ساله).
- ✓ من آموختم که پدرم می تواند خیلی حرفها بزند که من نمی توانم (۸۰ساله).
- ✓ من آموختم که بهترین دوستانم آنهایی هستند که مرا دچار مشکل میکنند (۹۰ساله).
- ✓ من آموختم که اعتماد ، تنها عامل مهم در روابط شخصی و کاری است (۲۰ساله).
- ✓ من آموختم که بچه دار شدن مشکلات زناشویی را حل نمی کند (۴۰ساله).
- ✓ من آموختم که عشق قلب آدم را میشکند ولی ارزشش را دارد (۲۶ ساله).
- ✓ من آموختم که آدم نباید خودش را با بهترین کاری که بقیه می کنند، مقایسه کند. آدم باید خودش را با بهترین کاری که خودش می تواند انجام دهد، مقایسه کند (۳۱ ساله).
- ✓ من آموختم که نمی توانم از دیگران انتظار داشته باشم که مشکلات مرا حل کنند. (۳۴ ساله).
- ✓ من آموختم که لازم است اجازه دهیم کودکانمان کودک باشند (۳۷ ساله).
- ✓ من آموختم که اگر می خواهی میهمانی بروی باید خودت هم میهمانی بدهی (۳۸ ساله).
- ✓ من آموختم که اگر کسی حرف ناشایستی درباره ام زد من به زندگی ادامه بدهم تا بقیه چنین چیزی را باور نکنند (۳۹ ساله).
- ✓ من آموختم کسانی هستند که تو را عاشقانه دوست دارند، فقط نمی دانند چطور این احساس را نشان بدهند (۴۱ سال).
- ✓ من آموختم که بدون مخاطره کردن نمی شود، قهرمان شد (۴۳ ساله).
- ✓ من آموختم که دیدن درد و غم دیگران بدترین درد است (۴۶ ساله).
- ✓ من آموختم که هر موفقیت بزرگی در ابتدا ناممکن به نظر می رسد. (۴۷ ساله).
- ✓ من آموختم هنگامی که بازسازی میکنی، همه چیز دو برابر آن مقداری که فکر می کردی طول می کشد و هزینه برمیدارد. (۴۸ ساله).

- ✓ من آموختم که انسانهای سخاوتمند کمتر دچار مشکلات ذهنی و احساسی می‌شوند (۵۱ساله).
- ✓ من آموختم که هر چه خلاق تر باشی، چیزهای بیشتری را درگ می‌کنی (۵۲ساله).
- ✓ من آموختم که ۹۰ درصد اتفاقاتی که برای من رخ میدهند خوب و فقط ۱۰ درصد آنها بد هستند و برای اینکه خوشحال باشم باید روی آن ۹۰ درصد تمرکز کنم (۵۴ساله).
- ✓ من آموختم که هیچ وقت برای التیام بخشیدن به یک رابطه صدمه دیده دیر نیست (۵۷ساله).
- ✓ من آموختم که هر وقت به مسافرت میروم، آرزو میکنم که کاش در خانه بودم و هر وقت در خانه هستم، دلم میخواهد در مسافرت باشم (۵۹ساله).
- ✓ من آموختم که بیشتر چیزهایی که درباره آنها نگران هستم، اتفاق نمی‌افتد (۶۴ساله).
- ✓ من آموختم که موفق زندگی کردن مثل نواختن ویلون است که باید هر روز تمرین کنی (۷۰ساله).
- ✓ من آموختم که هیچ گاه نباید قبل از حل و فصل مجادله‌ای، به رختخواب رفت. (۷۳ساله).
- ✓ من آموختم که برای اینکه روز خوبی داشته باشی باید در طبیعت به دنبال نشاط و زیبایی باشی. گوش کنی تا صدای زیبا بشنوی . با دیگران سخن مهراًمیز بگویی و برای یک نفر بدون اینکه خودش بفهمد، یک کار خوب انجام دهی (۸۵ساله).
- ✓ من آموختم که همواره باید به آینده فکر کنم ، هنوز کتابهایی برای خواندن ، غروبهایی برای تماشا کردن و دوستانی برای دیدن وجود دارند (۸۶ساله).
- ✓ من آموختم که هنوز خیلی چیزها هست که باید یاد بگیرم (۹۲ساله).
- ✓ من آموختم که مهمترین تصمیمی که در زندگی می‌گیری این است که ببینی با چه کسی می‌خواهی ازدواج کنی (۹۵ساله).

گلچینی از باغ معرفت

- هفت بار که افتادی برای هشتمین بار برخیز. «ناپلئون هیل»
- من نهصد و نود و نه بار شکست نخورده‌ام، بلکه من نهصد و نود و نه روش یاد گرفته‌ام که چگونه لامپ ساخته نمی‌شود! «توماس ادیسون»
- تجربه میوه‌ایست که آن را نمی‌چینند، مگر پس از گندیدن. «ارسطو»

- تجربه، طبیبی حاذق است که فقط پس از بیماری به ملاقات شخص ما می‌آید.
- آنانکه گذشته را به خاطر نمی‌آورند، محکوم به تکرار آنند. «جرج سانتایپا»
- آن کس که از روزگار تجربه آموخت، هرگز فریب جهانیان را نخواهد خورد. «امام حسن (ع)»
- تجربه بالاتر از علم است. «پورسینا»
- تجربه مدرسه ایست که محصلین خود را با قیمتی گران بار می‌آورد. «فرانکلین»
- تجربه معلم سختگیری است، اول امتحان می‌کند و بعد درس می‌دهد.
- خطأ کردن یک کار انسانی است اما تکرار آن یک کار حیوانی. «آناتول فرانس»
- اگر آرزومندید که به سعادت برسید، پیش از آنکه عبرت دیگران شوید، از دیگران عبرت بگیرید. «حضرت علی (ع)»
- عمری چکش برداشتیم و بر سر میخی بر روی سنگی کوبیدم. اکنون می‌فهم که هم چکش خودم بودم هم میخ و هم سنگ. «کافکا»
- کسی که دو دفعه روی سنگی بلغزد، مستحق آن است که هر دوپایش بشکند.
- ننگ بر کسی باد که یک بار مرا فریب می‌دهد و ننگ بر من باد اگر دوباره از او فریب بخورم.
- وقتی جاده‌ای هموار و تمیز و روشن در سر راه شما پیدا شد، عبور کردن از جاده قدیم و سنگلاخ و تاریک، کار دیوانگان و خودخواهان است. «امیل زولا»
- شخص عاقل دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود. «حضرت محمد (ص)»
- تجربه، نام مستعاری است که بر خطاهای خود می‌گذاریم. «اسکار وايلد»
- تجربه، بهترین معلم است، منتهی حق التدریس گرانی دارد. «کارلایل»
- کسی که از ابتدا نابینا به دنیا آمده هیچ گاه معنی تاریکی را نمی‌فهمد، زیرا هرگز روشنایی را تجربه نکرده است. پس، از مشکلات و ناراحتی‌ها نترس، آنها را تجربه می‌کنی تا قدر موفقیتها را بدانی.
- اشخاص عادی با تجربه اولین شکست، دست از تلاش برمی‌دارند. به همین دلیل است که در زندگی با انبوه اشخاص عادی و تنها با یک «ادیسون» روبرو هستیم. «ناپلئون هیل»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ تجربه، راهی است طولانی.
- ✖ تجربه، بدون آموختن بهتر از آموزش بدون تجربه است.
- ✖ تجربه، معشوقه ابلهان است.
- ✖ تجربه را تجربه کردن خطاست.
- ✖ نادان از تجربه خود فرا می‌گیرد و دانا از تجربه نادان.



تابه یکی تجربه آموختن در دگری تجربه بردن به کار
«سعده»



شما در زندگی تنها یک بار بهترین را تجربه خواهید کرد. راز زندگی در این است که دوباره آن تجربه را تا آنجا که امکان دارد، تکرار کنید.

You can have in life but one great experience at best, and the secret of life is to reproduce that experience as often as possible.



خداآوند ما را قادر می‌سازد تا موارد منفی را تجربه کنیم تا به ما درس‌هایی بدهد که هیچ طور دیگری نمی‌توانستیم یاد بگیریم. ما آن درسها را با نفی احساسات یاد نمی‌گیریم. بلکه با یافتن معنای پنهانی و مستتر در آنهاست که آنها را یاد می‌گیریم.

God allows us to experience the low points of life in order to teach us lessons we could not learn in another way. The way we learn those lessons is not to deny the feelings but to find the meanings under lying them. "Stanley Lindquist"



ما مثل نادانها شروع می‌کنیم و با تجربه کردن عاقل می‌شویم.

We start as fools and become wise through experience.



از هر تجربه باید دانشی اندوخت.

In every experience there is wisdom to be gained.

با هم بیندیشیم

از حکیمی پرسیدند: چه چیزی از همه آسانتر است؟
گفت: نصیحت کردن.

پرسیدند: چه چیزی از همه مشکلتر است؟
گفت: خود را شناختن.

پرسیدند: چه چیزی از همه عاقلانه‌تر است؟
گفت: استفاده از تجربیات دیگران و زمان.



حاکم شهر از همنشین‌های خود خواست که هر کس غذایی بلد است بپزد، دستور العملش را بنویسد و به او بدهد، چون می‌خواهد یک کتاب آشپزی تالیف کند که به درد همه بخورد. هر که هر چه می‌دانست نوشت. نوبت ملا شد، ملا گفت: من غذای تازه‌ای اختراع کرده‌ام، سیر و عسل را با هم قاطی کنید و بپزید. حاکم اختراع ملا را که شنید او را به صرف صبحانه دعوت کرد. مقداری سیر و عسل پخت و جلوی ملا گذاشت. ملاتکه‌ای از آن را خورد و حالش منقلب شد. دست از خوردن کشید، حاکم پرسید: مگر این غذا را خودت اختراع نکرده بودی؟ ملا گفت: اختراع کرده بودم ولی تجربه نکرده بودم.

«فرزان انگار»

اطمینان، تشویق



چیزی به نام آدم خود ساخته وجود ندارد، بلکه هزاران نفر دیگر
از طریق رفاه‌های محبت آمیز تحسین برآنکنند و شل کرفتن
شخصیت، افکار و پیروزی مانع از اینها نبوده است.

ج م آدمز



«حضرت علی (ع)»

بدگار را با پاداش دادن به نیکوکاری آزار ده.



اطمینان ، تشویق

شما همواره فردی گرانقدر، ارزنده و مفید هستید نه به این دلیل که دیگران چنین می‌گویند، نه به این خاطر که فردی کامیابید، نه به این جهت که ثروت فراوانی به دست می‌آورید. خیر. تنها به این دلیل که شما چنین باور و اندیشه‌ای را برگزیده‌اید.
«وین دایر»

گلچینی از باغ معرفت

- بزرگترین مراتب حماقت، زیاده‌روی در تحسین و توبیخ است. «حضرت علی (ع)»
- تحسین، کلمه‌ای است که گاه نوابغی از آن به دست می‌آید.
- تا هنر تعریف و تحسین را نیاموخته‌اید هرگز به ازدواج تن در ندهید. زیرا تمجید کردن باعث بقای سعادت خانوادگی می‌شود.
«دلیل کارنگی»
- بهترین الهاماتی که به قلب می‌شود، یقین است.
- به وسیله تشویق می‌توان بهترین استعدادهای خفته را ظاهر و بیدار نمود. «دلیل کارنگی»
- ای کاش به جای آنکه مرا بترسانند و مرا از برداشتن قدمهای بزرگ نالمید کنند و بجای اینکه سنگ بر سر راه من بیندازنند، به من اطمینان دهنند و به من باور بخشند که می‌توانم.
«ثريا تقىزاده»
- سفر هزار فرسخی با قدم اول شروع می‌شود. پس قدم اول را محکم بردار.
- اگر شما می‌دانستید در راهی که انتخاب کرده‌اید چه کسی در کنار شما قدم بر می‌دارد، ترس شما برای همیشه زایل می‌شد.
«وین دایر»
- چه کسی بهتر از تو می‌تواند خودت باشد.
«فرانک گبلین»
- تمامی اصول و فرضیه‌های علمی جهان بدون تردید متوجه یک شخص واحد است و آن شخص، شما هستید.
«والت لیتمن»
- چیزی بنام آدم خود ساخته وجود ندارد، بلکه هزاران نفر دیگر از طریق رفتارهای محبت آمیز و کلام تحسین برانگیز در شکل گرفتن شخصیت، افکار و پیروزی ما نقش ایفا کرده‌اند.
«ج.م.آدامز»

- نمی‌توانم کتابی مطابق شکسپیر بنویسم، اما به اندازه خودم می‌توانم. «والتر رالی»
- نود درصد آموزش تشویق است. «آناتول فرانس»
- اصلاح عملی خوب است ولی تشویق بهتر از آن است. «گوته»
- اگر به افراد اعتماد کنی آنها با تو صادق خواهند بود و اگر با آنها به بزرگی برخورد کنید آنها بیشتر خودشان را آشکار خواهند کرد. «امرсон»
- نه بر روی اهانتها و تحقیرهای انسانها حساب کن و نه بر روی تمجیدها و ستایشهای ایشان. به این ترتیب شما خواهی توانست راه خودت را بسازی. «پائولو کوئیلو»
- مورد اعتماد واقع شدن بهتر و عظیم تر از معشوق شدن است. «ج. مک دونالد»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ❖ تشویق، تب زندگی است.
- ❖ اگر شما توانستید یک روز خود را اصلاح کنید، خواهید توانست همین کار را در روزهای آینده تکرار کنید.
- ❖❖❖

- | | |
|---|------------------------------------|
| آنها که درین راه بدادیم بدیدیم | پس جمله بدانید که در عالم پاداش |
| «سنایی» | |
| چون تو را نوح است کشتی بان زطوفان غم مخور | ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند |
| «حافظ» | |

جاودانه‌ها

الکساندر دوما در ابتدای قرن نوزدهم به دنیا آمد. گرچه او پسر یکی از ژنرالهای فرانسوی بود ولی زمانی که به پاریس رفت بیش از بیست فرانک در جیب نداشت. او وقایع انقلاب کبیر فرانسه را به زیبایی به تصویر کشید. او از راه نوشتن، زندگی مجللی تشکیل داد و تماشاخانه‌ای بنا کرد. از برترین کتابهای دوما، رمان جاوید کنست مونت کریستو است.

جوان



ای پسر هر چند تو جوان نے پیر و عقل باش، کنویم جوان
مکن، لیکن جوان نے خوشیستن دار باش و از جوانان
پر مرده میباش، چنانچه ارسطاطالیس میگوید: جوان نے
نوعی از حسون است.

قاو سامه

- | | | |
|---|--|---|
|  | فروزان و نسل جوان خود را محدود به آداب و اخلاق خویش نسازید. زیرا زمان آنان |  |
|  | حضرت علی (ع) |  |
| | غیر از شما خواهد بود. | |

جوانی

ای کاش! تا در آغوش تو هستم زندگی کنم. ای کاش! فرصت کاشتن دانه‌های آرزوهايم باشی و به ثمر رسیدن آنها نیز در دستان تو باشد. ای کاش! بعد از تو که به پیری رسیدم، انگشت حسرت بر دندان نگیرم. پس ای جوانیم! ای دوران خوش زندگیم! با من بساز و مرا پرواز ده و با رنگ آبی نقاشیم کن تا در آخر زمان به سیاهی نزنم. «ثريا تقیزاده»

گلچینی از باغ معرفت

- در جوانی مستی، در پیری سستی، پس کی خداپرستی.
«خواجه عبدالله انصاری»
- اگر آئینه نبود، من همیشه خود را جوان می‌دانستم.
«پیکاسو»
- جوانی ستاره‌ای است که فقط یکبار در آسمان عمر طلوع می‌کند.
«ژوبرت»
- جوانی، زمان فraigرفتن رموز عقل است و پیری هنگام عمل کردن بدین رموز.
«زان ڈاک روسو»
- جوانی، منزلی است که ما بین مسافت کودکی و پیری واقع شده و ایام سلطنت و کامیابی زندگانی در آنجا می‌گذرد.
«گوته»
- برای شب پیری در روز جوانی باید چراغی تهیه دید.
«افلاطون»
- از سولون، فیلسوف آتن، پرسیدند که راز نیرومندی و جوان ماندن تو چیست؟ جواب داد: راز جوانی من این است که هر روز چیز تازه‌ای یاد می‌گیرم.
«سولون»
- ای پسر! هر چند تو جوانی، پیرو عقل باش، نگویم جوانی مکن، لیکن جوانی خویشتن دار باش و از جوانان پژمرده مباش. چنانچه ارسطاطالیس می‌گوید: جوانی نوعی از جنون است.
«قاپوستنامه»
- افسوس که جوان نمی‌داند و پیر نمی‌تواند.
«حجازی»
- با پول خیلی کارها را می‌توان انجام داد ولی جوانی را نمی‌توان خرید.
«رایموند»
- من همه‌چیز خود را به گرسنگی‌ها و مشقات ایام جوانیم مدیونیم.
«ناپلئون»

- وقتی جوان بودم متوجه شدم که از ۱۰ عملی که انجام می‌دهم ۹ تاییش معیوب است.
من نمی‌خواستم که آدم معیوبی باشم، بنابراین ده مرتبه بیشتر کار کردم. «برنارد شاو»
- هر کس به اندازه دلش پیر است.

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ اگر جوانان، دانش و پیران، قوت داشتند همه‌چیز روبراه می‌شد. «مثل ایتالیایی»
 - ✖ اگر می‌خواهی زیاد عمر کنی، در جوانی پیر شو. «مثل اسپانیولی»
 - ✖ با چوبهایی که در جوانی گردآوری، در پیری گرم خواهی شد. «مثل آفریقایی»
 - ✖ جوانی صندوق در بسته‌ای است که فقط پیران می‌دانند درون آن چیست.
 - ✖ جوانی روی سنگ می‌ترشه و پیری روی یخ. «مثل ارمنی»
 - ✖ جوانان از کارهایی که مشغول انجامش هستند سخن می‌گویند، پیران از کارهایی که سابقاً انجام داده‌اند و ابلهان از کارهایی که قصد انجامش را دارند. «مثل فرانسوی»
 - ✖ جوانی، مستی بدون شراب است و پیری، شراب بدون مستی. «مثل آلمانی»
 - ✖ جوانی مستی کوتاه است و پیری روزه‌داری دراز.
- ✖✖✖

گامها قند و سبک، مانند گنجشکان شیطان

جسم و جان غرق جوانه

دوردها بی‌ریشه و غمها گریزان

نفمه‌های شادمانه

خنده‌ها و گریه‌ها چون برق و باران

آرزوها بیکرانه

رو به رو دنیای رنگارنگ فردا

راه دور کهکشانها، روزگار جاودانه

«ژاله اصفهانی»



دانی که چرا همی کند نوحه گری
کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری
«عطار نیشابوری»

که یار از من گریزد چون شوم پیر
که در پیری تو هم بگریزی از یار

هنگام سپیده دم خروس سحری
یعنی که نمودند در آیینه صبح

جوانی گفت پیری را چه تدبیر
جوابش داد پیر نفرز گفتار

«نظامی»



سرمایه عیش جاودانی بگذشت
کز جوی من آب زندگانی بگذشت
«ظهرالدین فاریابی»

افسوس که ایام جوانی بگذشت
تشنه به کنار جوی چندان خفتم

کز وی جگرم کباب و در دل تابست
فقدان شباب و فرقت احباب است.
«خاقانی شیروانی»

DAGM BE DEL AZ DO GOHAR NAYABEST
MI GOYIM AGAR TAB SHENIDEN DARAY



برای جوانها، اختراع کردن بهتر از قضاوت کردن، عمل کردن بهتر از مشاوره دادن و شروع کارهای نوین بهتر از ادامه تجارت‌های کهن است.

Young people are fitter to invent than the judge; fitter for execution than for counsel; and more fit for new projects than for settled business.

"Francis Bacon"



جوانی وقت دریافت کردن، میانسالی زمان پیشرفت و پیری موقع خرج کردن است.
Youth is the time of getting, middle age of improving and old age of spending.

"A. Bradstreet"



چه هدیه‌ای به اجتماع بزرگتر از این که به جوانها آموزش و راهنمایی بدھیم.
What greater or better gift can we offer the public than to teach and instruct our youth.

"Marcos T. Cicero"



در واقع جوانی فقط یک لحظه است اما این لحظه مانند نوری است که تا ابد در قلب شما خواهد درخشید.

The youth is after all, just a moment, but it is the moment that you always carry in your heart.

جاودانه‌ها

ژول ورن در اوایل قرن نوزدهم (۱۸۲۸) در نانت فرانسه چشم به جهان گشود. او هرگز از نوشتن احساس خستگی نکرد. بزرگترین خدمت او به ادبیات، تحولی بود که

علم را با ادبیات پیوند می‌داد. معروف‌ترین کتاب او دور دنیا در هشتاد روز است اما نمی‌توان گفت چند کتاب زیبا یا معروف دارد. او هشتاد اثر را تقدیم جامعه ادبی کرد. او یکی از نویسندهای خاص بود که توانست به اکثر دنیا سفر کند و در مورد تمامی قاره‌ها کتابی بنویسد. اکثر بلند پروازی‌ها و رویا پردازی‌های ژول ورن امروزه به حقیقت پیوسته‌اند در حالی که در آن زمان، تنها به چشم افسانه و داستان به آن نگاه می‌شد.

زیباترین اثر او ناخدای پانزده ساله نام دارد که علاوه بر توضیح کاملی از سفر دریایی مهیج، به توضیح دقیق آب و هوا، شرایط محیطی و آداب و رسوم مردم چند کشور مختلف می‌پردازد. او شکل کاملی از رویا پردازی را به انسانها نشان داد و این باور را در بین انسانها به وجود آورد که آنچه اکنون به عنوان خیالی خام به آن می‌نگریم، روزی به واقعیت خواهد پیوست.

با هم بیندیشیم

شخصی به خانه ملا، مهمان آمده بود. پرسید: ملا! شما اولاد دارید؟ ملا جواب داد: پسری دارم. پرسید: چیق می‌کشد؟ گفت: نه خیر. پرسید: به گردش و تفریح می‌رود؟ گفت: نه خیر. ابدًا. پرسید: حرکات جوانهای امروزی را دارد؟ جواب داد: اصلًا. مهمان گفت: پس خوشابه حال شما! من به شما تبریک می‌گویم. راستی آقازاده چند سال دارد؟ ملا گفت: شیر می‌خورد؛ شش ماهه است.

«شوخ طبعی ملانصرالدین»



روزی پیرمرد گوژپشتی در بازار با عصا می‌رفت. جوانی او را دید و با تمسخر گفت: پیرمرد این بار که بر پشت خود نهادی چند خریدی؟ پیرمرد نگاهی به جوان کرد و گفت: آن را به نقد جوانی خریده‌ام اما نگران نباش که فلک به تو هم خواهد داد!



در روزگاری دور، پیرمردی با تنها پسرش می‌زیست که یک روز پسرک به دلیل کارهای ناشایست خود مورد خشم پدر قرار گرفت و پدر فریاد زد: پسرم تو آدم نمی‌شوی! پسرک از خانه به قهر رفت و پدر را تنها گذاشت!

سالها گذشت ... پسرک که اینک مرد جوانی شده بود به حاکمیت شهری منصوب شده بود و یک روز عده‌ای از سربازانش را فرستاد تا پدرش را بیاورند. پدر به درگاه پسر وارد شد و پسر با تمسخر گفت: پیرمرد به یاد داری که به من گفتی آدم نمی‌شی! حالا نگاه کن!

پیرمرد که به دلیل کهولت سن به سختی می‌توانست ببیند کمی به صورت حاکم نگاه کرد و پسرش را شناخت و بی‌درنگ گفت: آری پسرم به یاد دارم، ولی من نگفتم که حاکم نمی‌شوی، گفتم آدم نمی‌شوی!

بخت و اقبال



بجزی دن نه چنان و چنان بکنی دایه ماست
دانستن او ز در خوب پایه ماست
له هر فتش همیشہ رمی دانم
ما سایه اویم و جان سایه ماست
این دایه از نه دایه ای از بدگنداری می کند بی آنکه در بسیاری از موقع ناخود مخصوص باشیم
اما همکی تا م در وقایع رو ز مرد ننمکی این کنکه را به اثبات می رساند موافقی که در اوج نامیدی
بیستیم زمانی که تمام در راه روسی خود بسته می بینیم مانگان در رحمتی به رویان کشوده می شود
که در تصوریچ حقی در نمی آید این دایه آندازه ایی میربان است که بکنکه مولوی حقی اجازه
نمی دهد و همان تلح شود شاید از خود بپرسیم این دایه کجا مهریان است؟ پراخواسته هر ابر آورده
نمی کند؟ اینجا دو سال متوال مطرح می شود نیاز و خواسته شاید بارها شنیده ایم که اگر ملکوبے
راحتی باز مرد و نیاز هم به دست نمی آوری شاید خیر تو در آن نمیست. اینجاست که آن
دایه در مورد برتری نیاز برخواست آنی دل حکم می کند و قدری وجود دایه از نی دایه ای را آگاهان
حس کنیم جان هستی راضیابی ایمن می بینیم به قول حافظ شیرین سخن : سنپور علیها
بسیلی در بجه احوال خدا بنا او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد



بخت و اقبال

ریچارد وایزمن، روانشناس دانشگاه هارتفورد شایر می‌نویسد: مطالعه برای بررسی چیزی که مردم آن را "شانس" می‌خوانند، ده سال قبل شروع شد. می‌خواستم بدامن چرا بخت و اقبال همیشه در خانه بعضی‌ها را می‌زند، اما سایرین از آن محروم می‌مانند. به عبارت دیگر چرا بعضی از مردم "خوش شانس" و عده دیگر "بد شانس" هستند؟

آگهی‌هایی در روزنامه‌های سراسری چاپ کردم و از افرادی که احساس می‌کردند خوش شانس یا بد شانس هستند، خواستم با من تماس بگیرند. صدها نفر برای شرکت در مطالعه من داوطلب شدند و در طول سال‌های گذشته با آنها مصاحبه کردم. زندگی شان را زیر نظر گرفتم و از آنها خواستم در آزمایش‌های من شرکت کنند.

نتایج نشان داد که هرچند این افراد به کلی از این موضوع غافلند، کلید خوش‌شانسی یا بدشانسی آنها در افکار و کردارشان نهفته است. برای مثال، فرصت‌های ظاهرا خوب در زندگی را در نظر بگیرید. افراد خوش شانس مرتبا با چنین فرصت‌هایی برخورد می‌کنند، در حالی که افراد بدشانس نه.

با ترتیب دادن یک آزمایش ساده نسعی کردم بفهم آیا این مساله ناشی از توانایی آنها در شناسایی چنین فرصت‌هایی است یا نه؟ برای این منظور، به هر دو گروه افراد "خوش شانس" و "بد شانس" روزنامه‌ای دادم و از آنها خواستم آن را ورق بزنند و بگویند چند عکس در آن هست.

به طور مخفیانه یک آگهی بزرگ را وسط روزنامه قرار دادم که می‌گفت: "اگر به سرپرست این مطالعه بگویید که این آگهی را دیده اید ۲۵۰ پوند پاداش خواهید گرفت." این آگهی نیمی از صفحه را پر کرده بود و به حروف بسیار درشت چاپ شده بود.

با این که این آگهی کاملاً خیره کننده بود، افرادی که احساس بدشانسی می‌کردند عمدتاً آن را ندیدند، درحالی که اغلب افراد خوش شانس متوجه آن شدند. مطالعه من نشان داد که افراد بد شانس عموماً عصبی‌تر از افراد خوش شانس هستند و این فشار عصبی توانایی آنها را در توجه به فرصت‌های غیرمنتظره مختل می‌کند. در نتیجه، آنها

فرصت‌های غیرمنتظره را به خاطر تمرکز بیش از حد بر سایر امور از دست می‌دهند. افراد خوش شانس آدم‌های راحت‌تر و بازتری هستند، در نتیجه آنچه را در اطرافشان وجود دارد و نه فقط آنچه را در جستجوی آنها هستند می‌بینند.

تحقیقات من در مجموع نشان داد که آدم‌های خوش اقبال براساس چهار اصل، برای خود فرصت ایجاد می‌کنند:

- ✓ اولاً آنها در ایجاد و یافتن فرصت‌های مناسب مهارت دارند
- ✓ ثانیاً به قوه شهد گوش می‌سپارند و براساس آن تصمیم‌های مثبت می‌گیرند.
- ✓ ثالثاً به خاطر توقعات مثبت، هر اتفاقی نیکی برای آنها رضایت بخش است
- ✓ رابعاً نگرش انعطاف پذیر آنها، بد بیاری را به خوش اقبالی بدل می‌کند.

در مراحل نهایی مطالعه، از خود پرسیدم آیا می‌توان از این اصول برای خوش شانس کردن مردم استفاده کرد؟

از گروهی از داوطلبان خواستم یک ماه وقت خود را صرف انجام تمرین‌هایی کنند که برای ایجاد روحیه و رفتار یک آدم خوش شانس در آنها طراحی شده بود. نتایج خیره کننده این تمرین‌ها به آنها کمک کرد فرسته‌های مناسب را دریابند، به قوه شهد تکیه کنند، انتظار داشته باشند بخت به آنها رو کند و در مقابل بد بیاری انعطاف نشان دهند.

یک ماه بعد، داوطلبان بازگشته و تجارب خود را تشریح کردند. نتایج حیرت‌انگیز بود: ۸۰ درصد آنها گفتند آدم‌های شادتری شده‌اند، از زندگی رضایت بیشتری دارند و شاید مهم‌تر از هر چیز خوش شانس تر هستند. و بالاخره این که من "عامل شانس" را کشف کردم.

گلچینی از باغ معرفت

• گناهکارترین مردم کسی است که خدا را مسئول کارهای نادرست و زشت خود بداند.
«حضرت محمد (ص)»

• آنکس که از دست روزگار به خشم می‌آید هر آن چه آموخته بیهوده بوده است.
«کریستن»

«

• آنکه از دست روزگار به خشم می‌آید، هر چه آموخته بیهوده بوده است. «کریستین»
• قسمت، گریزگاهی است برای ناتوانی که همت آن را در خود نمی‌بیند تا با مشکلات مبارزه کند.
«رمز موفقیت»

- اقبال، هوادار کسی است که طرفدار کار و کوشش است.
 - انسان برای فلجه کردن قوای دفاعی خود و سایل مختلفی اختراع کرده است. یکی از این وسایل تریاک، دیگری مشروب، سومی خرافات مذهبی و چهارمی همین توهمنی است که تقدیر نام دارد.
 - من هرگز به شانس و اقبال اعتقاد نداشته‌ام به جز اینکه خیال می‌کنم اقبال، شخص را از روی خندق عبور می‌دهد به شرطی که آن شخص بتواند خوب بجهد و یک قطعه گوشت را در ظرفش می‌نهد به شرطی که از باعچه و گوسفند خود خوب نگاهداری کند.
 - تقدیر، دوست نیکان، رهبر خردمندان، ارباب جفاکاران و دشمن زشتکاران است. «الگر»
 - تقدیر، مكافات عمل است.
 - روح کسانی که در طلس م تقدیر اسیر شده‌اند، افلیح است.
 - مصیبت، نبوغ را آشکار می‌سازد و اقبال، آن را پنهان می‌سازد.
 - مردی که همیشه خوش اقبال است، ابله بار می‌آید.
 - تقدیر، اسب سرکشی است که چون دستی نیرومند لگام او را بگیرد، رام و آرام می‌شود.
 - دلیل کارنگی
 - هر آنچه یک بار اتفاق می‌افتد ممکن است هرگز دگر باراتفاق نیفتد. اما آنچه دو بار اتفاق بیفتد، حتماً بار سوم هم اتفاق می‌افتد.
 - پانولوکوئیلو

 - سه تقدیر با انسان به دنیا می‌آیند و با انسان می‌میرند:
 - اول تولد از مادری است که خودت انتخابش نمی‌کنی.
 - دوم گام نهادن بر سر زمینی است که خودت انتخابش نمی‌کنی.
 - سوم بیماری در سرزمینی است که خودت انتخابش نمی‌کنی.
- فرزان انگار**



<p>دانستن او نه درخور پایه ماست</p> <p>ما سایه اوئیم و جهان سایه ماست.</p> <p>این دایه ازلی و ابدی از همه نگهداری می‌کند، بی‌آنکه در بسیاری از موقع مخود متوجه باشیم. اما اندکی تأمل در واقعی روزمره زندگی، این نکته را به اثبات می‌رساند.</p>	<p>بیرون ز جهان و جان یکی دایه ماست</p> <p>در معرفتش همینقدر میدانم</p>
--	---

موقعی که در اوج نالمیدی هستیم، زمانی که تمام درها را به روی خود بسته می‌بینیم، ناگهان درِ رحمتی به رویمان گشوده می‌شود که در تصور هیچ عقلی در نمی‌آید. این دایه به اندازه‌های مهربان است که به گفته مولوی حتی اجازه نمی‌دهد دهانمان تلخ شود. شاید از خود بپرسیم این دایه کجا مهربان است؟ چرا خواسته مرا برآورده نمی‌کند؟ اینجا دو مساله متفاوت مطرح می‌شود: «نیاز» و «خواسته». شاید بارها شنیده‌ایم که اگر مطلوبی به راحتی با نذر و نیاز هم به دست نمی‌آوری، شاید خیر تو در آن نیست. اینجاست که آن دایه در مورد برتری نیاز برخواسته آنی دل حکم می‌کند. وقتی وجود این دایه از لی و ابدی را آگاهانه حس کنیم جهان هستی را فضایی ایمن می‌بینیم. به قول حافظ شیرین سخن:

بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمی‌دیدش و از دور خدایا مسی کرد
«سینا پور عظیما»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ﴿ اگر اقبال مرا رئیس قوم سازد، از کجا معلوم که بلا فاصله نابود نسازد. «مثل مراكشی»
- ﴿ کسی که شانس را راهنمای خود بداند، کور است. «مثل ایتالیایی»
- ﴿ کسی که به امید شانس زنده باشد، سالها قبل مرده است. «مثل فرانسوی»
- ﴿ قضا و قدر و جهدeman به یک اندازه در شکل گیری سرنوشت مان سهیم هستند. «مثل هندی»
- ﴿ اگر ما آنچه بایستی کنیم، می‌کردیم، به آنچه بایستی داشته باشیم، می‌رسیدیم. «مثل اسکاتلندي»
- ﴿ عمر شانس، با عمر یک گلوه برفی بر روی بخاری برابر است. «مثل سوئدی»
- ﴿ هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی. «مثل فارسی»



قومی به جد و جهد گرفتند زلف یار
قوم دگر حواله به تقدير می‌کند
«حافظ»



هیچ وقت به ذهن نادانها نمی‌رسد که معرفت و بخت خوب با هم ارتباط تنگاتنگی دارند.
It never occurs to fools that merit and good fortune are closely united.



بهترین نعمتی که می‌توان به انسان داد، آن است که نقاط ضعفش را اصلاح نماید و کاستی‌هایش را جبران کند.

The best fortune that can fall to a man is that which corrects his defects and makes up for his failings.



یک ذهن برتر و عالی، تبدیل به یک بخت عالی می‌شود.

A great mind becomes a great fortune.

"Seneca"

با هم بیندیشیم

ستاره‌شناسی را به دار زدند: از او پرسیدند که آیا این صورت را در طالع خود دیده بودی؟ گفت: جایی مرتفع و با شکوه می‌دیدم اما نمی‌دانستم که آن جای مرتفع اینجا خواهد بود.
«گنجینه لطایف»

عمل و جمل



عقل پیشنهاد ترین معنای عبارت است از داشتن کفر حجیح و شفق و دلستگی و افزودگی و عمیق
به این طرز تفکر و بیدافع که شخص در پیش او دارد از یاد مسیر یاد نمانی گه توانید خواست و متصود
خود را وارد ضمیر باطن سازید در آن بخطه است که به دفع خود رسیده و آرامش و اختدال و تدرستی
را از آن خود نموده و به اعتمادی دست یافته اید که نفس خویش را نیز از آن سرشار ساخته اید.
روزگار مورفی

﴿حضرت علی (ع)﴾

﴿اگر نادان سکوت اختیار کند، مردم با یکدیگر اختلاف نکنند.﴾

عقل و جهل

عقل چیست؟ ساده‌ترین معنای آن عبارتست از داشتن فکر صحیح و عشق و دلبستگی و افر و عمیق به این طرز تفکر و به هدفی که شخص در پیش او دارد. از یاد مبرید زمانی که بتوانید خواست و مقصود خود را وارد ضمیر باطن سازید، در آن لحظه است که به هدف خود رسیده و آرامش و اعتدال و تندرستی را از آن خود نموده و به اعتمادی دست یافته‌اید که نفس خویش را نیز از آن سرشار ساخته‌اید.

﴿تزویف مورفی﴾

گلچینی از باغ معرفت

- از استادم پرسیدم از مردمان کدام عاقل‌ترند؟ گفت: آنکس که کم گوید و بیش شنود و بسیار داند.
- آدم عاقل افعی را که کشت بچه‌اش را نمی‌پرورد.
- پروردگارا هر که را عقل دادی، چه ندادی و هر که را عقل ندادی، چه دادی.
- چیزهای ساده خارق‌العاده‌ترین چیزها هستند. خردمندان می‌توانند آنها را ببینند.
- پائولو کوئیلو
- توانگران همه عاقل نیستند ولی عقلا همیشه توانگرنند.
- جمعی در انتظارند که پیشوایی ظهور کند تا آنها را به راه راست هدایت نماید حال آنکه پیشوایی مهمتر از عقل و خرد نیست.
- خردمند کسی است که گفتارش را کردارش تصدیق کند.
- سعی کنید شما فرزندان خودتان را فقط عاقل و با اراده قوی بار آورید و آنها را از جام هستی بخش این دو کوثر لاهوتی سیراب کنید. آنوقت آنها خود راه سعادت را پیدا و آفاق و انفس را تسخیر می‌نمایند.
- عقل از تندرستی بالاتر است زیرا با عقل غالباً می‌توان تندرستی را به دست آورد اما بدون عقل، تندرستی از دست می‌رود.
- عقل چیزی است که کسی به نهایت آن نتواند رسید و لباس تازه و نیکویست که هرگز کهنه نشود و راهنمای عادلی است که هیچ وقت خطا نکند.

- عقل بی عاطفه خطرناک است و عاطفه بدون عقل قابل اعتماد نیست. آدم کامل آنست که هم عقل دارد و هم عاطفه.
«تن»
- ای پسرا! موعظه بر نادانان گرانست، چنانکه برای پیرمردان بالا رفتن. «لقمان حکیم»
- بی اطلاعی از نادانی خود، دردی است که نادانها به آن گرفتارند. «الکوت»
- تعلیم به احمق همانقدر بی ثمر است که بخواهیم با صابون زغال را سفید کنیم. «کیتز»
- نادانان پیوسته از گذشته لاف می زنند و خردمندان در اندیشه حaland و دیوانگان سخن آینده را بر زبان می آورند. «ناپلئون»
- هر که با نادانان در آویزد، آبروی خود ریزد. «سعدي»
- انسان عاقل همیشه از بدگویی‌هایی که از او می‌شود استفاده می‌کند. «ژرژ ساند»
- اگر کله خامی هم مثل شکم خالی سر و صدا می‌کرد، آدم خیلی عاقلتر از اینها بود. «موریس مترلینگ»
- در دو راهی‌های زندگی آنگاه که عقل جواب نمی‌دهد، به ندای درون خویش گوش فرا دهید.
- هیچ ثروتی چون خرد نیست و هیچ فقری مانند نادانی نیست. «حضرت علی (ع)»
- بدترین روزگار وقتی است که نادانان یاوه بافته و دانایان خاموش مانند. «اسدآبادی»
- عاقل، پایان کار را می‌بیند و بی خرد، تنها پیش پای را.
- بدی‌ها در اصل از جهالت بشری می‌رویند.
- قبل از اینکه خودتان را از پله‌های نرده باز طرقی بالا بکشید مطمئن شوید که نرده بانتان به دیواری که باید تکیه دارد.
- شتاب پیش از توانا شدن و درنگ پس از فرصت یافتن نشانه نادانیست. «حضرت علی (ع)»
- از کسی که نمی‌داند که نمی‌داند، بر حذر باش. به کسی که نمی‌داند ولی می‌داند که نمی‌داند، تعلیم بده. کسی را که می‌داند و نمی‌داند که می‌داند، روشنش کن. از کسی که می‌داند و می‌داند که می‌داند، پیروی کن.
- کسانی که میخواهند همواره خوشبخت و خردمند بمانند بایستی اغلب تغییر کنند. «کنفسیوس»

● آنهایی که شروع کرده اند نصف راه را رفته اند. برای رسیدن به خرد ، باید دست بکار شد.
«هوراس»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ چهل جور حمقت وجود دارد، اما فقط یک عقل سليم را می‌شناسم. «مثل آفریقایی»
- ✖ دشمنی با مرد عاقل بهتر از رفاقت با انسان نادان است. «مثل تازی»
- ✖ سر آدم عاقل هرگز درد نمی‌کند. «مثل ایتالیایی»
- ✖ عاقل در اول انجام می‌دهد همان کاری را که نادان در آخر انجام می‌دهد. «مثل هندی»
- ✖ عاقل آنچه را نمی‌داند، نمی‌گوید؛ نادان نمی‌داند که چه می‌گوید. «مثل ترکی»
- ✖ کسی که فقط در فکر سیر کردن شکم است عقلش را گرسنه می‌گذارد. «مثل چینی»
- ✖ یک روز عاقل به یک عمر احمق می‌ارزد. «مثل تازی»
- ✖ ابله را از شش‌چیز می‌توان باز شناخت: خشم بی‌سبب - سخن بی‌حاصل - تغییر بی‌ترقی - تجسس بی‌دلیل - اعتماد کردن به بیگانه و دشمن را به جای دوست گرفتن. «مثل عربی»
- ✖ بر الاغ اگر پالان زرین هم بنهی باز هم الاغ است. «مثل آفریقایی»
- ✖ بهتر است دوبار سوال کنی تا اینکه یکبار راه را اشتباه بروی. «مثل آلمانی»
- ✖ دانا از دشمنان بیشتر استفاده می‌کند تا نادان از دوستانش. «مثل اسپانیولی»
- ✖ غاز باید خیلی احمق باشد که روباه را از دور نشناشد. «مثل اسکاتلندی»
- ✖ سگها و بچه‌ها از ابلهان خوششان می‌آید. «مثل روسی»
- ✖ کسی که از احمق تعریف کند، احمق‌تر از اوست. «مثل فرانسوی»
- ✖ یک دیوانه سنگی به چاه می‌اندازد که صد عاقل نمی‌توانند بیرون بیاورند. «مثل فارسی»
- ✖ یک ابله تحصیل کرده از یک ابله بی‌سواد، ابله‌تر است. « مثل فارسی»



گر دلیلت باید از وی رو متاب
«مولوی»

آفتاب آمد دلیل آفتاب

تابدانجا رسید دانش من
که بدانم همی که نادانم
«ابوشکور بلخی»



یکی را به سر کوفت روزی به معبر
دریدند دیوانه را جامه در بر
که کوبند دیوانه را سنگ بر سر
زدیوانگانش چه امید دیگر
«پروین»

نهان کرد دیوانه در جیب سنگی
دویدند جمعی پی دادخواهی
نشستند و تدبیر کردند با هم
گرایند با عقل و رایان به گیتی



حضورش جز که درد سر نیارد
درخت انسِ نادان بر نیارد
«ناصر خسرو»

حضرت انسِ نادان بر نیارد



خطاهای شور و احساس را بر بی اعتنایی عقل و خرد ترجیح می‌دهم.
I prefer the errors of enthusiasm to the indifference of wisdom.



کسی که در پاره‌ای امور عقل از کف نمی‌دهد، عقلی ندارد که از کف بدهد.
A man who does not lose his reason over certain things has none to lose.

جادانه‌ها

یکی از مشکلات همیشگی پزشکان، کم کردن درد در موقع اعمال جراحی و یا بیهوش کردن افراد قبل از عمل بوده است. در قدیم گاهی با چماق توی سر افراد می‌کوبدند تا بیهوش گردند ولی آنها دیگر بهوش نمی‌آمدند.

برای اولین بار دندانپزشک آمریکایی به نام هوریس ولز خاصیت گاز خنده‌آور (نیتروژن) را برای کاهش درد دندان در هنگام کشیدن درک کرد. او از یکی از همکارانش خواست تا در جمع سایر پزشکان، دندان او را بکشد تا تاثیر گاز خنده‌آور بر سایرین مشخص شود. پس از او جراح اسکاتلندی، رابرт لیستون، از گازی به نام

اتر که مایکل فارادی آن را در سال ۱۸۳۸ کشف کرده بود استفاده کرد و افراد را قبل از قطع عضو بیهوش می‌کرد.

ملکه ویکتوریا نیز در زمان به دنیا آوردن فرزند هفتمش از گاز کلروفرم استفاده کرد و پس از آن، مواد بیهوش کننده کاربرد عمومی یافت.

با هم بیندیشیم

حاکمی، پزشک جوانی را که قصد سفر به بلاد غربت داشت فرا خواند و گفت: چرا از دربار ما می‌روی؟ پزشک پاسخ داد: به سه دلیل، اول آنکه عدل شما آنقدر بود که حاضر شدید به من حجره موبایل فروشی بیخشید، اما مردم از دانشم محروم شوند؛ دوم آنکه عقل شما آنقدر بود که یادتان رفت ممکن است روزی خودتان هم مريض شويد و سوم آنکه شعور من آنقدر نبود که بفهم چرا اين کارها را می‌کنيد. پس ما را به خير و شما را به سلامت.



فاضلی به يکی از دوستان صاحب راز خود نامه می‌نوشت. شخصی پهلوی او نشسته بود و به گوشة چشم نوشته او را می‌خواند. بر وی دشوار آمد. بنوشت: اگر در پهلوی من دزدی نشسته بودی و نوشته مرا نمی‌خواندی همه اسرار خود را بنوشتی. آن شخص گفت: والله مولانا، نامه تو را نمی‌خواندم. گفت: ای نادان! پس از کجا دانستی که یاد تو در نامه است.



زمانی تاجر فرشی در زیر یکی از زیباترین فرش‌های خودش متوجه برآمدگی‌ای شد. به سرعت برای از بین بردن برآمدگی بر روی آن پرید و آن را محو کرد، اما در کمتر از چند دقیقه برآمدگی از قسمت دیگر فرش سر برآورد. تاجر دوباره بر روی آن پرید تا کاملاً محوش کند، اما از برآمدگی جلوتر رفت و این مساله به دفعات تکرار شد تا این که نهایتاً تاجر مجبور شد فرش را بلند کند و در زیر فرش، ماری عصبانی را دید. اغلب اوقات ما با مشکلاتی روبرو می‌شویم که ناشی از توجه صرف به علل و عوامل مشکل‌زا در گذشته بوده است و این یعنی سطحی نگری.

وقت و فرصت



برای فهمیدن ارزش

یک ماه: از مادر که نوزاد زودرس بدنیا آورده است بپرس

یک ساعت: از علّتی که در انتظار یکدیگر بسرمی بند بپرس

یک دستیقه: از شخصی که هواپیما یا قطار را زدست داده بپرس

یک ثانیه: از بازمانده یک تصادف بپرس

یک دهم ثانیه: از شخصی که در امپیک مdal نقره بدست آورده بپرس

❖ فرست چون ابر زود گفراست، پس مهیا باشید تا از فرمنهایی که دارید بوره بگیرید. «حضرت علی (ع)» ❖

وقت و فرصت

پاندول ساعت دیگر حرکت نمی‌کرد. ایستاده بود و خاموش، صدای تیک تاکش دیگر به گوش نمی‌رسید. جلو رفتم و پرسیدم، خروسک من دیگر نمی‌خوانی؟ خسته شده‌ای؟ جواب داد: آری خسته شدم، بس که داد زدم و گفتم لحظه‌ها را دریاب، زمان را از مرگ نجات بده. «ثريا تقیزاده»

گلچینی از باغ معرفت

- امروز همان فردایی است که دیروز منتظرش بودید.
- نگو وقت نداری. تو دقیقاً همان تعداد ساعت در روز را اختیار داری که پاستور، میکل آنژ، لئوناردو داوینچی و آلبرت انیشتین در اختیار داشتند. «جکسون براون»
- از فرصت‌هایی که کسی به آن توجه نمی‌کرد استفاده کردم و حالا مرا آدم خوش اقبالی می‌دانند. «کیپلینگ»
- آینده زمان حال را پاره پاره می‌کند و گذشته آنها را می‌بلعد. بیچاره زمان حال بدبخت حتی یک دقیقه فرصت ندارد که به خودش بپردازد. «مترلینگ»
- دقیقاً لحظه الان را در نظر بگیر چرا که آینده تو درست از همین الان شروع می‌شود.
- آنان که گذشته را به خاطر نمی‌آورند محکوم به تکرار آن هستند.
- به جز لحظه‌ی حال هر چیز دیگر یا خاطره است یا امید. «لئوبوسکالیا»
- نادانان پیوسته از گذشته لاف می‌زنند و خردمندان در اندیشه حالند و دیوانگان سخن آینده را بر زبان می‌آورند. «ناپلئون»
- در واقعه ارکولا با ۲۵ سوار بر دشمن غلبه کردم، چرا که دشمن خسته بود و من از آن فرصت استفاده کردم.
- ما زارعی هستیم که هر روز که می‌گذرد بیشتر از روز گذشته کشتزارهای مرگ خود را شخم زده‌ایم.
- آنوان چخوف چون قدر وقت را می‌دانست با اینکه کمتر از ۵۰ سال عمر کرد، هزار داستان کوتاه و چندین کتاب از خود به جای گذاشت.

- لازم نیست برای رسیدن به کامیابی فرصتهایی برای خود بیافرینیم، کافیست همین که فرصتی پیش آمد آن را تشخیص دهیم و از آن استفاده کنیم.
- اگر در پیشرفت راز عجیبی است باید گفت آن راز در فرصتهای روزانه و استفاده از آنها نهفته است. «دکتر ماردن»
- بعضی افراد متاسفانه بر سر قبر «دیروز» ما گریه می‌کنند در حالی که توجهی به «امروز» که زنده است، نمی‌کنند.
- بعضی از ساعات را از ما می‌گیرند، بعضی را می‌دزدند و بعضی خودبخد از ما می‌گریزند. «بالزاك»
- زمان حال تنها چیزی است که ما به داشتن آن اطمینان داریم. پس حال را دریابیم. «دلیل کارنگی»
- آیا جهالت نیست که آدمی ساعات شیرین امروز را فدای روزهای آینده کند. «شوپنهاور»
- نگویید که وقت نداریم و عمر ما کوتاه است. همان مقدار وقت روزانه در اختیار ماست که در اختیار هلن کلر، پاستور، میکل آنژ، مادرترزا، لئوناردو داوینچی، توماس جفرسن، آلبرت اینشتاین بود. «پائولو کوئیلو»
- اتلاف وقت، گرانبهاترین خرجهاست. «بالزاك»
- از آینده ناراحت نباشیم، بار روزانه را به منزل برسانیم. «لاکوردر»
- از دست دادن وقت بدان ماند که کس گوید این درخت را برکن، هر چه اندیشه کند که برکند، نتواند گوید صبر کنم تا قوت یابم. پس هر قدر صبر کند درخت نیز قوی‌تر گردد و او ضعیفتر شود و کندن آن درخت دشوارتر. «ابوعثمان مغربی»
- به شرط دانستن قیمت وقت، هم به ثروت و هم به صحت می‌توانیم نائل شویم. «یرانشهر»
- بعضی از پدر و مادرها همه چیزشان را صرف فرزندانشان می‌کنند جز وقت خود را. «موریس سایتر»
- تا موقعی که آهن گرم است باید آن را کوبید. «هردر»
- حوادث بزرگ به رشتہ نازک و مویی بسته است. مرد دانا از ناچیزترین جریانات استفاده می‌کند و آنچه را که ممکن است فرصت مناسب و موقعیت ممتازی نصیبیش سازد از نظر دور نمی‌دارد. «ناپلئون»

- خیلی سعادتمندم اگر در برابر چندین میلیون دلار، چندسالی از این وقت را که مردم بدون فکر از دست می‌دهند خریداری کنم.
- درباره وقت خسیس باشیم.
«توربز»
- در میدان چوگان بازی کسی گوی را می‌رباید که بتواند زودتر خود را به گوی برساند.
- دی رفت و باز نیامد، فردا را اعتماد نشاید، امروز را غنیمت دان که دیر نپاید.
«خواجه عبدالله انصاری»
- روزگار دریایی است که کشتی زندگی ما بر روی آن به طرف ساحل مقصود می‌رود. این دریای بزرگ همیشه در جذر و مد است. اگر امروز آرام باشد مسلماً فردا طوفانی خواهد بود. بنابراین وقتی آرام است، فرصت را غنیمت بشمارید.
«شکسپیر»
- شما وقت را از دست نمی‌دهید، بلکه این وقت است که شما را از دست می‌دهد.
«جین مولر»
- تمام موقیتهای زندگیم را مديون این می‌دانم که همیشه یک ربع قبل از وقت اداری، سر کارم حاضر بودم.
- مردمان احمق همیشه از گذشته حرف می‌زنند، عقلاً در فکر حال هستند، دیوانگان از آینده سخن می‌رانند.
«ناپلئون»
- هریک روز به تنها یی حکم یک عمر را دارد.
- تمام چیزهایی که در مقابل ما قرار دارند، به ما شанс و فرصت یادگیری و یا آموزش دادن را می‌دهند.
«پائولو کوئیلو»
- یک زمان غافل شدم، صد سال راهم دور شد.
- یک دلیل بزرگ برای اثبات وقت‌شناسی، کوتاه کردن صحبت در تلفن است.
- زندگی را در همین لحظه بگذران طوری که اگر چیزی از آن باقی ماند ارزش به جای ماندن را داشته باشد.
«نقاش کرمانی»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ آدم عاقل فرصت نیک را به بخت نیک تبدیل می‌کند.
«مثل یونانی»
- ✖ یک لحظه اشتباه، یک عمر اندوه به بار می‌آورد.
«مثل چینی»

- ✚ به غیر از وقت هر چیز دیگری قابل خریداری است.
- ✚ خوشبختی‌ها به ساعت نگاه نمی‌کنند.
- ✚ رختخواب نرم، خواب را سنگین می‌کند.
- ✚ فرصت مناسب، نردهان سعادت عاقلان است.
- ✚ فرصت روی زمین ریخته است، دستت را پیش ببر تا آن را جمع کنی. «مثل انگلیسی»
- ✚ کسانی که در انتظار زمان بنشینند، آن را از دست می‌دهند. «مثل ایتالیایی»
- ✚ هر لحظه از زمان را از آن خود گردان.
- ✚ اگر دیر بررسید بهتر از آنست که هرگز نرسید. «مثل انگلیسی»
- ✚ یک اقدام به موقع، به جای صد اقدام عجولانه و بی‌موقع، موثر واقع می‌شود.
- ✚ «مثل فرانسوی»
- ✚ یک تن طلا نمی‌تواند یک ثانیه وقت را بخرد. «مثل چینی»



آن هم با تو بگویم کلیم چسان گذشت
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت
«کلیم کاشانی»



فصل رحلت در این کتاب نبود
نام طوفان و انقلاب نبود
«پروین»

کاشکی وقت را شتاب نبود
کاش در بحر بی‌کران جهان



دهر دریاست، بیندیش ز توفانش
«پروین»

ای شده شیفته گیتی و دورانش



گر عوض حاصل ترا گردد غرض
عمر باشد عمر، قدر آن بدان
«شیخ بهایی»

هر چه بینی در جهان دارد عوض
بس عوض دانی چه باشد در جهان

در سایه وقت نمی‌توان یافت
با هیچ گوهر خرید نتوان
«ایرج میرزا»

گر گوهری از کفت برون تافت
گر وقت رود ز دست انسان



مگر این چند روزه دریابی
«سعده»

ای که پنجاه رفت و در خوابی



من نمی‌گوییم زیان کن یا به فکر سود باش ای ز فرصت بی خبر در هر چه هستی زود باش
«بیدل دهلوی»



این یک روزه را زندگی کن. ما نمی‌توانیم گذشته را تغییر دهیم. تنها باید خاطرات شیرین را به یاد سپرد و لغزش‌های گذشته را عبرت خود سازیم. نمی‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم. تنها باید امیدوار باشیم و خواهان بهترین و هر آنچه نیکوست و باور کنیم که چنین خواهد شد. می‌توان روزی را زندگی کرد. می‌بایست دم را غنیمت شماریم و همواره بکوشید تا بهتر و نیکوتر باشیم.

Live one day at a time, we can not change the past, we just need to keep the good memories from the mistakes we have made. We can not predict the future, we just need to hope and pray for the best and what is right, and believe that's how it will be. We can live a day at a time enjoying the present and always seeking to become a more loving and better person.



زمانی که صرف خنديدين می‌شود زمانی است که با خدایان صرف می‌شود.
Time spent laughing is time spent with the gods.



بهتر است برای یک موقعیت آماده باشیم و آن را نداشته باشیم تا اینکه فرصت داشته باشیم و برای آن آماده نباشیم.

It is better to be prepared for an opportunity and not have one than to have an opportunity and not be prepared.



جاودانه‌ها

بنز، اولین ماشین موتوردار بنزین سوز را ساخت ولی هنری فورد اولین کسی بود که ماشین را به تولید انبوه رساند، او کارخانه‌ای مجهز به خط تولید بنا کرد و برای اولین بار فورد معروف به مدل A را روانه بازار کرد. در سال ۱۹۲۰ نیمی از اتومبیلهای جهان فورد مدل A بود. اتومبیل‌سازی فورد هنوز هم یکی از بهترین کارخانه‌های تولید اتومبیل در دنیاست که بیشک مدیون بی‌خوابی‌ها و زجرهایی است که هنری فورد مؤسس این مجموعه کشید.

با هم بیندیشیم

دکتر آلبرناتی، جراح مشهور اسکاتلندي بسیار به وقت اهمیت می‌داد و معتقد بود که نباید با پرگویی آن را تلف کرد. برای همین بسیار کم حرف بود. روزی همتای خود را در یک زن یافت. روزی یک زن به مطب او آمد و دستتش را که بسیار متورم و باد کرده بود به دکتر نشان داد. مکالمات زیر بین آنها رد و بدل شد.

+ سوخته؟

- ضربه

+ پماد

روز بعد زن باز هم به مطب آمد: + بهتره؟

- بدتر

+ پماد بیشتر

دو روز بعد زن بار دیگر مراجعه کرد:

+ بهتره؟

- خوبه، حق ویزیت؟

+ هیچ. عاقلترین زنی که دیده‌ام.



خوبی و بدی

چرا تاریکی شب را زیاد می نیخیم ولی مهتاب را کم؟
چراغداری های خوش را می شمریم ولی حساب دارانهایان
رانداریم چرا بدیها دیدمان را پر کرده ولی خوبیها در پشت
پلکمانیان قائم شده اند چرا پنهان دستهای پدر را نه فرمیم
ولی سیلی او را فراموش نمی کنیم به قول سراب چشمها
را باید شست جور دیگر باید دید. شیاتی زاده



«حضرت علی (ع)»

شک و کمان را ملاک قضاوت و عدالت قرار ندهید.



خوشنی و بدینی

در هر چیز جنبه روشن آن را ببین! تصور کنید که سوار بر یک هواپیما هستید و بر فراز آسمان پرواز می‌کنید که ناگهان یکی از موتورها از بال کنده می‌شود و سقوط می‌کند. دوست دارید خلبان از خود چه واکنشی نشان دهد؟ دوست دارید بگوید: «لطفا خونسرد باشید و کمربندهای نجات را ببندید! ما تعادل خود را از دست داده‌ایم، اما حتما راهی برای فرود پیدا می‌کنیم» یا ترجیح می‌دهید که خلبان سراسیمه از کابین خود بیرون بپرد و فریاد بزند: «همه ما کشته خواهیم شد!». فکر می‌کنید کدامیک بتواند شما را به سلامت به زمین بنشاند؟ حال به زندگی روزمره خود فکر کنید. جایی که دیگر خود شما خلبان خود هستید. با کدام رویکرود موفق به حل مشکلات خود خواهید شد؟ پس یا حتماً راهی پیدا خواهید کرد یا همه ما کشته خواهیم شد. این مهمترین ویژگی تفکر مثبت است.
«از کتاب آخرین رموز شاد زیستن»

آشنایی با فرهنگ ملل

- عده‌ای دائم می‌نالند که گل سرخ خار دارد، ما باید شاد باشیم که خارها گل سرخ دارند.
«آلفرنس کار»
- هرگاه تمام بلایا و مصائب بشر را در یک جا جمع نمایند و در میان مردم تقسیم کنند، بدبخت‌ترین مردم چون سهم خود را ببینند از سهم نخستین خویش راضی شده لب از شکایت می‌بندند.
«سقراط»
- آدم بدین همچون مبتلایان به تریاک، مرض خود را به هزار دلیل به دیگران می‌دهد.
«حجازی»
- آنکه خیال می‌کند شاید فردا گرفتار شود از آنکه الان گرفتار است بیشتر رنج می‌برد.
«حجازی»
- اگر چشم تو فاسد شد، تمام جسمت تاریک می‌شود.
- به حال کسی افسوس می‌خوریم که از این سر کشور تا آن سر سفر کند و بگوید همه جا برنه و تهی است و چنین است جهان برای کسی که نخواهد میوه‌هایی را که به او تقدیم می‌کند، بچیند.
«استرن»

- به خاطر داشته باشید امروز همان فردایی است که دیروز درباره آن نگران بودید. از خود بپرسید اقلأً این چیزی که درباره‌اش نگرانم به وقوع خواهد پیوست یا نه؟
- برای کسی که زندگی درونیش غنی است، اشعه مختصر آفتاب بیهوده می‌درخشد.
- بزرگترین حوادث دنیا را که تحلیل و تجزیه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که آنچه باعث بروز آن شده حتی غازی هم ارزش نداشته است.
- پیر کامل آن است که تازگی‌های زمان خود را هر چند عجیب و ناروا باشد با روی خوش بپذیرد و جوان عاقل آن است که به عادات و افکار قدیم هر چند کهنه و بی‌صرف باشد به دیده احترام بنگرد.
- خوشبین اظهار می‌دارد که ما در بهترین دنیای ممکن به سر می‌بریم و بدین بیمناک است که مبادا سخن او راست باشد.
- کوههای عظیم پر از چشم‌اند و قلبهای بزرگ پر از اشک.
- کلیه مشکلات برای کسی که آنها را آسان می‌شمارد سهل است.
- یک بطری آب که داشته باشد، از نظر فرد خوش‌بین نیمه‌پر است و اما از نظر فرد بدین نیمه خالی است.
- هرگز درباره چیزی نگو آن را از دست داده‌ام، بلکه فقط بگو آن را پس داده‌ام.
- خوشبین به کسی می‌گویند که در یک روز طوفانی به ماهیگیری می‌رود و ماهیتابهای هم با خود می‌برد.
- دنیا مانند دوربین عکاسی است، لطفاً لبخند بزنید تا عکس شما خوب و خوشگل ثبت شود.
- بدین از باد شکایت می‌کند و خوشبین امید دارد که هوا خوب شود ولی فرد واقع بین جهت بادبانش را تغییر میدهد.
- وقتی در زندگی به داشتن‌های خود فکر می‌کنیم خود را خوشبخت و زمانی که به نداشته‌های خود می‌اندیشیم خود را بدیخت حس می‌کنیم، پس خوشبختی‌ها در تصور خود ماست.
- در زندگی هر انسانی اتفاقات فراوانی روی می‌دهند و تنها روش توجیه منطقی همه آنها، بنظر من، این است که فرض کنیم برای تماشای فیلمی بسیار جالب به سینما رفته‌ایم. ولی

این فیلم تنها سمعی و بصری نیست، بلکه در آن نقش اول را هم بازی می‌کنیم و همه اتفاقات خیلی جدی به نظر می‌آیند.

با این دید که بنگریم، دیگر نمی‌دانیم که مثلاً فلان اتفاق خوب است یا بد، فقط می‌دانیم که خیلی خیلی جالب است. می‌توانیم بدن فیزیکی خود و اعمال و رفتار خود و...، کلا زندگی خود را از بیرون نظاره کنیم، خود را بزرگتر از بدن خود و عرصه خود را فراتر از عالم خاک بدانیم. دیگر درد و رنج و اندوه ناخواهایند نیستند، بلکه همه‌چیز جالب و به قولی زیبا هستند. می‌توانیم انتخاب کنیم و هر وقت بخواهیم در گیر مسائل دنیوی باشیم و وقتی خواستیم نظاره‌گر باشیم. «سینا پور عظیما»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ﴿ انسان هر چیز را می‌تواند فراموش کند غیر از ایام نیکبختی را «مثل هلندی»
- ﴿ ذهن خود را تیره مکن تا دنیا برای شما روشن گردد. «مثل چینی»
- ﴿ به بدین گفتند فالی نیک زن تا پس از مراجعت از سفر قبایی برایت بخرم، گفت: بلکه برنگشتی. «مثل ترکی»



ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمریم
فردا که ازین دیر کهن در گذریم
با هفت هزار سالگان سر بسریم
«عطار نیشابوری»



چشم ابلیسانه را یکدم ببند
چند بینی صورت؟ آخر چند، چند؟
«مولوی»



همه عالم جمال و آواز است
چشم کوراست و گوش کر چه کنم؟
«عطار نیشابوری»



خوش‌بین باش! این نگرش توست که بر نتیجه بسیاری از کارها نشان می‌زند.
Be positive for your attitude will affect the outcome of many things
"Collin McCarty"



یک آدم خوبی و بدی^{۱۶۳} می‌خندد تا فراموش کند و یک آدم بدی^{۱۶۳} فراموش می‌کند که بخندد.
An optimist laugh to forget, a pessimist forgets to laugh.



افراد خوبی و افراد بدی^{۱۶۳}، هر دو سهمی در جامعه دارند. فرد خوبی و بدی^{۱۶۳} هواپیما را اختراع می‌کند، و بدی^{۱۶۳} چتر نجات را.

Both optimists and pessimists contribute to our society, the optimist invents the airplane and the pessimist the parachute.

"G. B. Stern"



افراد مثبت اندیش زمان حال را پربار می‌سازند، آینده را بهبود می‌بخشند، تسخیر ناپذیر را به مبارزه می‌طلبند و غیر ممکن‌ها را به دست می‌آورند.

Optimists enrich the present, enhance the future, challenge the impregnable and attain the impossible. "W. A. Ward"



انسان بدی^{۱۶۳} مشکلات را در هر موقعیت و فرصتی می‌بیند. انسان خوبی و بدی^{۱۶۳} در هر مشکلی یک فرصت می‌بیند.

The pessimist sees difficulty in every opportunity, the optimist sees the opportunity in every difficulty. "Winston Churchill"



آدم خوبی و بدی^{۱۶۳} به شما می‌گوید که لیوان نیمه پراست، آدم بدی^{۱۶۳} می‌گوید نیمه خالی است و یک مهندس می‌گوید سایز لیوان دو برابر آن چیزی است که باید باشد.

An optimist will tell you the glass is half full, the pessimist half empty, and the engineer will tell you the glass is twice the size it needs to be.

با هم بیندیشیم

دو دوست بودند یکی خوبی و دیگری بدی^{۱۶۳}. چون دوست خوبی و بدی^{۱۶۳} بر اثر زود باوری دارائیش را از دست داد به سراغ دوست بدی^{۱۶۳} رفت تا از او کمک بخواهد که دید و سط اتفاق نشسته و بر سر خود می‌کوبد. جریان را جویا شد. جواب شنید: هر چه زنم گفت پولت را به کاری بزن گفتم خطر دارد؛ هر چه گفت برو

بگذار صرافی و سودش را بگیر. گفتم آنها مال مردم خورند! هر چه گفت حداقل برو گاو صندوق این بانکهایی که صد سال دیگر تاسیس می‌شوند امانت بگذار! گفتم به بانکهای آینده اعتمادی نیست. همین شد که سر ظهر دزد آمد و جلوی چشم همهٔ مال و اموال را برداشت. حالا اگر داری دو سکه زر به من قرض بده. دوست خوش باور آهی کشید و گفت: اگر به بدینی تو اعتباری هست، روی خوشبینی من هم می‌شود حساب کرد.

❖❖❖

راجع به پیدایش پرنده‌گان، افسانه‌های زیادی وجود دارد، افسانه بومیان استرالیا می‌گوید: دو مرد سیاه که عاشق پرواز بودند با هم دیدار می‌کنند. یکی از آنها بونورونگ نام داشته و به دنبال ریشه زنبق می‌گشته و دیگری جاناران و به دنبال ماهی. آنها شروع به تعریف این می‌کنند که چقدر به پرواز علاقه دارند و آنقدر گرم صحبت می‌شوند که کم کم تبدیل به پرنده می‌شوند. بونورونگ تبدیل به درنا می‌شود و جاناران به مرغ ماهی‌خوار. هنوز هم بومیان نغمه چنگ جاناران را می‌نوازند و شخصی نیز این موسیقی را با نی‌لیکی که از ساقه خیزان درست شده همراهی می‌کند.

❖❖❖

قدر عافیت کسی داند که ...

روزی گروهی سوار بر قایقی شدند. بین آنها غلامی بود که از دریا به شدت می‌ترسید. چیزی نگذشته بود که غلام بی‌تابی می‌کرد و می‌گفت این تخته پاره کجا می‌تواند ما را حفظ کند و آن قدر فریاد و شیون کرد تا همه به فغان آمدند. در میان جمع حکیمی بود که نظاره می‌کرد مطلب را به او گفتند و از او کمک خواستند حکیم گفت: به شرطی که هر چه گفتم آن کنید! همه قبول کردند. حکیم گفت: غلام را به دریا افکنید! و همگان با حیرت قبول کردند و غلام را به دریا افکنندند.

غلام که شنا بلد نبود به شدت دست و پا می‌زد و فریاد می‌کشید، و دقایقی نگذشته بود که حکیم گفت: او را به درون قایق آورید! وقتی غلام را به درون قایق آوردند، آرام گرفت و گفت: چه خوب است که این قایق مرا از غرق شدن نجات می‌دهد! حکیم گفت: آری، قدر عافیت کسی داند که به بلایی گرفتار آید!



سربازی را گفتند: چرا به جنگ بیرون نروی؟ گفت: به خدا سوگند که من یک تن از دشمنانم را نشناسم و ایشان نیز مرا نشناسند، پس دشمنی میان ما چون صورت بندد؟
«عبدیل زاکانی»



شخصی خانه‌ای به کرایه گرفته بود، چوب‌های سقف آن بسیار صدا می‌کرد. صاحب خانه را خبر دادند تا مگر مرمتش کند. او پاسخ داد: چوب‌های سقف ذکر خداوند می‌کنند. گفت: نیک است اما می‌ترسم این ذکر به سجود بینجامد.
«عبدیل زاکانی»



با هم بخندید

مضرات امتحانات:

- ✓ افزایش بار علمی به طور ناخواسته !
- ✓ کمبود شدید خواب و کاهش زمان لالا از هفت ساعت به هفت دقیقه !
- ✓ رواج فرهنگ غلط پاچه خاری ! برای معلمان !
- ✓ افزایش خشونت علیه حیوانات (خر زنی !!!)
- ✓ چپ و چول شدن چشمها بر اثر روش های غلط تقلیبی !
- ✓ سردرد حاصل از تمرکز شدید برای یافتن راههای مدرن تقلب.



خوشنی سعادت بد

علت اینکه مازنگی را، اکثر اوقات ناقص می بینیم این است که دید ما محدود است، اگر دید
ما به اندازه کافی بزرگ باشد، خواهیم دید که چگونه بهم اجزا در شل کر قتن یک کل بزرگتر، شرکت
می کند. مثلاً یک نفر چند تخم مرغ را می شکند تا یک امت درست کند، ممکن است مانع ایجاد
کنیم که او تخم مرغ را از می برد، در حالیکه اگر دید ما فراتراز تخم مرغ نباشد و بینم
که یک امت بوجود می آید، در می بایم که تخم مرغ را از می نرفته و فقط تغییر شل یافته آن
یک داستان معروف هم در این مورد است پیر مردی در زدنیکی جخل یک اب داشت.
یک روز در طویله اش باز می ماند و اسب او فرار می کند، بدین می کویند چند چند دشانی ای؟
آن پیر مرد دوباره می کویند خوب شد یا بد شد، کسی چه می دوند؟
چند روز بعد نوه پیر مرد سوار گئی از اسبهای وحشی می شود و به زمین می افتد و پایش می شکند باز هم
می کویند چند چند دشانی بدی؟ و آن پیر مرد دوباره می کویند خوب شد یا بد شد کے چه میدوند؟

چند روز بعد از طرف ارش می آید که پسرها می جوان را به چنگ ببرند می بینند که نوه پیر مرد پایش
شکسته او را نمی بند حال آنایا خوب شد یا بد

زندگی هر چیز در حال تغییر و تحول است هیچ چیز مطلق نیست تنها چیزی که ممکن است
مطلق باشد برای هر کسی دل اوست نوع تجربه ما از هر اتفاق به نوع برداشت مابسته که دارد
مثلاً اگر یک دست را در آب کرم و دیگری را در آب سرد قرار دهیم، و سپس هر دو را در آب
ولم قرار دهیم، از یک آب دو تجربه کاملاً متفاوت خواهیم داشت. سینا پور عظیماً

﴿ خوشبخت کسی است که فرصت اندیشیدن در مورد بدبختی را ندارد. حضرت علی (ع)﴾

خوشبختی، سعادت، بدبختی

ما باید همیشه به دنبال راه حل‌های خلاقانه باشیم و به جای شرکت در مسابقه‌ی رقابت‌ها، در فوق رقابت‌ها شرکت کنیم. مسابقه‌ی فوق رقابت‌ها، مسابقه‌ی سرعت، قدرت، هیکل و هیبت نیست، بلکه مسابقه‌ای خلاقانه مبتنی بر گریز اندیشی می‌باشد که در روش جدید به شما این امکان را می‌دهد که با سرعت پنجاه کیلومتر در ساعت هم، از سریع‌ترین ماشین‌های دنیا جلو بزنید. خیلی وقت‌ها می‌بینید که تند رفتن، دلیل بر جلو بودن نیست. می‌توانید کند هم باشید و باز هم اول باشید.

در یک فیلم زیبا دیدیم بچه‌ای که برادرش کفش ندارد، به هر دری می‌زند تا برادرش را صاحب کفش کند و در یک مسابقه دو، شرکت می‌کند که در این مسابقه، جایزه‌ی اول، سفر اروپا و جایزه‌ی دوم، کفش است؛ سعی می‌کند با این که می‌تواند نفر اول شود، نفر دومی را انتخاب کند تا کفش را ببرد و برادرش را خوشحال کند. این جا «اروپا» مهم نیست، شاد کردن دل برادر، شیرین‌تر است. چه قدر دیده‌اید که بعضی انسان‌ها در مسابقه‌ی فوق رقابت‌ها، از اروپا و سوریه به خاطر شاد کردن یک انسان گذشته‌اند و در این مسابقه‌ها سربلند بیرون آمده‌اند. مسابقه فوق رقابت‌ها، مسابقه میلیونرها و میلیاردراها دنیا نیست، مسابقه‌ی «دهقان فداکار»، «حسین فهمیده» و ... است.

هیچ وقت وارد بازی رقابت‌های کوچک نشویم. دوستی می‌گفت که من در مسابقه‌ی بادبادک بازان شرکت کردم و در این مسابقه پیروز شدم؛ ولی این پیروزی به قیمت اشکی شدن چشم‌های ده‌ها بچه تمام شد. می‌گفت بعد از این مسابقه، با خود عهد کردم که دیگر وارد چنین رقابت‌هایی نشوم و بعد از آن، خودم برای بچه‌ها بادبادک می‌ساختم و به آنان هدیه می‌دادم. حالا او بهترین بادبادک باز دنیا شده است.

گلچینی از باغ معرفت

- کسی که انتظار دارد دیگران همواره برای او کف بزنند، تمام خوشبختی خود را در دست دیگران می‌گذارد.
- سعادت مانند توپ فوتبال است، وقتی از ما دور می‌شود دنبال آن می‌دویم و وقتی می‌ایستد با یک ضربه آن را از خود دور می‌کنیم.

- مردم هرگز خوشبختی خود را نمی‌شناسند، اما خوشبختی دیگران همیشه در دیدگانشان مجسم است.
- ما باید برای خوشبختی موقعیتهای مناسب ایجاد کنیم، نه اینکه در انتظار آن باشیم.
- آرزوی یک خوشبختی بزرگتر ما را از لذت خوشبختی که از آن بهره‌مندیم باز می‌دارد.
- بدبختی به ما می‌آموزد که خوشبخت باشیم.
- خوشبختی در علم نیست، بلکه در طریقه استفاده از آن است.
- راز خوشبختی در این است که کاری را که مجبور به انجام آن هستید، دوست بدارید.
- یکی از بهترین راههای خوشبخت شدن این است که انسان معتقد باشد که واقعاً خوشبخت است و یا روزی خوشبخت خواهد شد.
- خوشبختی به کسانی روی می‌آورد که برای خوشبخت کردن دیگران می‌کوشند.
- آدم بدبخت همه لوازم خوشبخت بودن را در اختیار دارد بجز اراده خوشبختی.
- آنچه برای خوشبختی مورد احتیاج است، یک آب باریک است و آنچه ما برای گرفتاری و رنج خود به آن محتاجیم یک دریاست.
- اشکهای دیگران را مبدل به نگاههای پر از شادی نمودن بهترین خوشبختی‌هاست.
- اشخاص زیرک از بدبختی و گرفتاری‌های دیگران متنبه می‌شوند ولی اشخاص ابله از بلدهای خود نیز عبرت نمی‌گیرند.
- بزرگترین خوشبختی دنیا را آنهایی دارند که به بدبختی دیگران نمی‌خندند.
- «نقاش کرمانی»
- بیشتر اوقات بدبختی ما ناشی از این است که مانند بچه‌های بی‌تربيت نعمتهاي بی‌کران خدا را فراموش کرده و برای داشتن چیزی گریه می‌کنیم که از دسترس ما بیرون است.
- «م. ز. ساواز»
- به عقب نگاه نکنید ممکن است خوشبختی را که رو به سوی شما دارد از دست بدهید.
- «مونتن»
- حقیرشمردن مرگ یکی از مهمترین راههای خوشبختی است.
- خوشبخت‌ترین موجود کسی است که خوشبختی را در خانه خود جست‌وجو می‌کند.
- «گوته»
- خوشبختی بر سه ستون استوار است، فراموش کردن گذشته، غنیمت شمردن حال و امیدوار بودن به آینده.
- «مترلینگ»

- خوشبختی کالایی است که طبیعت آن را به قیمت بسیار گران به ما می‌فروشد. «ولتر»
- خوشیهای کوچک، خوشبختی بزرگ می‌سازد. «الفونس کار»
- خوشبختی هر روز یکبار در منزل را می‌زند ولی بدبختانه صاحب خانه در آن موقع در منزل همسایه است و صدا را نمی‌شنود. «برنارد شاو»
- دیوار بین خود و خوشبختی را به دست خودمان بنا می‌کنیم.
- دل دانا در ایام خوشبختی مانند گل نیلوفر نرم است و در هنگام بدبختی مانند صخره کوه، قرص و محکم.
- علت بدبختی و بیچارگی ما داشتن فرصت‌های زیاد است که صرف تفکر درباره خوشبختی و بدبختی می‌گردد. «برنارد شاو»
- کسی که از چیز کمی خوشبخت نمی‌شود از هیچ‌چیز خوشبخت نخواهد شد. «اپیکور»
- هزاران راه به خوشبختی منتهی می‌شود اگر یکی از آنها مسدود شد، راه دیگری را انتخاب کنید. «بورسن»
- نعمتهای خود را بشمار نه محرومیت‌ها را.
- هر کس زنجیر طمع را دور بیندازد، بدبختی از او دور می‌شود. مانند قطره آب که روی برگ گل می‌لغزد و می‌ریزد.
- یگانه راه برای افزودن خوشبختی بر روی زمین آن است که تقسیمش کنید. «پل شرر»
- خوشی و راحتی دائمی در تمام مدت زندگی چیزی است که هیچ آدمی نمی‌تواند آن را تحمل کند. مثل این است که انسان در همین دنیا به عذاب جهنم معذب شده باشد. «برنارد شاو»
- خوشبختی واقعی در درون توست. وقت خود را برای یافتن آرامش، لذت و خوشبختی در دنیای خارج تلف نکنید. بخاطر داشته باشید که خوشبختی در داشتن یا بدست آوردن نیست، بلکه فقط در بخشندگی، سعی و تلاش، لبخند و صمیمیت است. خوشبختی عطری است که نمی‌توانید بدون اینکه خودتان ذره‌ای از آن بهره برده باشید با ریختن آن بر روی دیگران به آن دست یابید. «او. ماندینو»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ❖ بدبختی در کنار خوشبختی ایستاده است. «مثل یوگسلاوی»
- ❖ بدبختی همیشه از دری وارد می‌شود که برای او باز گذاشته‌اند. «مثل چکسلواکی»

✖ در هر بدبختی یک جنبه خوبی هم وجود دارد.
«مثل فرانسوی»

✖ سه راه خوشبختی عبارت است از بدی ندیدن، بدی نشنیدن و بدی نکردن.
«مثل چینی»

✖ کسی که در جستجوی خوشبختی از خانه بیرون می‌رود، به دنبال سایه رفته است.
«مثل چینی»



ز هر درد و غمی آزاد باشیم
همی رو تا شوی خوشدل در انجام
بماند شادمانی جاودانی
«ناصر خسرو»

همان بهتر که دائم شاد باشیم
به خوشروی و خوشبوی در ایام
اگر خوشدل شوی در شادمانی



خوشبختی این نیست که چیزی را که می‌خواهید به دست آورید، بلکه خواستن چیزی
است که دارید.

Happiness is not having what you want, but wanting what you
have.
"R. tt. J. Schachtel"



خوشبختی فرجهای است در فاصله دو بدبختی.

Happiness is the interval between periods of unhappiness.

"Don Marquis"



دستورالعمل خوشبختی غرق شدن در چیزهای بی‌مقدار است.
The formula for complete happiness is to be very busy with the
unimportant things.
"Edvard Newton"

گفتن اینکه چه چیزی واقعاً خوشبختی می‌آورد آسان نیست. فقر و ثروت که نتوانسته‌اند.
It's pretty hard to tell what does bring happiness. Poverty and
wealth have both failed.
"Kein Habard"

جاودانه‌ها

ژاندارک، قدیس فرانسوی متولد ۱۴۱۲ میلادی قهرمان ملی و دختری روستاوی بود.
وی با روحیه قوی خود لباس مردانه پوشید و به فرماندهی لشکر فرانسه نائل شد.
او به دست ارتش انگلیس اسیر شد و کلیسا او را در سن ۱۸ سالگی زنده زنده در

آتش سوزاند. ولی در سال ۱۹۲۰ نظر کلیسا عوض شد و او را قدیس اعلام کرد. حادثه ژاندارک، تنها حادثه تاسف‌بار در مورد ظلم به عقاید و سرکوب کردن انسانهای برجسته نبود، اما موجب بیداری بسیاری از مستبدان و زورگویان دنیا شد.

با هم بیندیشیم

چرا من؟

آرتو اشی (Arthur Ashe) قهرمان افسانه‌ای تنیس ویمبلدون به دلیل خون آلوده‌ای که در جریان یک عمل جراحی در سال ۱۹۸۳ دریافت کرد، به بیماری ایدز مبتلا شد و در بستر مرگ افتاد. او از سراسر دنیا نامه‌هایی از طرفدارانش دریافت کرد. یکی از طرفدارانش نوشت: «چرا خدا تو را برای چنین بیماری دردناکی انتخاب کرد؟»

آرتور در پاسخ نوشت: در دنیا، ۵۰ میلیون کودک بازی تنیس را آغاز می‌کنند. ۵ میلیون نفر می‌گیرند که چگونه تنیس بازی کنند. ۵۰۰ هزار نفر تنیس را در سطح حرفه‌ای می‌گیرند. ۵۰ هزار نفر پا به مسابقات می‌گذارند. ۵ هزار نفر سرشناس می‌شوند. ۵ نفر به مسابقات ویمبلدون راه پیدا می‌کنند، چهار نفر به نیمه نهایی می‌رسند و دو نفر به فینال ... و آن هنگام که جام قهرمانی را روی دستانم گرفته بودم، هرگز نگفتم خدایا چرا من؟ و امروز هم که از این بیماری رنج می‌کشم، نیز نمی‌گویم خدایا چرا من؟

شجاعت و فداکاری



نمی توان با خجیف کردن فرد قادر نمود، ضعیف را قادر نمود کرد.

نمی توان با درآوردن اشک مرد بزرگ، آدم دون را بزرگ کرد.

نمی توان با ازبین بردن شروت قدر را بر طرف کرد.

نمی توان با پایین کشیدن کار فرما، حقوق بکیر را بالا برد.

نمی توان بسیش از درآمد خرج کرد.

نمی توان با پول قرضی به امنیت رسید.

نمی توان با گرفتن خلاقیت و آزادگانی دیگران به شجاعت و شخصیت رسید.

✿ دلاورترین مردم آن است که بر هوای نفس غالب آید. «حضرت محمد (ص)»

شجاعت و فداکاری

فداکاری را باید از شمع آموخت. خود را نادیده گرفتن و از وجود خود گذشتن و به دیگری نور بخشیدن. من اگر چشمان خود را بخود بینم و دیگران را ببینم، چشمان خدا را بخود متمرکز می‌کنم. «ثريا تقىزاده»

گلچینی از باغ معرفت

- برای شنا کردن در جهت مخالف جریان آب رودخانه، قدرت و جرات لازم است و الاماھی مرده هم می‌تواند در جهت جریان آب شنا کند. «اسمایلز»
- برق باش که بدرخشی و بسوzanی نه شمع که بر فروزی و خود را بکاهی. «سعید نفیسی»
- دلیری و شجاعت را به دروغ نمی‌توان بر خود بست، دلیری صفتی است که مکر و فریب نمی‌پذیرد. «ناپلئون»
- شجاعت، بذل جان و سخاوت، بذل مال است. «حضرت محمد (ص)»
- شجاعت در آن نیست که انسان خطر نبیند بلکه در این است که ببیند و بر آن غلبه کند. «دیشتر»
- قلب دلیر در سینه مرد باشرف، گوهری است در صندوق مقفل. «ناپلئون»
- مرد قویدل، آتیه را حقیر می‌شمارد.
- انوشیروان از بودرجمهر پرسید که شجاعت چیست؟ گفت: قوت دل، سوال کرد: چرا قوت دست را نمی‌گویی؟ گفت: اگر دل قوی نباشد قوتی در دست نمی‌ماند. «اخلاق ناصری»
- هرگاه بتوانم بعد از هر شکست لبخند بزنم، شجاع خواهم بود. «ناپلئون»
- شجاع باش. حتی اگر قلباً شجاع نیستی، به آن تظاهر کن، هیچ کس تفاوتش را نخواهد فهمید. «جکسون براون»
- برای افراد شجاع هیچ چیز محال نیست.
- شجاعت در خرد کردن مردان قوی نیست، شجاعت در بدست آوردن دلهای ناآرام است. «فرزان»

- بزدل قبل از خطر میترسد، ترسو در زمان خطر و شجاع بعد از خطر.
«ج. ریشترا»
 - بانلوکوئیلو «پانلوکوئیلو»
فقط یک راه برای مواجه شدن با یک مشکل وجود دارد، حمله مستقیم به آن.
 - دست می‌دهد.
هر کس احساس ماجراجویی را از دست بدهد، به گونه‌ای احساس زنده بودن را هم از «پانلوکوئیلو»
 - رمز خوشبختی در آزادگی است و رمز آزادگی در شجاعت است.
«تیوسیدیت»
 - باشد باید عاقل بماند.
کسی که فکر می‌کند شجاع است باید از حماقت بترسد و کسی که می‌خواهد شجاع «نقاش کرمانی»

آشنایی با فرهنگ ملل

- | | |
|---|-----------------------------|
| شمشیر تیز به دست سرباز شجاع داده می‌شود. | ﴿مُثَلٌ چینی﴾ |
| مردان شجاع و بی‌پروا بر جهان آقایی می‌کنند. | ﴿مُثَلٌ إِيْتَالِيَّيِّ﴾ |
| شجاعت، ۹ تایش فرار است و یکیش از نظرها پنهان شدن. | ﴿مُثَلٌ آذْرَبَايْجَانِيِّ﴾ |
| شجاع یک یار مم، میرد، اما بزدا، یارها. | ﴿مُثَلٌ آمَرِیْكَانِيِّ﴾ |



زمانه ز بد دل به سیری بود
بدان زندگانی باید گریست
«فردوس»

در نام جستن دلیری بود
هر آنکس، که در بیم و اندوه نیست



نکته مهم این است: قادر باشیم در هر لحظه آنچه را که هستیم فدای آن چیزی کنیم که ممکن نباشد.

The important thing is this: to be able, at any moment, to sacrifice what we are for what we could become. "M. M. Yoai"



دست آوردهای بزرگ معمولاً زاده فداکاری بسیار است و هیچ‌گاه نتیجه خودخواهی نیست.



هر عملی که از روی اراده صورت گیرد یک عمل محدود کننده است. اگر خواهان انجام عملی باشیم به معنای آن است که پذیرای آن محدودیتها شده‌ایم. در این صورت هر عملی فدای‌کارانه است، چون وقتی چیزی را انتخاب می‌کنیم همه چیزهای دیگر را به خاطر آن نفی کرده‌ایم.

Every act of will is an act of selflimitation to desire action is to desire limitation. In that sense, every act is an act of selfsacrifice. When you choose anything, you reject every thing else.

"G. K. Chesterton"



شخصی که شهامت حرف زدن در دفاع از خود را نداشته باشد نمی‌تواند احترام دیگران را نسبت به خود جلب کند.

He who does not the courage to speak up for his rights can not earn the respect of others.

"Rene G. Torres"

با هم بیندیشیم

در یک مطب دکتری به شدت به صدا در آمد. دکتر گفت: «در را شکستی! بیا تو!»

در باز شد و دختر کوچولوی ۹ ساله‌ای که خیلی پریشان بود، به طرف دکتر دوید: «آقای دکتر، مادرم! و در حالی که نفس نفس می‌زد، ادامه داد: «التماس می‌کنم با من بیایید! مادرم خیلی مریض است». دکتر گفت: «باید مادرت را به اینجا بیاوری. من برای ویزیت به خانه‌ی کسی نمی‌روم». دختر گفت: «ولی دکتر، من نمی‌توانم. اگر شما نیایید، او می‌میرد!» و اشک از چشمانش سرازیر شد. دل دکتر به رحم آمد و تصمیم گرفت همراه او برود.

دختر، دکتر را به طرف خانه راهنمایی کرد، جایی که مادر بیمارش در رختخواب افتاده بود. دکتر شروع به معاینه و توانست با آمپول و قرص، تب او را پایین بیاورد و نجاتش دهد. او تمام طول شب را بر بالین زن ماند، تا صبح که علائم بهبودی در او دیده شد. زن به سختی چشمانش را باز کرد و از دکتر به خاطر کاری که کرده بود، تشکر کرد. دکتر به او گفت: «باید از دخترت تشکر کنی. اگر او نبود، به طور حتم می‌مردی!» مادر با تعجب گفت: «ولی دکتر، دختر من سه سال است که از دنیا رفته است!» و به عکس بالای تختش اشاره کرد. پاهای دکتر از دیدن عکس روی دیوار سست شد. این، همان دختر بود! فرشته‌ای کوچک و زیبا!

«نوشته‌های دلنشیزین»

و ج د ان



ای و ج د ان ای چ نا یار بی ری ای من ا بر من تاب ا ز آش ن شت
مرا شعله در گن ا فار مرا برد سست بکیر و رام کن تا پا یم را
در از تر از حق خود برم دارم مرا در پناه خود کیر باه آیه وجود م
عذ ابم ده اکرمی بینی حقی را زیر پامی کذا رم خواب را بر چنان م
حرام کن اکرمے بینی حرامی پا به زندگیم می کذا رد من رانیم
که آه تو وجود مرا بوزاند تا ه کے ایس ای را بمنامی بے خطا
مرا دریاب و ب من رحم کن و مرا به حال خود را مکن .
شیاقتی زاده

* عذاب وجودان آتشی است که هستی را خاکستر خواهد کرد. از این آتش سهمناک بھروسید.
 * «حضرت علی (ع)»

و ج د آ ن

کازانتزکیس نویسنده یونانی تعریف می‌کند که در زمان کودکیش، روزی در بالای یک درخت متوجه پیله‌ای می‌شود که پروانه‌ای خود را آماده خارج شدن از آن می‌کرد. وی مدت زمانی را منتظر می‌ماند، اما چون پروانه مجبور در خروجش تاخیر افتاده بود، خودش تصمیم گرفت تا به آن عمل سرعت ببخشد. لاجرم شروع کرد تا با نفشهای خود آن پیله را گرم کند. سرانجام پروانه مجبور از آن پیله خارج شد، اما هنوز بالهایش بسته بود و چند لحظه بعد نیز مُرد.

برای آن که آن پروانه زنده بماند، نیاز به یک بلوغ صبورانه توسط خورشید داشت و من نتوانستم منتظر بمانم.

نویسنده می‌گوید: آن جنازه کوچک، تا به امروز یکی از سنگین‌ترین وزنه‌هایی است که بر وجودانم سنگینی می‌کند. اما هم او بود که به من این مطلب را آموخت که چه چیز واقعاً یک گناه سنگین می‌باشد: فشار آوردن بر روی قوانین بزرگ جهان. بایستی حوصله به خرج داد، و با اطمینان از ریتم و راهی که خداوند برای زندگانی ما انتخاب کرده است، در ساعت مقرر خود، مراقبت و پاسداری نمود.

گلچینی از باغ معرفت

- وجودان هرگز ما را نمی‌فریبد بلکه راهنمای حقیقی ماست. او راهنمای روح است. چنانچه غراییز راهنمای جسمند.
- ای وجودان! بدکاری‌های ما همه از چشم‌پوشی و گذشتهای بی‌جای توست.
- «محمد حجازی»
- برای بدست آوردن خوشبختی روی کره خاکی دو راه وجود دارد: یکی این است که وجودانی پاک و روشن داشته باشیم و دیگر آنکه اصلاً وجودان نداشته باشیم.
- چه بخواهیم و چه نخواهیم، وجودان بر ما غلبه دارد یا بر ضد ما یا به نفع ما. «لامارتین»
- «زان زاک روسو» وجودان بزرگ‌ترین فیلسوف است.
- «رابله» دانش بدون وجودان جز ویرانی نیست.

- در سینه ما خدایی است که وجدان نام دارد.
«منادر»
- رضایت وجدان فقط بعد از انجام وظیفه حاصل می‌شود و بدون هدایت و راهنمایی وجدان افکار بزرگ و عالی تنها به مثابه نوری هستند که موجب گمراهی انسان می‌گردد.
«اسمايلز»
- سرزنش وجدان، مجازاتِ گناهان ماست و پشیمانی، جریمه‌ای است که برای آن می‌دهیم.
- «لرد اویبوری»
- عذاب وجدان، بدتر از مرگ در بیابان سوزان است.
«هوگو»
- کسی که در باطن خود آسایش ندارد، بیهوده آن را در خارج جستوجو می‌کند.
- معلم نفس خود و شاگرد وجدان خویش باش.
«ارسطو»
- وجدان، صدای خداوندی است که از دل انسان خارج می‌شود.
«لامارتین»
- وجدان مانند آئینه است، نه تملق می‌گوید نه تحیر می‌نماید.
«جرج واشنگتن»
- یک وجدان خوب، به هزار شمشیر می‌ارزد.
«ناپلئون»
- در عالم دو چیز است که از همه زیباتر است: آسمان پرستاره و وجدان آسوده.
«امانوئل کانت»
- شما همانگونه و با همان معیارهایی محاکمه می‌شوید که دیگران را محاکمه کرده‌اید.
«پانولوکوئیلو»
- شیطان را پرسیدند که کدام طایفه را دوست داری؟ گفت: دلالان را. گفتند: چرا؟ گفت: از بهر آنکه من به سخن دروغ از ایشان خرسند بودم، ایشان قسم دروغ نیز بدان افزودند.
«عبيد زakanی»

آشنايی با فرهنگ ملل

- ✖ اگر وجدان پاک داری پس چرا غصه می‌خوری؟ تو که چیزی کم نداری. «مثل هندی»
- ✖ جهنم واقعی، وجدان مخرب است.
«مثل آلمانی»
- ✖ کسی که وجدانش پاک باشد، زود خوابش می‌برد.
«مثل آمریکایی»
- ✖ کسی که شرم ندارد، وجدان هم ندارد.
«مثل آمریکایی»
- ✖ وجدان اگر زخمی شد، خوب شدنی نیست.
«مثل چینی»

﴿ وجدان محکمه‌ای است که در آن به وکیل دادگستری احتیاجی نیست.
«مثل انگلیسی»



به ندای دلت گوش کن که بهترین راه کامیابی است، به همان ندایی گوش کن که به درستی آن باور داری.

The best way to make it through...is to listen to your heart. Listen to what you know is right.
"B. S. Brevik"



آن گاه که احساس می‌کنید همه‌چیز خوب است، وجدان در درد و رنج است.
Conscience is what hurts when every thing else feels so good.



وجدان سگی است که نمی‌تواند گاز بگیرد ولی پارس کردن را هیچگاه متوقف نمی‌کند.
Conscience is the dog that can't bite, but never stops barking.



شهامت بدون وجدان به غولی وحشی می‌ماند.
Courage without conscience is a wild beast. "R. G. Ingersoll"



تنها چیزی که از اصل اکثریت تبعیت نمی‌کند، وجدان انسان است.
The one thing that doesn't abide by majority rule is the person's
conscience. "Harper Lee"



جاوداوه‌ها

ناپلئون بناپارت در سن ۲۶ سالگی به درجه ژنرالی رسید. او بسیار جاه طلب بود و پس از به قدرت رسیدن همسر اول خود، ژوزفین را طلاق داد و با پرنسیسی اتریشی ازدواج کرد. او به لشکر کشی به سرتاسر دنیا مبادرت کرد ولی زمستان سخت روسیه او و افرادش را از پای درآورد و درنهایت او مجبور به کناره‌گیری از مقام خود شد. نکته جالب راجع به زندگی او غیر از بازگشت از تبعید و حکومت کوتاه بر فرانسه قبل از شکست واترلو، این است که در یکی از جنگها در برابر یکی از سرداران انگلیسی قرار گرفت، سردار انگلیسی به او گفت: ما به خاطر شرافت و

و ج دان مان به جنگ با شما آمده ایم اما شما برای غارت اموال ما می جنگید. ناپلئون نیز رو به او کرد و پاسخ داد: کاملاً درست است! هر کس برای آن چیزی که ندارد، می جنگد.

با هم بیندیشیم

روزی مرد فقیری به محکمه قاضی رفت و گفت: ای قاضی عادل، دستم به دامن ت. قاضی گفت: ای مرد خجالت بکش من دامن به پای ندارم، مرد گفت: بی سوادی مرا ببخش، دستم به شلوار تان. قاضی گفت: نمی خواهد به نقطه‌ای از ما آویزان شوی، حرفت را بزن. مرد فقیر گفت: ای قاضی عادل دیروز خر بی و جدان من نصف انبار جو را خورد. قاضی گفت: خوب من چه کنم؟ مرد فقیر گفت: آخر نصف دیگرش را نیز گاو بی و جدانم خورد. قاضی گفت: ابله، خر و گاو حیوانند. من که نمی توانم بر علیه آنها حکمی صادر کنم. مرد فقیر گفت: آخر بز بی و جدانم هم تمام کلمه‌ای با غچه را خورد. قاضی عصبانی شد و فریاد زد: ای دیوانه اگر از حیوان دیگری شکایت داری نزد دامپزشک برو، اینجا محکمه عدالت است و و جدان بازیچه دست حیوانات تو نیست. مرد فقیر گفت: باشد. بر علیه حیواناتم حکمی ندهید. حیوانات و جدان ندارند ولی دیروز حاکم با و جدان شهر آمد و خر و گاو و بز بی و جدانم را با خود برد، این را چه می گویید؟ قاضی دستی به ریشش کشید و بر جایش نشست و از شرم خاموش شد.

«فرزان انکار»



در مجلسی گروهی از مردان نشسته بودند عارفی از آن میان گفت: اگر کسی حقیقتی را بگوید من او را اسبی می بخشم کسی با تعجب پرسید: چرا اسب؟ عارف گفت: برای آن که سوار شود و از اینجا بگریزد!



روزی عارفی به سه شاگردش گفت: اکنون به بازار روید و هر کدام یک مرغ زنده خریده و در جایی که هیچ کس نباشد سر بریده و در خانه طبخ کرده و فردا صبح به اینجا آورده تا با هم بخوریم.

فردا صبح سه شاگرد به منزل معلم عارف خود آمدند و عارف مشاهده کرد
که دو نفر از شاگردان مرغ‌ها را آماده کرده‌اند ولی شاگرد سوم مرغ را زنده با
خود آورده است. معلم با حیرت از شاگرد پرسید: چرا شما مرغ را زنده آوردید؟
شاگرد پاسخ داد: شما فرمودید که جایی مرغ را سر ببرم که هیچ‌کس نباشد ولی
من هر جا رفتم خدا آنجا بود!



مو قیت، پیروزی، شکست

برخی می کویند که شکست مانند یک زباله سی است من شکست را
به عنوان زباله سی نمی شناسم بلکه باور کننده مو قیت می دام
کشاورزان از انواع کودهای طبیعی و سیمایی اتفاقاً داشته اند
تا زمین های خود را بارور کنند و محصول بهتری داشته باشند
وقیعاً به همین ترتیب سکهها و ناگاتها می توانند بستر زندگی
شمارا بارور و آن را برای پرورش بذرهای مو قیت آماده کنند

دیس ویلی



«استفن گوید»

گویه چرا؟ فتح را آرزو کنید.



موفقیت، پیروزی، شکست

برخی می‌گویند که شکست مانند یک زباله سMI است. من شکست را به عنوان زباله سMI نمی‌شناسم بلکه آن را «باورکننده موفقیت» می‌دانم. کشاورزان از انواع کودهای طبیعی و شیمیایی استفاده می‌کنند تا زمین‌های خود را بارور کنند و محصول بهتری داشته باشند، دقیقاً به همین ترتیب شکستها و ناکامیها می‌توانند بستر اندیشه شما را بارور و آن را برای پرورش بذرهای موفقیت آماده کنند.

«دنیس ویتلی»

گلچینی از باغ معرفت

- من نهصد و نود و نه بار شکست خورده‌ام بلکه من نهصد و نود و نه روش یاد گرفته‌ام که چگونه لامپ ساخته نمی‌شود.
«ادیسون»
- همه خوبختی‌ها و موفقیت‌هایی که به من روی آورده از درهایی وارد شده‌اند که آنها را به دقت بسته بودم.
«لرد بایرون»
- هیچ‌کس را بی‌تکاپوی و سعی بلیغ، آفتاب مرادش از مشرق امید طالع نشده است.
«کلیله و دمنه»
- آفتاب زیر سقف نمی‌تابد، پس بر سر خود سقفی از نومیدی ایجاد مکن تا بتوانی از انوار آفتاب لذت ببری.
- شکست خورده‌گان دو گروهند، آنها که اندیشیدند اما عمل نکردند! آنها که عمل کردند اما پیش‌اپیش فکر نکردند!
- از پیروزی تا سقوط فقط یک گام فاصله است.
«ناپلئون»
- شکست خورده‌گان دیروز، فاتحان امروز را به وجود آورده‌اند.
«ریلبر سیرون»
- شکستهایی هست که خیلی بیش از فتح، ظفر بخش است.
«مونتن»
- فتح و ظفر به کسانی تعلق دارد که بیش از دیگران استقامت دارند.
«ناپلئون»
- مردان کامیاب غالباً از شکست، میوهٔ پیروزی می‌چینند.
«گوته»
- مرد توانا با هر شکست به یکی از اسرار کامیابی پی می‌برد.
«دیل کارنگی»

- آنقدر شکست می‌خورم تا راه شکست دادن را بیاموزم.
«شکسپیر»
- همه می‌خواهند موفق شوند ولی همه یقین ندارند که موفق می‌شوند، اما آنان که به توفیق و کامیابی خود ایمان دارند پیروز هستند.
- شکست در هیچ جا وجود ندارد مگر اینکه در درون خود شکست خورده باشیم.
«هانری»
- برای پیروزی در زندگی، زندگی کن.
- پس از پیروزی هرگز به شکست فکر نکن و پس از شکست هرگز فکر پیروزی را از سر بیرون مکن.
«فرزان انگار»
- به خاطر داشته باشید موفقیت در واقع ثمرة قضاوت صحیح است و قضاوت صحیح ناشی از تجربه و تجربه غالباً ثمرة قضاوت غلط است.
«آنتونی رابینز»
- ما اشتباه نمی‌کنیم، صرفاً می‌آموزیم.
«آن ویلسون شف»
- سایرین می‌توانند مرا موقتاً متوقف سازند اما من تنها کسی هستم که می‌توانم خودم را برای همیشه متوقف کنم.
«زیگ زیگلار»
- آنچه شما را باز می‌دارد، فقط و فقط خودتان هستید و این باور که نمی‌توانید موفق شوید.
«دنیس ویتلی»
- برنده هیچ‌گاه تسلیم نمی‌شود و تسلیم شونده هیچ‌گاه برنده نمی‌شود.
«فلورانس کدویک»
- ترس و شکست برادرند.
«دنیس ویتلی»
- ساموئل بکت ضمن تمرين بازيگران در تئاتر رویال کورت به بازيگري که با آه و ناله گفته بود: من موفق نشدم، گفت: بسيار خوب، ادامه بد. باز هم شکست بخور. فقط سعى کن دفعه بعد بهتر شکست بخوري.
- موفقیت گناهی نابخشودنی است که در حق همتایان مرتكب می‌شویم.
«آمبروس بیرس»
- پادشاه اپیروس بعد از پیروزی بر رومیان به بهای از دست دادن اکثر سربازانش گفت: با یک پیروزی دیگر از این دست، کار ما ساخته است!
- پیروزی بسان افعی مادر، مرا در آغوش گرفت.
«نوئل کاوارد»
- برای شکست خوردن همیشه فرصت باقی است.
«جان مورتیمر»

- برای موفقیت نمی‌توانم به شما دستورالعملی بدهم. اما اگر می‌خواهید، دستورالعمل شکست این است: بکوشید که همه از شما راضی باشند.
«بایار داسوپ»
- انسان برای پیروزی خلق شده است، او را نمی‌توان نابود کرد، و نمی‌توان شکستش داد.
«ارنست همینگوی»
- پیروز شدن شما کافی نیست، شکست دیگران هم لازم است.
«گور ویدال»
- در مسابقه اسب دوانی، اسبی پیش افتاده، مردی از شادی بانگ برداشت و به خودستایی پرداخت. کسی که در کنارش بود گفت: مگر این اسب از آن توانست؟ گفت: نه، ولیکن افسارش از من است.
«عبدیل زاکانی»
- موفقیت و پیروزی آن نیست که نفر اول شویم، بلکه بکار بردن حداکثر توان و تلاش (فکری و جسمی) در مسیر هدفمان است.
- افراد موفق کارهای متفاوت انجام نمی‌دهند، بلکه کارها را بگونه‌ای متفاوت انجام می‌دهند.
- به یاد داشته باش که :
 - ✓ خوبی‌خیتنی این نیست که «چه داری» و یا «که هستی». خوبی‌خیتنی صرفاً آن چیزی است که در فکر تو می‌گذرد.
 - ✓ خوبی یا بدی تنها زاییده تفکر ماست.
 - ✓ هدفی که به درستی تعیین شده باشد، نیمی از آن تحقق یافته است.
 - ✓ اساس و زیر بنای موفقیت شش چیز است:
درستی، صداقت، منش، ایمان، عشق، وفاداری
 - ✓ هرگز از نیروی کلمات غافل مشو، آنچه می‌گویی همان است که خواهی گرفت.
 - ✓ بدون کار و تلاش، زیباترین فلسفه‌های جهان نیز کمکی به شما نخواهد کرد.
 - ✓ قابلیت‌ها و توانایی‌های ما، ممکن است ما را به قله برسانند، اما این منش است که می‌تواند ما را آنجا نگه دارد.
 - ✓ انسان‌های شاخص و نامدار همگی در یک چیز مشترکند: حس مسئولیت‌پذیری بالا.
 - ✓ کلید موفقیت تلاش است اما هدف و صداقت در درجه اول اهمیت قرار دارند.
 - ✓ موفقیت آن است که از آنچه که سهم توانست نهایت استفاده را بکنی.
 - ✓ موفقیت آن است که پس از آنکه دیگران ودادند، تو تسلیم نشوی.
 - ✓ در زندگی به هر آنچه که بخواهی میرسی، به شرط آنکه دیگران را نیز در تحقق رویا

هایشان یاری دهی .

- ✓ می خواهی کدورتی را از دل کسی بزدایی؟ لبخندی بر لبان او بنشان.
- ✓ آنچه که به چنگ می آوری، هرگز به اندازه آنچه که از خود می سازی اهمیت ندارد.
- ✓ بازنه ترین افراد کسانی هستند که هرگز دست به هیچ کاری نمی زنند. «زیگ زیگلر»

آشنایی با فرهنگ ملل

- | | |
|-------------------|--|
| ✗ «مثل فارسی» | به نرمی توان رخنه در سنگ کرد. |
| ✗ «مثل ایتالیایی» | موفقیت برای اشخاص کم ظرفیت، مقدمه گستاخی است. |
| ✗ «مثل فارسی» | ضرر کم را بوسیده و به چشم بگذاریم. |
| ✗ «مثل آفریقایی» | طناب در ضعیف‌ترین نقطه پاره می‌شود. |
| ✗ «مثل اسکاتلندی» | اگر شیشه نشکند و پارچه پاره نشود، تجارت به راه نمی‌افتد. |
| ✗ «مثل هندی» | پیروزی فضیلت، موجب احتاط رذیلت می‌گردد. |
| ✗ «كتب مقدس» | شکست، اساس کامیابی است و وسیله‌ای برای نیل به کامیابی. |
| ✗ «مثل روسی» | شکست بیش از کامیابی، به تو چیز می‌آموزد. |
| ✗ «مثل ولزی» | شکستها ستونهای موفقیتند. |
| ✗ «مثل اسپانیولی» | موفقیت، ارباب نادان است. |
| ✗ «مثل آلمانی» | موفقیت نصیب افراد خواب‌آلود نمی‌گردد. |



بسا شکست کزو کارها درست شود کلید رزق گدا، پای لنگ و دست شل است



سزدار عبرت بشر گردد	پاشاری و اتقامت میخ
پاشاریش بیشتر گردد	بر سرش هر چه بیشتر کوبی
«بیهار»	



خیلی خوب است که موفقیتها یمان را جشن بگیریم ولی مهمتر این است که از شکستهایمان درس گرفته باشیم.

It's fine to celebrate success but it's more important to need the lessons of failures.
"Bill Gates"

کسی که می‌خواهد روزی پرواز کردن را یاد بگیرد بایستی در ابتدا ایستادن، راه رفتن، دویدن، بالا رفتن و رقص را یاد بگیرد. کسی نمی‌تواند هنگام پرواز کردن، تمرین پرواز کند. He who would learn to fly one day, must first learn to stand, and walk and run and climb and dance. One can not fly in flying.

"F. Nietzsche"



موفقیت کلید خوشبختی نیست. خوشبختی کلید موفقیت است. اگر عاشق کاری که انجام می‌دهید، باشید، موفق خواهید بود.

Success is not the key to happiness. Happiness is the key to success. If you love what you are doing, you will be successful.

"A. Schweitzer"



موفقیت قطعی نیست و شکست مرگبار نیست. آنچه به حساب می‌آید، داشتن شهامت برای ادامه راه است.

Success is not final; failure is not fatal; it is the continue that counts.

"W. Churchill"



خیلی از انسانها تنها به خاطر این که پس از تلاش‌های بسیار شکست خورده‌اند به موفقیت رسیده‌اند. اگر آنها هیچ وقت با شکست روبرو نمی‌شدند، هیچ وقت به پیروزی دست نمی‌یافتند.

Many a man has finally succeeded only because he has failed after repeated efforts. If he never met defeat, he would never have known any great victory.

"O. S. Marden"



تسليم شدن، بدترین شکست نیست. تلاش نکردن، بدترین شکست است.

Defeat is not the worst of failures. Not to have tried is the true failure.

"G. E. Woodberry"



پیروزی و شکست را با خط کش ثروت نسنج، بلکه احساس و باور قلبی است که ارزش و اعتبار آن را رقم می‌زند. اجازه نده لحظه‌های ناخوشایند بر تو غلبه کنند. صبور و آرام باش. آنها در گذرند.

Don't measure success or failure by material wealth but by how you feel our feelings determine the richness of our lives. Don't let bad moments over come you, be patient and they will pass.

جاوداها

یکی از معروف‌ترین چهره‌های سیاسی ایران که موفق شد خواب را از چشمان سیاستمداران بزرگی همچون وینستون چرچیل به رباید، دکتر محمد مصدق بود. او با مبارزاتش موفق به ملی کردن صنعت نفت در ایران شد اما وینستون چرچیل در مورد او گفت: ما او را بر کنار می‌کنیم و مشکل نفت را با جانشینانش حل می‌کنیم.

در زیر بخشی از دادگاه پرماجرای دکتر مصدق را می‌خوانید:

دکتر در جواب قاضی که از او خواست خود را معرفی کند گفت: من دکتر محمد مصدق، نخست وزیر قانونی ایران هستم.

قسمتی از سخنانش برای نسل جوان کشور چنین بود: به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند اما تنها گناه من این بود که تسلیم خارجیان نشدم و دست آنها را از متابع ملی ایران کوتاه کردم. تنها یک هدف از زمامداری داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود.

قابل ذکر است که تقریباً تمامی اعضای کابینه دکتر مصدق در آن زمان جزء استادان بر جسته دانشگاه‌ها و افرادی دلسوز و صدیق بودند.

با هم بیندیشیم

سربازی جوان چون در جنگی شکست خورد، زخمی و خسته گریخت. چاهکنی او را پیدا کرد و تیمارش کرد و جوان ماجراهی خود را برای چاهکن تعریف کرد. چاهکن گفت: حالا چه می‌کنی؟ جوان گفت شاید به گوشه‌ای بگریزم و دهقانی کنم. چاهکن گفت: هر چه می‌خواهی بکن ولی این نصیحت من در گوشت باشد، اگر در راهی می‌رفتی و در چاهی افتادی و سلامت از چاه خارج شدی هرگز از ادامه مسیر منصرف نشو. فقط یادت باشد دوباره توی چاله نیفتی و اگر دوباره توی چاه افتادی به این فکر کن که تو قبلًا هم از چاه به سلامت نجات یافته‌ای پس برخیز و دوباره از چاه بیرون بیا و به راهت ادامه بده.

سرباز از آنجا رفت و پس از سال‌ها یکی از بزرگترین سرداران آن کشور شد.
«فرزان انگار»



روزی مرد کوری روی پله‌های ساختمانی نشسته و کلاه و تابلویی را در کنار پایش قرار داده بود. روی تابلو خوانده می‌شد: "من کور هستم لطفا کمک کنید." روزنامه نگار خلاقی از کنار او می‌گذشت، نگاهی به او انداخت، فقط چند سکه در داخل کلاه بود. او چند سکه داخل کلاه انداخت و بدون اینکه از مرد کور اجازه بگیرد تابلوی او را برداشت، آن را برگرداند و اعلان دیگری روی آن نوشت و تابلو را کنار پای او گذاشت و آنجا را ترک کرد.

عصر آنروز روزنامه نگار به آن محل برگشت و متوجه شد که کلاه مرد کور پر از سکه و اسکناس شده است. مرد کور از صدای قدمهای او خبرنگار را شناخت و خواست اگر او همان کسی است که آن تابلو را نوشته بگوید که بر روی آن چه نوشته است؟ روزنامه نگار جواب داد: چیز خاص و مهمی نبود، من فقط نوشته شما را به شکل دیگری نوشتیم و لبخندی زد و به راه خود ادامه داد. بر روی تابلوی او خوانده می‌شد:

امروز بهار است، ولی من نمیتوانم آنرا ببینم !!!!!

وقتی کارتان را نمیتوانید پیش ببرید استراتژی خود را تغییر بدهید. خواهید دید بهترینها ممکن خواهد شد. باور داشته باشید هر تغییر بهترین چیز برای زندگی است. حتی برای کوچکترین اعمالتان از دل، فکر، هوش و روحتان مایه بگذارید این رمز موفقیت است.





زن
یک مادر خوب به صد
اسداد و آمورگار می ارزد
زن
ژرژ هبربرت



زنان اختراعات مهمی نکرده‌اند ولی آنها مخترعین بزرگ را پرورش داده‌اند. «ادیسون»



زن

بهارم، دخترم، از خواب برخیز
شکرخندی بزن، شوری برانگیز
گل اقبال من، ای غنچه‌ی ناز
بهار آمد تو هم با او بیامیز

بهارم، دخترم، صحراء‌یاهوست
چمن زیر پر و بال پرستوست
کبود آسمان همنگ دریاست
کبود چشم تو زیباتر از اوست

بهارم، دخترم، نوروز آمد
تبسم بر رخ مردم کند گل
تماشا کن تبسم‌های او را
تبسم کن که خود را گم کند گل

بهارم، دخترم، دست طبیعت
اگر از ابرها گوهر ببارد؛
وگر از هر گلش جوشد بهاری؛
بهاری از تو زیباتر نیارد

بهارم، دخترم، چون خنده‌ی صبح
امیدی می‌دمد در خنده‌ی تو
به چشم خویشتن می‌بینم از دور
بهار دلکش آینده‌ی تو

گلچینی از باغ معرفت

- زنان پاک دامن حربه بزرگی در دستهای ظریف خود دارند که بر نیرومندترین مردان غالب می‌شوند. «میرابو»
- همسر خوب، بهترین یاور در صحرای سنگلاخ و پر مخاطره زندگی است. «اسمايلز»
- مردان قانون وضع می‌کنند، زنان اخلاق به وجود می‌آورند.
- مردان آفریننده کارهای مهمند و زنان به وجود آورنده مردان مهم. «روممن رولان»
- زیبایی در زن بدون وقار مانند تور ماهیگیری است که فرسوده و سوراخ سوراخ است. «امرсон»
- زن، فرشته‌ایست که در ایام طفولیت پرستار ما، در دوران جوانی کامبخش ما و در روزگار پیری تسلی دهنده ماست.
- زن پهلوانی است که دلیرترین مردان را در سخت‌ترین اوقات خشم، آرام می‌کند. «هرود»
- گر زن نبود نوابغ جهان را که پرورش می‌داد. «ناپلئون»
- عشق اصیل تنها از آن زنان است.
- خانم! زیبایی شما فقط چشم را لذت می‌بخشد ولی زیبایی اخلاق و فهم شما روح را نوازش می‌کند. «توبیستان برنارد»
- زن گردنبند مرد است، دقت کن چه چیز را بر گردن می‌اویزی. «امام صادق (ع)»
- شنیدم مردی می‌گفت راهزنهایا مالت را می‌خواهند یا جانت را. اما زنها هر دو را یکجا می‌خواهند. «ساموئل باتلر»
- زن اگر موافق باشد رحمت الهی است والا بلای آسمانی است. «علی دشتی»
- خداوند مظهر عظمتش را در وجود مادر آفرید. «آدوین آرنولد»
- بارها سعی کردہام گرفتاری‌هایم را به آب بسپارم اما تا حالا نتوانستهام همسرم را متقادع کنم به دریا ببرود.
- زنان چند قرن است که نقش آیینه‌های خوشایند و جادویی را برای مردان بازی کرده و آنها را دو برابر اندازه طبیعی‌شان نشان داده‌اند. «ویرجینیا وولف»
- بسیارند مردهایی که موفقیت خود را مديون زن اولشان هستند و زن دومشان را مديون موفقیت خود.
- مردان در دو جا زنان را نمی‌شناسند: قبل از ازدواج و بعد از ازدواج.

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ میان گریه کنندگان گریه‌ی مادر عیان است. «مثُل تازی»
- ✖ زن را اگر داخل شیشه هم بکنند باز کاری را که می‌خواهد می‌کند. «مثُل آذربایجانی»
- ✖ زن عاقل کسی است که حرف زیاد دارد بزند، ولی ساكت می‌ماند. «مثُل شرقی»
- ✖ کسی که زن خوب به دست آورد بزرگترین سرمایه را به دست آورده. «مثُل چینی»
- ✖ زن و پرندۀ بدون آنکه به عقب برگردند می‌توانند ببینند. «مثُل فرانسوی»
- ✖ بین زن کور و شوهر کر، همیشه صلح است. «مثُل یونانی»
- ✖ به زن لال هم اگر اسرار خود را بسپاری فاش می‌کند.
- ✖ بین آری و نه یک زن نمی‌توان سر سوزنی قرار داد. «مثُل آلمانی»
- ✖ زنان هر وقت بتوانند می‌خندند و هر وقت بخواهند گریه می‌کنند. «مثُل انگلیسی»

✖ ✖ ✖

زن خوب فرمانبر پارسا
کند مرد درویش را پادشا
«سعدي»

✖ ✖ ✖

در ارتباط با زنان قلب تصمیم می‌گیرد نه مغز.

With women the heart argues, not the mind.

جادوگانه‌ها

بی‌شک پروین اعتضامی بزرگترین شاعر اخلاق سرای ایران است. شعرهای موشکافانه او تمامی ابعاد فقر و زجر مردم محروم را نمایش می‌دهد. پروین اعتضامی در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی، مدرسه آمریکایی دختران تهران را به پایان رسانید و در همان مدرسه تدریس کرد و سپس در کتابخانه مشغول به کار شد. در سال ۱۳۱۲ به عقد پسرعمویش درآمد و به کرمانشاه رفت اما خیلی زود از او جدا شد و به تهران بازگشت ولی در سال ۱۳۲۰ به حصبه دچار شد و دار فانی را وداع گفت. او را در حرم متبرک حضرت معصومه در کنار پدرش به خاک سپردهند.

با هم بیندیشیم

دو برادر بودند و مادری تنها. یک برادر به خدمت مادر مشغول بود و یک برادر به خدمت خداوند (عبادت می‌کرد). یک شب آن برادر که به خدمت خداوند مشغول بود در خواب فرشته‌ای را دید که به او گفت: برادر تو را بیامزیدیم و تورا به او بخشیدیم. مرد گفت: آخر، من که به خدمت خداوند مشغول هستم و او به خدمت مادر. خدمت من عظیم‌تر است! مرا در کار او می‌کنید؟ فرشته گفت: آن چه تو می‌کنی خداوند از آن بی‌نیاز است ولیکن آن چه برادرت برای مادر می‌کند، مادرت از آن بی‌نیاز نیست!



وقتی خدا آدم و حوا را آفرید، آنها را گفت حال مراقب یکدیگر باشید. پس از یک هفته آدم به درگاه خدا بازگشت و گفت: خدایا این چیست آفریدی؟ امام را بریده. دائم نوازش می‌خواهد، یک لحظه رهایم نمی‌کند، کارش گریه است و دائم هدایای زیبا می‌خواهد. لطفی کن و او را بازستان.

خداوند گفت: تو راز را نمی‌دانی ولی باشد، و زن را پس گرفت. پس چون سه روز گذشت، آدم به درگاه خدا رفت و گفت: خدایا تنها شدم، یادم می‌آید چگونه برایم می‌رقصید و مرا می‌خنداند، تنش مایه آرامش جسم بود و لبخندش مایه آرامش روح. عنایتی کن و او را باز پس ده و خداوند حوا را به او پس داد. چون روز تمام شد، آدم از حوا فاصله گرفت و گفت: خدایا هر چه فکر می‌کنم می‌خواهی به خود او بگو. آدم گفت ولی من نمی‌توانم با او زندگی کنم. خداوند گفت: بدون او هم نمی‌توانی زندگی کنی. پس آدم نگاهی به حوا کرد و گفت: عزیزم، همان دور بایست و لبخند بزن تا فرشته‌ای که از تو در ذهن خود ساخته‌ام تبدیل به اهریمن نشود.



ملا می‌خواست پرسش را زن بدهد. یکی از دوستانش گفت: حالا زود است بگذار کمی بزرگتر شود. ملا گفت: اگر بزرگتر شود، عاقل می‌شود و دیگر زن نمی‌گیرد.

با هم بخندید

جغرافیای زنان: زن از سن ۱۵ تا ۲۰ سالگی شبیه آفریقاست، نیمی کشف شده و نیمی وحشی؛ از سن ۲۰ تا ۳۰ سالگی شبیه آمریکاست، انسان کاملی مطابق اصول علمی و با کشفی تمام عیار؛ از سن ۳۰ تا ۴۵ سالگی، شبیه هند و ژاپن است، بسیار داغ، بسیار عاقل و بسیار زیبا؛ از سن ۴۰ تا ۴۵ سالگی شبیه فرانسه است، با نیمه‌ای تخریب شده اما هنوز مطلوب و خواستنی؛ از ۴۰ تا ۵۰ سالگی شبیه آلمان است، جنگ را باخته اما هنوز امیدوار است؛ از ۵۰ تا ۶۰ سالگی شبیه روسیه است، بسیار کهن، فراخ و آرام اما کسی مشتاق دیدار او نیست؛ از ۶۰ سالگی به بعد شبیه انگلستان است، با گذشته‌ای شکوهمند اما بدون آینده.



زن ذلیل : روز قیامت بود، به مردها می‌گن: زن ذلیل‌ها یه متر بیایند جلوتر! همشون می‌ایند جز یه نفر. بهش می‌گن تو برای چی نیامدی؟ می‌گه: تا زنم دستور نده از جام تکون نمیخورم.



سریع ترین دوربین دنیا ساخته شد. این دوربین می‌تواند از خانمهای در لحظه‌ای که دهانشان بسته است، عکس بگیرد.



زن و مردان

• آینده:

- ✓ یک زن تا زمانیکه ازدواج نکرده نگران آینده است.
- ✓ یک مرد تا زمانیکه ازدواج نکرده هرگز نگران آینده نخواهد بود.

• موفقیت:

- ✓ یک مرد موفق کسی است که بیشتر از آنچه همسرش خرج می‌کند، درآمد داشته باشد.
- ✓ یک زن موفق کسی است که بتواند چنین مردی را پیدا کند!

• ازدواج:

✓ یک زن به امید اینکه شوهرش تغییر کند (او را تغییر دهد) با او ازدواج میکند، ولی تغییر نمیکند.

✓ یک مرد به این امید با همسرش ازدواج میکند که تغییر نکند، ولی تغییر میکند.

● **روابط:**

✓ اول از همه، یک مرد یک رابطه را یک رابطه بحساب نمی آورد. وقتی رابطه ای تمام میشود، زن شروع به گریه نموده و سفره دلش را برای دوستان دخترش می گشاید و نیز شعری با عنوان "همه مردها نادانند" می سراید. سپس به ادامه زندگیش میپردازد.

✓ مرد هنگام جدایی اندکی مشکلاتش بیشتر است. ۶ ماه پس از جدایی ساعت ۳ نیمه شب یک پنجشنبه، تلفن میزند و میگوید: "فقط میخواستم بدونی که زندگیمو از بین بردم، هیچ وقت نمی بخشم، ازت متصرفم، تو یه دیوانه ای، ولی میخوام بدونی باز هم یه فرصتی برآمون باقی مونده." نام این کار تماس تلفنی "ازت متصرفم/عاشقتم" است که ۹۹ درصد مردان حداقل یک بار آنرا انجام میدهند. برخی کلاسهای مشاوره ای مخصوص مردان برای رها شدن از این نیاز تشکیل میشود که معمولاً تاثیری در بر ندارند.

● **بلغ:**

✓ زنان بسیار سریعتر از مردان بالغ میشوند. اغلب دختران ۱۷ ساله میتوانند مانند یک انسان بالغ رفتار کنند.

✓ اغلب پسران ۱۷ ساله هنوز در عالم کودکانه بسر برده و رفتارهای ناپخته دارند. به همین دلیل است که اکثر دوستی های دوران دبیرستان به ندرت سرانجام پیدا میکنند.

● **فیلم کمدی:**

✓ فرض کنید چند زن و مرد در اتفاقی نشسته اند و ناگهان سریال نقطه چین شروع میشود. مردها فوراً هیجان زده شده و شروع به خنده و همهمه میکنند، و حتی ممکن است ادای بامشاد را نیز درآورند.

✓ زنان چشمانشان را برگردانده و با گله و شکایت منظر تمام شدنش میشوند.

● **دست خط:**

✓ مردها زیاد به دکوراسیون دست خطشان اهمیت نمیدهند. آنها از روش "خرچنگ قورباغه" استفاده میکنند.

✓ زنان از قلم‌های خوشبو و رنگارنگ استفاده کرده و به "ی" ها و "ن" ها قوس زیبایی میدهند. خواندن متنی که توسط یک زن نوشته شده، رنجی شاهانه است. حتی وقتی میخواهد ترکتان کند، در انتهای یادداشت یک شکلک در انتهای آن میکشد!

● **حمام:**

✓ یک مرد حداقل ۶ قلم جنس در حمام خود دارد: مسوак، خمیر دندان، خمیر اصلاح، خود تراش، یک قالب صابون و یک حوله.

✓ در حمام متعلق به یک زن معمولی بطور متوسط ۴۲۷ قلم جنس وجود دارد. یک مرد قادر نخواهد بود اغلب این اقلام را شناسایی کند!

● **خوار و بار:**

✓ یک زن لیستی از جنسهای مورد نیازش را تهیه نموده و برای خریدن آنها به فروشگاه میرود.

✓ یک مرد آنقدر صبر میکند تا محتویات یخچال ته بکشد و سیب زمینی‌ها جوانه بزنند! آنگاه بسراغ خرید میرود. او هر چیزی را که خوب بنظر برسد، می‌خرد.

● **بیرون رفتن:**

✓ وقتی مردی میگوید که برای بیرون رفتن حاضر است، یعنی برای بیرون رفتن حاضر است

✓ وقتی زنی میگوید که برای بیرون رفتن یک دقیقه دیگر حاضر است، یعنی ۴ ساعت بعد وقتی آرایشش تمام شد، آماده خواهد بود. با خیال راحت بروید لباسهایتان را درآورده و یک چایی برای خودتان بگذارید و با آرامش مشغول تماشی یک فیلم ۲ ساعته شوید (و بجای حرص خوردن، تخمه و آجیل بخورید).

● **گربه:**

✓ زنان عاشق گربه هستند.

✓ مردان میگویند گربه‌ها را دوست دارند، اما در نبود زنان با لگد آنها را به بیرون پرتاب میکنند!

● **آینه:**

✓ مردها خودبین و مغروف هستند. آنها خودشان را در آینه چک میکنند.

✓ زنان بازمه‌اند! آنها تصویر خود را در هر سطح صیقلی بازدید میکنند!! آینه، قاشق، پنجره‌های فروشگاه، برشه کننده‌ها،...

• تلفن:

- ✓ مردان تلفن را به عنوان یک وسیله ارتباطی برای ارسال پیامهای کوتاه و ضروری به دیگران در نظر میگیرند.
- ✓ یک زن و دوستش می توانند بعد از برگشتن از مسافرت ۲ هفته ای که با هم داشتند و بعد از جدا شدن و رسیدن به خانه، تلفن را برداشته و به مدت سه ساعت دیگر با هم شروع به صحبت کنند.

• آدرس یابی:

- ✓ وقتی یک زن در حال رانندگی احساس میکند که راه را گم کرده، کنار یک فروشگاه توقف کرده و از کسی که وارد است آدرس صحیح را می پرسد.
- ✓ مردان این را نشانه ضعف تلقی می کنند. آنها هرگز برای پرسیدن آدرس نمی ایستند و به مدت دو ساعت به دور خودشان میچرخند و چیزهایی شبیه این میگویند: «فکر کنم یه راه بهتر پیدا کردم،» یا «میدونم که باید همین نزدیکی ها باشه، اون مغازه طلا فروشی رو میشناسم» و ...

• پذیرش اشتباه:

- ✓ زنان بعضی اوقات قبول میکنند که اشتباه کردن.
- ✓ آخرین مردی که اشتباهش را پذیرفته ۲۵ قرن پیش از دنیا رفته است!

• فرزند:

- ✓ یک زن همه چیز را در مورد فرزندش می داند: قرارهای دکتر، مسابقات فوتبال، دوستان نزدیک و صمیمی، قرارهای رمانیک، غذاهای مورد علاقه، اسرار، آرزوها و رویاهای...
- ✓ یک مرد بطور سربسته و مبهم فقط میداند برخی افراد کم سن و سال هم در خانه زندگی میکنند.

• لباس شیک پوشیدن:

- ✓ یک زن برای رفتن به خرید، آب دادن به گلهای باگچه، بیرون گذاشتن سطل زباله و گرفتن بسته پستی لباس شیک می پوشد.
- ✓ یک مرد فقط هنگام رفتن به عروسی و یا مراسم ترحیم یا ادارات مهم لباس رسمی بر تن میکند.

• شستن لباسها:

- ✓ زنان هر یکی دو روز لباسهایشان را میشویند.

✓ مردها تک تک لباس‌های موجود در کمد، حتی روپوش و اونیفرم جراحی هشت سال پیش خود را می‌پوشند و هنگامیکه لباس تمیزی باقی نماند، یک لباس کثیف بر تن نموده و کوه ایجاد شده از لباسهای چرک خود را با آژانس به خشک شویی منتقل می‌کنند.

● عروسی:

✓ هنگام یاد کردن از عروسی‌ها، زنان در مورد "مراسم جشن" صحبت می‌کنند و مردان درباره "میهمانی‌های دوران مجردی"

● اسباب بازی:

✓ دختران کوچک عاشق عروسک بازی هستند و وقتی به سن ۱۱ یا ۱۲ سالگی میرسند علاقه شان را از دست میدهند.

✓ مردان هیچگاه از فکر اسباب بازی رها نمی‌شوند. با بالا رفتن سن آنها اسباب بازی‌هایشان نیز گران قیمت‌تر و پیچیده‌تر می‌شوند. نمونه‌هایی از اسباب بازیهای مردان: تلویزیون‌های مینیاتوری و کوچک، تلفنهای اتومبیل، اکولایزرهای گرافیکی، آدم آهنی‌های کنترلی، گیمهای ویدئویی، هر چیزی که روشن و خاموش بشه، سر و صدا بکنه و حداقل برای کار کردن به شش باتری نیاز داشته باشد.

● گل و گیاه:

✓ یک زن از شوهرش می‌خواهد وقتی مسافت است به گل‌ها آب میدهد. مرد به گلهای آب میدهد.

✓ زن پنج روز بعد به خانه‌ای پر از گلهای و گیاهان پژمرده برمی‌گردد. کسی نمیداند چرا این اتفاق افتاده است.

● سبیل:

✓ بعضی از مردان مانند هرکول پوآرو با سبیل خوش تیپ می‌شوند.
✓ هیچ زنی وجود ندارد که با سبیل زیبا بنظر برسد.

● اسامی مستعار:

✓ اگر سارا، نازنین، عسل و رویا با هم بیرون بروند، همدیگر را سارا، نازنین، عسل و رویا صدا خواهند زند.

✓ اگر بابک، سامان، آرش و حمید با هم بیرون بروند، همدیگر را گودزیلا، بادام زمینی، تانکر و لاک پشت صدا خواهند زد.

● پرداخت صورتحساب میز:

- ✓ وقتی صورتحساب را می آورند، با اینکه کلا ۱۵ هزار تومان شده، بابک، سامان، آرش و حمید هر کدام ۱۰ هزار تومان روی میز می گذارند.
- ✓ وقتی دختران صورتحساب را دریافت می کنند، ماشین حسابهای جیبی خود را بیرون میآورند.

● پول:

- ✓ یک مرد ۱۰۰۰ تومان برای یک جنس ۲۰۰۰ تومانی مورد نیازش می پردازد.
- ✓ یک زن ۲۰۰۰ تومان برای یک جنس ۱۰۰۰ تومانی که نیازی به آن ندارد، می پردازد.

● بگو مگوها:

حرف آخر را در جر و بحث ها زنان میزنند. هر چیزی که یک مرد بعد از آن بگوید، شروع یک بگو مگوی دیگر خواهد بود.

فرهنگ زبانِ زنان

- ✓ تو میخواهی = تو میخواهی.
- ✓ ما نیاز داریم = من میخواهم.
- ✓ این تصمیم تو است = معلوم که همین الان باید تصمیم درست را بگیری (طبق نظر من)
- ✓ هر کار میلته انجام بده = بعداً باید توانش رو پس بدی.
- ✓ ما باید با هم صحبت کنیم = من شکایت و گله دارم.
- ✓ حتما، برو بکن = من نمیخوام انجام بدی.
- ✓ نه، من ناراحت نیستم! = البته که جوش آوردم، کودن!
- ✓ خیلی قیافه ات مردونه شده = باید به اصلاح کنی!
- ✓ رمانیک باش و چراغ را خاموش کن = هیکلم زیبا نیست!
- ✓ این آشپزخانه زیاد راحت نیست = یک خانه جدید میخواهم.
- ✓ من یک کفش عروسی میخواهم = آن ۴۰ جفت دیگه رنگ یا شکل خوبی ندارند.
- ✓ من را دوست داری؟ = خودت را آماده کن میخواهم یک چیز گران از تو بخواهم.
- ✓ من را چقدر دوست داری؟ = من امروز یک کاری کردم که تو دوست نداری!
- ✓ من متاسفم = تو متاسف خواهی شد.

✓ تا یک دقیقه دیگه آماده میشم = کفشهای تو دربیار و بدنیال یک برنامه جالب تلویزیونی بگرد.

✓ بله = نه

✓ نه = نه

✓ شاید = نه

✓ من داد نمیزنم = البته که فریاد میزنم! چون فکر میکنم لازم است.

✓ داری به من گوش میدی؟ = دیگه دیره و کارت تمام

پاسخ این که «چی شده؟»

✓ همان چیز همیشگی = هیچ چی

✓ هیچ چی = خیلی چیزها

✓ دیگه چی میخواستی بشه = پریودم

✓ در واقع ، هیچی ، ولی = تو یه آدم خنگ و مزخرفی

✓ نمیخوام در موردش صحبت کنم = برو که دارم جوش میارم!

✓ تو باید نحوه برقراری ارتباط را یاد بگیری! = فقط با من موافقت کن ، دیگه همه چیزت درسته!

■ ۱۰ چیز که فقط زنان می فهمند:

✓ چرا داشتن ۵ جفت کفش سیاه رنگ و تقریبا هم شکل چیز خوبی است.

✓ تفاوت بین رنگهای شیری ، استخوانی و یخچالی

✓ گریه کردن میتواند سرگرم کننده و چیز خوبی باشد.

✓ لباس چاق

✓ دوستت دارم.

✓ یک لباس میهمانی را بیش از یکبار نمیتوان پوشید.

✓ تشخیص طلای واقعی از بدل

✓ به سختی میتوان یک مرد خوب پیدا کرد ولی پیدا کردن یک آرایشگر خوب تقریبا غیر ممکن است.

✓ چرا مکالمه تلفنی بین دو خانم هیچگاه کمتر از ۱۰ دقیقه طول نمی کشد.

✓ مهمتر از همه اینها، شناخت سایر زنان

■ دلایل این که کامپیوتر احتمالاً مونث است:

- ✓ بجز خالقش کس دیگری از زبان منطقش آگاه نیست.
- ✓ حتی کوچکترین اشتباه شما بیدرنگ وارد حافظه اش شده تا در آینده به منبع از آن استفاده کند.
- ✓ زبان رایج مورد استفاده برای برقراری ارتباط با سایر کامپیوترها را دیگران نمیتوانند بفهمند.
- ✓ پیام «اشتباه در دستور یا فایل» بدین معنی است که تو نمیدانی چرا من از دستت عصبانی هستم و البته به تو هم نخواهم گفت.
- ✓ به محض اینکه از فردی تعریف کنید در میابید که نصف حقوق خود را بابت آن مسله برای خرید لوازم پرداخت کرده اید.

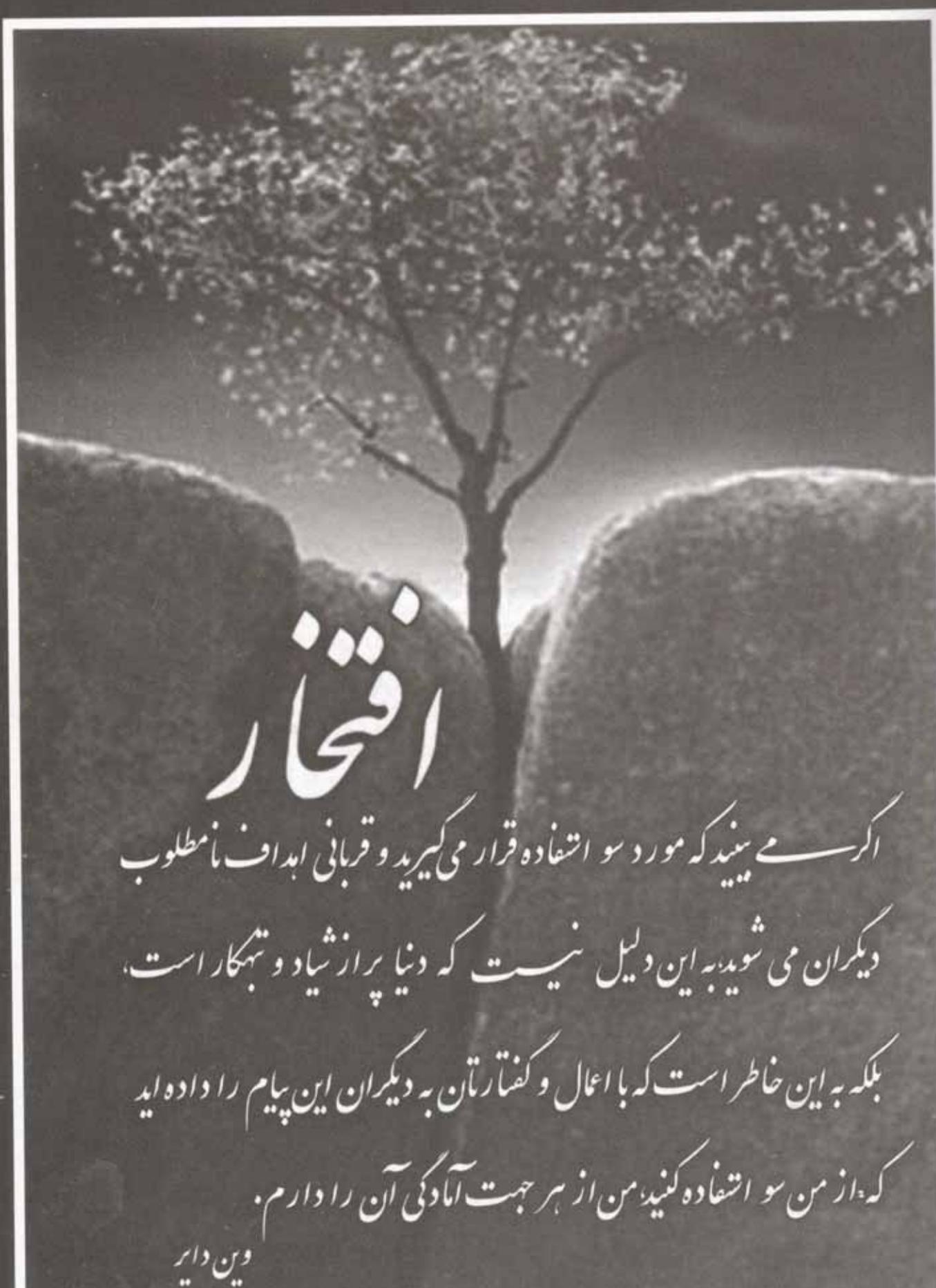
«آنیشا گوئل»

■ دلایل این که کامپیوتر احتمالاً مذکور است:

- ✓ آنها اطلاعات زیادی دارند ولی غالباً غیر قابل مصرف
- ✓ مدلهای بهتر همیشه در یک گوشه قرار دارند.
- ✓ در ظاهر خوب و عالی به نظر می‌رسند تا اینکه به خانه ببریدشان!
- ✓ همیشه لازم است یک backup داشته باشد.
- ✓ آنها درست هر آنچه را که بخواهید انجام میدهند به شرط اینکه دکمه درست را فشار داده باشید.
- ✓ بهترین چیزی که دارند بازی است که میتوانید خود را با آن سرگرم کنید.
- ✓ برای این که توجه آن را جلب کنید اول باید او را راه بیاندازید.
- ✓ چراغها روشن هستند ولی کسی خانه نیست.
- ✓ وارد آمدن انرژی زیادی باعث میشود تمام شب از کار بیافتدند.
- ✓ اندازه‌شان مهم است.

«آنیشا گوئل»





الفتح

اکرے میں کہ مور دسو اتنا دھ قرار می کیرید و قربانی ابد اف نام طلوب
دیکران می شوید بے این دلیل نیت کہ دنیا پرازشیاد و تہکار است،
بلکہ بے این خاطر است کہ با اعمال و کھنڈان بے دیکران این پیام را داده اید
کہ از من سو اتنا دھ کنید من از هرجست آنادگی آن را دارم.
وین دایر



«حضرت علی (ع)»

اگر گوهها به لرزه در آمدند، تو پا بر جا و استوار باش.

افتخار

ساختار کل زندگی ما چنان است که به ما آموخته‌اند تا وقتی به رسمیت شناخته نشده‌ایم کسی نیستیم؛ بهایی نداریم. خود کارمهم نیست، اما وجهه اهمیت دارد و این وارونه کردن چیزهاست. کار باید مهم باشد؛ باید لذت در خود کار باشد؛ تو نباید کاری کنی که سری در سرها درآوری بلکه باید از خلاق بودن خودت لذت ببری؛ تو کار را به خاطر خود کار دوست بدار.

بایستی این شیوه نگاه کردن ما به فعالیتها باشد. اگر عاشق کاری بودی به آن کار دست بزن؛ طلب شهرت نکن. رضایت خاطر تو باید در خود آن کار باشد. و اگر هر کس همین هنر ساده عشق ورزیدن به کارش را بیاموزد، هر کاری که هست و بدون طلب شهرت از آن لذت ببرد دنیایی زیباتر و مسروتر خواهیم داشت.

اما دنیا تو را در قالب فلاکت‌باری محبوس ساخته است. آنچه می‌کنی مطلوب است نه به این دلیل که به آن عشق می‌ورزی و آن را به گونه‌ای عالی به انجام می‌رسانی، بلکه به این دلیل که دنیا آن را به رسمیت می‌شناسد و به آن پاداش می‌دهد و تو را به دریافت مدال طلا و جایزه نوبل مفتخر می‌سازد. آنها کل ارزش ذاتی خلاقیت را از میان برده‌اند و میلیون‌ها انسان را به نابودی کشانده‌اند. چرا؟ چون آنها نمی‌توانند به میلیون‌ها انسان نوبل اهدا کنند. اما در همه عشق به شهرت ایجاد کرده‌اند؛ این است که هیچ‌کس نمی‌تواند با آرامش خاطر و سکوت و لذت به کارش بپردازد. در حالی که زندگی از چیزهای ساده و کوچکی تشکیل یافته است. برای آن چیزهای ساده و کوچک هیچ اجر و پاداشی نیست. نه عنوان و مقامی از جانب سردمداران و نه دیپلم افتخاری از سوی مراکز فرهنگی.

چرا باید ناراحت این باشی که همه تو را بشناسند؟ این فقط وقتی معنا دارد که تو عاشق کارت نبوده و به دنبال جانشینی برای آن باشی. بله در این صورت معنا دارد. تو از آن کار متنفری؛ آن را دوست نداری؛ اما به این کار تن می‌دهی چون نام و آوازه‌ای در کار خواهد بود؛ تو را تقدیر خواهند کرد. تو را خواهند پذیرفت.

به جای فکر کردن به شهرت در باره آن کار تجدید نظر کن. آیا آن را دوست داری؟ این پایان کار است و اگر آن را دوست نداری زودتر آن را عوض کن.

یک چیز اساسی را بیاموز: به هر کاری دوست داشتی دست بزن و هرگز طالب قدر شناسی و پذیرش دیگران نباش که این، گدایی است. چرا باید آرزومند تمجید و تحسین از دیگران باشی؟ به عمق وجودت نگاه کن. چه بسا تو به آن چه می‌کنی علاقه‌ای نداری اما تمجید دیگران در تو این احساس را به وجود آورده که راهت درست است.

این سوال به احساسات درونی تو باز می‌گردد و با دنیای بیرونی هیچ کاری ندارد. من هیچ جایزه نوبلی را نمی‌پذیرم برای من همه لعن و نفرین‌هایی که از جانب تمام مذاهب دریافت کرده‌ام ارزشمندتر است. پذیرفتن جایزه نوبل یعنی وابسته شدن من. آن موقع دیگر نه به خودم که به جایزه نوبل افتخار خواهم کرد.

به این طریق تو به یک فرد مبدل می‌شوی؛ فردی که در آزادی کامل زندگی می‌کند و بر روی پاهای خود ایستاده و از منابع خویش ارتزاق می‌کند. این همان چیزی است که از تو یک آدم مغزدار و ریشه‌دار می‌سازد و این آغاز اوچ شکوفایی توست.

کسی که از فردیت خود شمه‌ای بو برده باشد با عشق خویش به وسیله کار خویش بی‌اعتنای همه آن چیزی که دیگران درباره‌اش می‌اندیشنند زندگی می‌کند. هر قدر کار تو ارزشمندتر باشد احتمال دریافت هر نوع تحسین و قدردانی از آن کمتر خواهد بود. و اگر کار تو کار یک آدم نابغه باشد آن وقت در طول عمرت دیگر رنگ احترام و ارج نخواهی دید. در سراسر عمرت همه تو را لعن و نفرین می‌کنند... و بعد از دو سه قرن که گذشت از تو مجسمه می‌سازند و به کتاب‌هایت به دیده احترام می‌نگرند چون تقریباً دو سه قرن طول می‌کشد تا بشر هوش امروز یک نابغه را جذب و هضم کند.

از طرف یک مشت نادان که مورد تمجید و احترام قرار بگیری مجبوری مطابق مبادی آداب و انتظارهای آن‌ها رفتار کنی. برای کسب احترام و پذیرش بشریت بیمار تو باید از آن‌ها بیمارتر باشی. آن وقت آن‌ها تو را عزت و احترام خواهند کرد. اما تو چه چیزی عایدست می‌شود؟ روحت را از دست می‌دهی و در ازای آن سودی نمی‌بری.

«از کتاب خلاقیت اشو»

گلچینی از باغ معرفت

- انرژی از بین نمی‌رود، نه تنها روح افراد ازلی و ابدی است، بلکه اعمال آنها نیز این چنین است. بزرگان با آثارشان جاودانه می‌شوند. «گوته»

- یک ساعت زندگی با افتخار و شکوه به یک قرن گمنام زیستن می‌ارزد. «اسکات»

- بدا به حال ملتی که قهرمان ندارد! نه، وای به حال ملتی که نیاز به قهرمان داشته باشد. «برنزو برشل»
- افتخار در خشک کردن قطره اشک است نه در جاری ساختن سیل خون. «بایرون»
- افتخار ستاره‌ای است که نورش دیر به زمین می‌رسد، ماهی است که اشعه آرام و کمرنگ آن فقط بر گورها می‌تابد. «ویکتور هوگو»
- افتخار شبیه به بازار است، اگر مدت زیادی در آن بمانید، قیمتها تنزل می‌کند. «بیکن»
- آتش کوچکی که گرم می‌کند بهتر از آتش بزرگی است که می‌سوزاند.
- بزرگی را در محفلی همی ستدند و در اوصاف جمیلش مبالغه می‌نمودند. سر از جیب تفکر برآورد و گفت: من آنم که می‌دانم. «گلستان سعدی»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✳ افتخار، سایه‌ای بزرگ است.
- ✳ افتخار و جلال دایره‌ای است در آب که مرتب وسیعتر می‌شود و سپس ناپدید می‌گردد. «مثل آلمانی»



تاج سر خورشید بُود خاک در ما
گر سر کشد از خط سِر تاجُر ما
«صفای اصفهانی»

ما خاک نشین در میخانه عشقیم
ما خسرو فقریم و نیامد سر جمشید



گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد
«سعدی»

آدم از بَی بصری بندگی آدم کرد
يعنى از خوى غلامى زِسگان پستتر است



بکار و بیاب! خلاقیتی که در کودکی احساس می‌کردی و نگاه کن به گونه‌ایی
دیگر به پیرامون خود، چه بسا در مسیر بالیدن و روییدن از دیدن باز مانده باشی.

Explore and rediscover the reactivity you felt as a child and envision a new those things, you may have stopped seeing on the way to growing up.

" Sue Mitchell"

جاوداها

ابونصر فارابی در سال ۲۶۰ هجری قمری در فاراب به دنیا آمد و از جمله دانشمندانی بود که به مادیات اهمیت نمی‌داد. فارابی در علوم سیاسی، ریاضی، نجوم، فلسفه و منطق مسلط بود، از پژوهشی می‌دانست و در موسیقی اطلاعاتی داشت که هنوز بسیاری از آن‌ها پوشیده مانده است. او آثار ارسطو را مطالعه کرد و شرحهای مفصلی بر آن‌ها نگاشت و در بسیاری از زمینه‌های علمی، خود صاحب تالیفات بود. تالیفاتش حدوداً به صد جلد می‌رسد.

روزی فارابی به طور ناشناس وارد مجلسی شد و بر جای امیر نشست. امیر خشمگین شد و به زبان مخصوصی غلامان را گفت تا او را بیرون کنند. فارابی با همان زبان پاسخ داد: آنقدر در خراب کردن عجله نکنید و کمی هم به فکر ساختن باشید. امیر سيف الدوله با تعجب به او گفت آیا این زبان را می‌داند؟ و فارابی در پاسخ گفت هفتاد زبان دنیا را می‌داند و شروع به صحبت با سایر علمای حاضر در مجلس کرد و بر آنان پیروز شد تا جایی که آنها قلم و کاغذ به دست گرفتند و صحبت‌هایش را نگاشتند. آنگاه حاکم دستور داد نوازنده‌گان بنوازنند، فارابی بر نواختن آنها ایراد گرفت و سازی عجیب درآورد و آن را سر هم کرد و بعد قطعه‌ای نواخت که همه را به اشتیاق و خنده آورد و سپس قطعه‌ای دیگر نواخت که همه را آرام کرد و کمک به خواب برد.

با هم بیندیشیم

روزی ملانصرالدین را به مجلس ضیافتی دعوت می‌کنند ملا با لباس کنه به مهمانی می‌رود اما در جلوی در وقتی ملا را با لباس‌های کنه می‌بینند به گمان آن که فقیر یا ولگردی می‌باشد او را به مجلس راه نمی‌دهند. ملا با دلخوری به خانه باز می‌گردد و لباسی نو می‌پوشد و به مجلس می‌رود و چون سفره را می‌اندازند، ملا آستین خود را به بشقاب پلو نزدیک می‌کند و می‌گوید: آستین نو پلو بخور!



از بهر روز عید، سلطان محمود خلعت هر کسی تعیین می‌کرد. چون به تلخ رسید، فرمود که پالانی بیارید به او بدهید و چنان کردند. چون خلعت پوشیدند تلخ آن پالان بر دوش گرفت و به مجلس سلطان آمد و گفت: ای بزرگان! عنایت سلطان در حق بندۀ از اینجا معلوم کنید که شما همه را خلعت از خزانه فرمود ولی جامۀ خاص از تن خود برکند و در من پوشانید.

«عبدیل زاکانی»



گویند روزی خدمتکار شیخ ابوسعید حکایات شیخ را برای بعضی از اصحابش می‌نوشت. ابوسعید از او پرسید: چه کار می‌کنی؟ گفت: چند حکایت از شما برای درویشی می‌نویسم ابو سعید گفت: ای عبدالکریم! حکایت‌نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت‌ها کنند.



چند سال پیش در جریان بازی‌های پارالمپیک (المپیک معلولین) در شهر سیاتل آمریکا ۹ نفر از شرکت کنندگان دو ۱۰۰ متر پشت خط آغاز مسابقه قرار گرفتند.

همه این ۹ نفر افرادی بودند که ما آنها را عقب مانده ذهنی و جسمی می‌خوانیم. آنها با شنیدن صدای تپانچه حرکت کردند. بدیهی است که آنها هرگز قادر به دویدن با سرعت نبودند و حتی نمی‌توانستند به سرعت قدم بردارند، بلکه هر یک به نوبه خود با تلاش فراوان می‌کوشید تا مسیر مسابقه را طی کرده و برنده مدال پارالمپیک شود.

ناگهان در بین راه مج پای یکی از شرکت کنندگان پیچ خورد. این دختر یکی دو تا غلت روی زمین خورد و به گریه افتاد. هشت نفر دیگر صدای گریه او را شنیدند، آنها ایستادند، سپس همه به عقب بازگشتند و به طرف او رفته‌اند.

یکی از آنها که مبتلا به سندروم داون (عقب ماندگی شدید جسمی و روانی) بود، خم شد و دختر گریان را بوسید و گفت: این دردت رو تسکین میده.

سپس هر ۹ نفر بازو در بازوی هم انداختند و خود را قدم زنان به خط پایان رساندند. در واقع همه آنها اول شدند. تمام جمعیت ورزشگاه به پا خواستند و ۱۰ دقیقه برای آنها «فرناز - آتوسا» کف زدند.

سخن و سخواری



ای کاش! سخنی نمی‌یم که امکن خوش باشد و بر دل نشیند
و کم رای را به راه آوردن اینکه بان تیری باشد و ناگمان
رها شود و بر جایی زخمی بخارد که هرگز بهبود نیابد. پس ای
هر بان من! سخن کفتن را بر من بیاموز و از افشاء ندان
دانهای ملخ سخن پرسزم دار. پس ای زبانم! کرمی توانی
از خود کنجه بیخش.
شیا قمی زاده



«حضرت محمد (ص)»

هیچ چیز مثل زبان، سزاوار زندان نیست.



سخن و سخنوری

اگر واقعاً پی‌بیریم هر کلمه‌ای که از دهان خارج می‌شود به منزله سنگی است که در بنای دوستی و دشمنی به کار می‌رود، آنوقت ما سعی خواهیم کرد که سخن بیهوده و بی‌ارزش از دهانمان خارج نشود. «دکتر ماردن»

گلچینی از باغ معرفت

- سکوت اختیار کردن همیشه فقط به معنای دست از سخن کشیدن نیست، بلکه آموزش و تمرینی مناسب برای شنیدن تمام چیزهایی که در اطرافمان می‌گذرد می‌باشد.
«پائولو کوئیلو»
- شر در آن چیزی نیست که از دهان به درون می‌رود. شر در آن چیزی است که از دهان بیرون می‌آید.
«پائولو کوئیلو»
- آنچه هستید شما را بهتر معرفی می‌کند تا آنچه می‌گویید.
«امرсон»
- زخم شمشیر بهبود می‌یابد اما زخمی که از حرف تلخ به وجود می‌آید، هرگز قابل التیام نیست.
«تیمور»
- زبان خویش بسته‌دار تا زبانها بر تو نگشاید که آنچه یک سخن بد، تباہ گرداند به سالها به صلاح نیاید.
«سند باد حکیم»
- سخن دروغ مانند برف است که هرچه آنرا بغلطانی، بزرگتر می‌شود.
«لوتو»
- اگر خاموش باشی تا دیگران به سخن آرندت، بهتر از اینکه در حال سخن گفتن، دیگران خاموشت کنند.
«سقراط»
- آهنگ صدا هر چه ملایم و مطبوع باشد، سخن موثر و دلنشیز تر خواهد بود.
- آرامترین کلمات هستند که طوفانی را با خود به همراه می‌آورند.
«نیچه»
- آنکه غالب بر زبان است، در امان است.
«حضرت علی (ع)»

- اگر می‌خواهید کسی را با رای و عقیده خود همراه کنید، بگذارید در کمال آزادی حرف خود را بزند.
«دیل کارنگی»
- اندیشه کن، آنگاه سخن گوی، تا از لغتش بر کنار باشی.
«حضرت محمد (ص)»
- اندیشه پلید، تنها به دارنده آن زیان می‌رساند ولی سخنان ناهنجار به همه شنوندگان آسیب می‌رساند.
«مونتسکیو»
- انسان وقتی که بلند حرف بزند، صدایش را می‌شنوند اما وقتی یواش حرف بزند، به گفته‌اش گوش می‌دهند.
«پل رینو»
- باید تمرین کنم که صدی هشتاد از حرف زدنم را کسر کنم و تا لازم و واجب نباشد، حرف نزنم.
«گاندی»
- پیوسته باید مواطن سه چیز باشیم: وقتی تنها هستیم مواطن افکار خود، وقتی با خانواده هستیم مراقب اخلاق خود و وقتی که در جامعه هستیم مواطن زبان خود باشیم.
«مادام داستال»
- پیش از لب به سخن گشودن، حرفت را بسنجد، چنانچه پیش از کاشتن شخم می‌زنی.
«روسو»
- چیزی بگو که ارزش آن بیش از خاموشی باشد.
«دیل کارنگی»
- در به کار بردن کلمات دقت کنیم چون ممکن است یک کلمه، ما را فرزانه و کلمه‌ای دیگر، ما را کم خرد معرفی کند.
«کنفوسیوس»
- زبان یگانه آلت تیزی است که با استعمال زیاد تیزتر می‌گردد.
«واشنگتن ایرونیگ»
- سخن را چون بسیار آرایش کنند، مقصود فراموش می‌شود.
«فیه ما فیه»
- شخصی که لباس فاخر داشت و سخنهای بیهوده می‌گفت، به او گفتند: یا لباس خود را مطابق سخنانست کن یا سخنان خود را مطابق لباست.
«فیثاغورث»
- علت اینکه زنبورها آنقدر وزوز می‌کنند، این است که بلد نیستند حرف بزنند.
- فرومایگی شخص از دو چیز روشن می‌شود، بیهوده سخن گفتن، نپرسیده جواب دادن.
«بقراط»
- مبین که می‌گوید، ببین چه می‌گوید.
«سعدي»
- فصاحت بیان معجزه می‌کند، زیرا گوش‌های مردم از دیدگانشان بی‌تجربه‌تر است.
«شکسپیر»

آشنايی با فرهنگ ملل

- ﴿ زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد. ﴾
 «مثل ايراني»
- ﴿ زبان از چاقو تيزتر است. ﴾
 «مثل ايراني»
- ﴿ سکوت هرگز اشتباه نمی‌کند. ﴾
 «مثل هندی»
- ﴿ حيوان به پايش بسته است و انسان به قولش. ﴾
 «مثل انگليسى»
- ﴿ آنكه سخن می‌گويد، می‌کارد و آنكه می‌شنود، درو می‌کند. ﴾
 «مثل واتويا»
- ﴿ ارزش يك سخن صميماهه، بهتر از دو سوگند است. ﴾
 «مثل آفريقيابي»
- ﴿ با دهان، کوره گداخته می‌شود. ﴾
 «مثل قديمى»
- ﴿ دشمنی که کلام شيرين بر لب دارد، شمشيرش تيزتر است. ﴾
 «مثل آلماني»
- ﴿ زبان استخوان ندارد ولی به آسانی استخوان را می‌شکند. ﴾
 «مثل تركى»
- ﴿ کلمات باید مانند شیر، دلیر؛ مانند خرگوش، ملايم؛ همانند مار، جذاب؛ مثل تير، تيز؛ و
 مانند عصاي فرمانروا که از وسط در دست گرفته شده، موزون باشد. ﴾
 «مثل شرقى»



به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی	اگرچه پيش خردمند خامشی ادب است دو چيز طيره عقل است، دم فرو بستن
---	--



کليد در گنج صاحب هنر که جواهر فروش است یا پيلور «سعدي»	زبان در دهان اي خردمند چيست چو دربسته باشد چه داند کسی
--	---



پيدا ز سخن جواهر ادراك شود بي حرف و سخن به يك سخن پاك شود «ميرزا مهدى عالي»	شاد از سخن آدمى و غمناک شود کافر که نمی‌شود به صد دريا پاك
---	---



با خود صادق باش، اما چنان به خود مينديش که بر هر سخن و هر عمل خود خرده‌گيري.
 Be honest with yourself but don't think about yourself so much,
 that you analyze every word and action.



سخنرانی مثل بچه، در دل پروراندنش ساده است و به دنیا آوردنش مشکل.
Speaches are like babies easy to conceive but hard to deliver.

جاوداها

توماس آلوا ادیسون، نام مخترع پر تلاش و نامآوری که روشنایی را به جهان هدیه کرده است. او با همکاری جوزف سوان برای فروش این اختراع جدید متعدد شد. اما نکته جالب راجع به ادیسون این است که او برای اختراع لامپ، هزاران بار آزمایش کرد. روش او آزمایش و خطا بود و بارها در کارش شکست خورد ولی هرگز دلسربند نشد و در دست نوشهای خود نوشت: من ۹۹۹ بار شکست نخوردم بلکه با ۹۹۹ راه و روش که نمی‌توان با آنها روشنایی را تولید کرد، آشنا شدم.

پاداش این مرد خستگی ناپذیر، ثبت رکوردی باور نکردنی از اختراعات است که به ۱۰۹۳ مورد می‌رسد. غیر از آن، اولین کسی بود که اولین آزمایشگاه مجهز تحقیقات صنعتی در جهان را تاسیس کرد که محل آن در نیوجرسی آمریکا است و در سال ۱۸۷۶ تاسیس شد.

با هم بیندیشیم

سلطان محمود را در حالت گرسنگی بادمجان بورانی پیش آوردند. خوشش آمد و گفت: بادمجان طعامی است خوش. ندیمی در مدح بادمجان شعری گفت. سلطان چون سیر شد گفت: بادمجان سخت مضر است. ندیم باز در مضرات بادمجان مبالغتی تمام کرد. سلطان گفت: ای مردک مگر نه آنکه مدحش می‌گفتی؟ گفت: من ندیم تو هستم ای شاه، نه ندیم بادمجان. مرا چیزی باید گفت که تو را خوش آید نه بادمجان را. «عبدی زاکانی»



شخصی لباس فاخر داشت ولی سخنهای بیهوده می‌گفت: باو گفتند یا لباس خود را مطابق سخنانست کن، یا سخنان خود را مطابق لباست.



حادت



یکواختی زندگی کوران گاه به گاه به عنایت روشن اخباری که در غریبان

می تهد از میان می رو و و چه ساکه تاریکی باشد بیرون عالم کوری
بار و شنیامی درونی زیل کرده ولی حد تاریکترین زندانهاست.

حدیک طلت بیرون نیست بلکه تاریکی درونی است
و توافقی که از اخبار حد آکود برخیزد بهم چیز را در هم می کوئی

داراده می احساس را از شخص می کیرد و اورا در زندانی خوف
وتاریک قرار می دهد که بیچ رایی برای خارج شدن از آن وجود ندارد.



«حضرت علی (ع)

حسد، زندان روح است.



حسادت

اگر کسی کوشید یا حتی موفق شد که شما را مدتی از اهداف تان باز دارد به خاطر بیاورید که کامیابی راهها و درهایی بی شمار دارد که همواره آماده است آن‌ها را به رویتان بگشاید، تا موهبت‌های دلخواه‌تان را به دامن تان ببریزد.

هرگاه دری بسته شد بدانید که درها و دروازه‌های بزرگ‌تر و عالی‌تری می‌خواهند به روی تان گشوده شوند. جلو درهای نیمه بسته خود را معطل نکنید. بگذارید درهای نیمه بسته بسته شوند. آماده درهای تازه‌ای باشید که می‌خواهند چاک چاک به روی تان باز شوند. خودتان را از شر حقارت حسد و حсадت به کامیابی دیگران برهانید. با صدای بلند یا خاموش ندا در دهید:

من به توانگری دیگران حسرت نمی‌خورم، به خدا رو می‌کنم. در این کائنات کامیابی و توانگری بیکران برای همه هست. وقتی اندیشه توانگرانه را آغاز کردید هرگز از آنچه دیگران می‌گویند یا کارهایی که می‌کنند تا نتوانید به خواسته‌تان برسید دلسرب و نومید و ناراحت نمی‌شوید. در دراز مدت، آنها نه به شما که به خود آزار می‌رسانند. «کاترین پاندر»

گلچینی از باغ معرفت

- آن کسی را که شعله حسد فرا می‌گیرد بالاخره مانند عقرب به خود نیش خواهد زد و هلاک خواهد شد.
«نیچه»
- یگانه راه گریز از حсадت ما تمرکز نیروها در عشق است.
«پائولو کوئیولو»
- حسد ورزیدن علامت بارز بی‌لیاقتی است.
«لاروشفوكو»
- حسد مرکبی است سرکش و نافرمان که هرگز راکب خود را سلامت به منزل مراد نمی‌رساند.
«جواهر الاحلاق»
- حسد از زهر مار خطرناکتر است، زهر مار فقط برای دیگران ضرر دارد ولی شخص حسود بیش از هر کس از دست خود رنج می‌برد
«لرد آوبوری»
- بدگویی حسود، دلیل برتری شماست.
«تن»
- بدان که فرق باشد بین غبطة و حسد، چه غبطة مشوق بُود به حصول و مطلوبی که از غیری احساس کرده باشی و حسد با تمنای زوال بُود از او.
«خواجه عبدالله انصاری»

- حسد بردن به خوشبختی دوستان، نشانه کوتاهی همت است. «حضرت علی (ع)»
- کسی که به کس دیگر حсадت ورزد، اعتراف به برتری او کرده است. «هراس اوپول»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ اگر حсадت خاصیت سوختن را داشت، احتیاج به هیچ سوخت دیگری نبود.
«مثل یوگسلاوی»
- ✖ از حсадت فقط یک نتیجه عاید حسود می شود و آن از بین رفتن تدریجی خود او.
«مثل انگلیسی»
- ✖ بهتر است آدمی طرف حсадت مردم واقع شود تا ترحم آنها.
«مثل فرانسوی»
- ✖ زنگ، آهن را می خورد و حсадت، قلب را.
«مثل فرانسوی»
- ✖ حسود هرگز نیاسود.
«مثل فارسی»
- ✖ حсадت اولین درس شیطان به انسان احمق است.
«مثل فرانسوی»
- ✖ حسود تصور می کند چنانچه پای همسایه اش بشکند او بهتر راه خواهد رفت.
«مثل دانمارکی»



همیشه بر او بخت گریان بُود	هر آنکس برد رشك، نادان بُود
همه محنت و آه سرد بُود	حسد مرد را دل به درد آورد
«فردوسي»	

در صورتی که در ک می کردیم عشق احساسی است که هیچ گونه ارتباطی با حقانیت ندارد،
حسادت قابل تحمل تر می شد.

Jealousy would be far less torturous if we understood that love is a passion entirely unrelated to our merits. "Paul Eldridge"



حسادت هوشیاری و آگاهی درونی نسبت به ضعف است. حсадت سرطان روح و روان است.
Jealousy is an inner consciousness of one's own inferiority. It is a mental cancer. "B. C. Forbes"



حسودان برای دیگران دردرس ساز هستند و برای خود عذاب آور.
The jealous are troublesome to others, but torment to themselves. "William Penn"

حسود به زشتی موش می‌ماند که به دام افتاده و پای خود را در اثر تلاش برای فرار جویده است.

Envy has the ugliness of a trapped rat that has grawed its own foot in its effort to escape.
" Angus Wilson"

جاودانه‌ها

میکل آنژ، نقاش و مجسمه‌ساز معروف ایتالیایی در سال ۱۴۷۵ به دنیا آمد. او مجسمه‌ساز، نقاش، طراح، شاعر و مهندس بود. او اولین کسی بود که برای ترسیم بدن انسان به صورت دقیق به مطالعات علمی در زمینه شناخت بدن انسان دست زد و علم پزشکی و هنر نقاشی را در هم آمیخت. در نتیجه تلاش و پشتکارهای او نقاشی‌ها و مجسمه‌هایی خلق شدند که از نظر تشریحی (نمای درونی و بیرونی صحیح بدن) کاملاً دقیق بودند.

معروفترین مجسمه او تصویر انجیلی داود است که در طی سه سال بین سالهای ۱۵۰۱ تا ۱۵۰۴ خلق شد. این مجسمه ۴ متر ارتفاع دارد و همه عضلات و رگهای برجسته پیکر انسان را به نمایش می‌گذارد. همچنین او بر سقف کلیسای سیستن در رم، نقاشی از داستان خلقت را که در انجیل مقدس نقل شده به سختی و در طی سالهای ۱۵۱۲ تا ۱۵۰۸ کشیده است.

با هم بیندیشیم

یک عابد و زاهد پیر و سالخورده از سوی قدرتمندترین پادشاه آن زمان دعوت شد تا برای دیدارش به دربار او برود. پادشاه گفت:

- من به مرد مقدسی که به چیز بسیار کمی اکتفا می‌کند، حسادت می‌کنم. مرد زاهد پاسخ داد:

- من هم به اعلیٰ حضرت که به کمتر از حد انتظار من اکتفا می‌کند، حسادت می‌کنم.
 شاه، شگفتزده پرسید:

- چطور شما چنین سخنی می‌گویید، در حالی که تمام این کشور به من تعلق دارد؟
 - دقیقاً به همین خاطر. من موسیقی کرات آسمانی را، رودخانه و کوههای کل جهان را، ماه و خورشید را دارا هستم، چرا که خدا را در روحمن دارم و شما فقط به زحمت این پادشاهی را دارا هستید.

تقلید



اگر تقلید به معنای آموختن چیزهای خوب از دیگران باشد چه اشغالی

دارد که من یک معلم باشم. اما اگر این معنا جای خود را به تقلید

کورکورانه و برداشت محصول منفی از دیگران بدهد، ترجیح می‌دم

چشم‌ام کورشوند و چیزی از دیگران بخینند.

میانمی زاده



«فری لین تیلور»

فقط ماهی مرده با جویان آب پیش می‌رود.



تقلید

اگر تقلید به معنای آموختن چیزهای خوب از دیگران باشد، چه اشکالی دارد که من یک مقلد باشم. اما اگر این معنا جای خود را به تقلید کورکورانه و برداشت محصول منفی از دیگران بدهد، ترجیح می‌دهم چشمانم کور شوند و چیزی از دیگران نبینند.
«ثريا تقىزاده»

گلچینی از باغ معرفت

- اگر سگی زوزه کشید، آیا شما هم خواهید کشید؟
«واگنر»
- تقلید، خودکشی است.
«برنارد شاو»
- تقلید اولیه، مبتکر بعدی را به وجود می‌آورد.
«دیل کارنگی»
- تقلید، صادقانه‌ترین نوع تملق است.
«کولتون»
- ماهی مرده فقط در مسیر آب حرکت می‌کند.
«ت. تیلور»
- هیچ فردی با تقلید عظمت نمی‌یابد.
«س. جانسون»

آشنایی با فرهنگ ملل

﴿کلاع خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خود را نیز فراموش کرد.
ممثل فارسی﴾



ای دو صد لعنت بر باد داد
«بلخی»

خلق را تقلیدشان بر باد باد



همچو بدبخت زاد و پود مجوى
«کلیله و دمنه»

همچو احرار سوی دولت پوی



کودکان ذاتاً مقلد هستند، با وجود تمام تلاشی که برای یاد دادن رفتار خوب به آنها می‌شود، مانند والدینشان رفتار می‌کنند.

Children are natural mimics. They act like their parents in spite of every attempt to teach them good manners.



بیشتر آدمها، آدمهای دیگری هستند. افکارشان عقاید کسان دیگری است. زندگیشان تقليیدی از زندگی دیگران و احساسات و علایقشان نقل قولی است که از دیگران شنیده‌اند.

Most people are other people. Their thoughts are some one else's opinions, their lives a mimicry, their passions a quotation.

"Oscar Wilde"



انسانها وقتی هیچ الگویی به جز خودشان ندارند تا از آن کپی کنند خیلی به ندرت پیشرفت می‌کنند.

People seldom improve when they have no other model, but themselves to copy after.

"Oliver Goldsmith"

جاوداهها

ابو جعفر نصیرالدین حمدبن ... معروف به خواجه نصیرالدین طوسی که به استاد البشر ملقب بود در سال ۵۹۷ قمری در توس به دنیا آمد. او در کودکی مقدمات علوم، ادبیات و ریاضی را فرا گرفت و در نوجوانی و جوانی به تحصیل پزشکی، فلسفه، ریاضیات، منطق، فقه و نجوم پرداخت. پس از حمله ویرانگر مغول، او به قهستان گریخت و بسیاری از تالیفاتش در همانجا شکل گرفت. او توسط هلاکوخان گرفتار شد ولی علم و دانش او را یاری داد تا هلاکوخان مغول را مسلمان کند و رصدخانه مراغه را که عظیم‌ترین مرکز نجومی جهان در آن دوره بود، تاسیس کند. وی با نفوذی که داشت دانشمندان زیادی را گرد خود جمع کرد و بیش از چهل اثر به فارسی تصنیف نمود. او در سال ۶۷۲ قمری در سن ۷۵ سالگی وفات یافت و او رادر کاظمین دفن گردید.

با هم بیندیشیم

پسر ملا نصف شب دستش را گذاشت بود زیر دهانش و داشت آواز می‌خواند. همسایه‌ای از پشت بام سرک کشید و گفت: وقت خواب است، لطف کنید و دیگر آواز نخوانید. ملا گفت: عجب آدمهای پررویی، شب و روز سکه‌ای شما عوّو می‌کنند و من اعتراضی نکرده‌ام. اما شما نتوانستید چند دقیقه آواز پسر مرا تحمل کنید.

«شوخ طبعی ملانصرالدین»



روزی خانی تصمیم گرفت به مشهد ببرود، پس سوار تراکتور نویی که تازه خریده بود شد و راه افتاد. در میان راه یکی از روستائی‌ها را دید که به شهر می‌رود، خواست تفریح کند ایستاد و او را سوار کرد.

در میان راه از کنار تاپاله گاوی گذشتند، خان با تماسخر به روستایی گفت اگر این تاپاله را بخوری تراکتورم را به تو می‌دهم. با عرض معذرت روستایی از خدا خواسته هم پرید و تمام تاپاله را خورد و تراکتور را گرفت. در موقع برگشتن خان ناراحت بود که تراکتورش را از دست داده و روستایی ناراحت بود که خان از فردا برایش آبرو باقی نمی‌گذارد، همین موقع چشمش به یک تاپاله افتاد و گفت اگه خان این را بخورد تراکتورش را به خودش پس می‌دهم. خان هم با اکراه تاپاله را خورد. چند دقیقه بعد روستایی می‌خواست از تراکتور پیاده شود که گفت: من آخرش هم تفهمیدم موقع رفتن شما صاحب و سوار بر تراکتور بودید و من پیاده و حالا هم شما صاحب و سوار بر تراکتور و من پیاده. این وسط تاپاله خوردنمان دیگر چه بود؟

«عزیز نسین»



حرص و طمع



خواجہ عبدالله النصاری می کوید: پیوستہ رنج مردم از سه چیز است

زودتر از وقت چیزی را می خواهند، از همت بسیش می خواهند،

و مال دیگران را از آن خوبیش می خواهند.



«حضرت علی (ع)»

توانگری به ثروت زیاد نیست، به بی‌نیازی قلب است.



حرص و طمع

ژان پل سارتر یکی از بزرگ‌ترین رمان‌نویسان و صاحب‌نظران روان‌شناسی انسان از دریافت جایزه نوبل چشم پوشید و می‌گفت: من هنگام خلق اثرم پاداش کافی دریافت کرده‌ام. جایزه نوبل نمی‌تواند چیزی بر آن بیفزاید بر عکس مرا پایین می‌کشد. این جایزه برای آماتورهایی خوب است که به دنبال آوازه و شهرتند؛ من به اندازه کافی سن و سال دارم و هم به اندازه کافی از کارم لذت برده‌ام. من هرچه را انجام داده‌ام دوست داشتم و خود این برایم پاداش بود. من پاداش دیگری نمی‌خواهم چون هیچ چیزی جای آنچه را در حال حاضر دریافت کرده‌ام نمی‌گیرد.

گلچینی از باعث معرفت

- حریص به دنیا چون کرم ابریشم است که هرچه بیشتر به دور خود می‌پیچد، راه خلاصیش بسته‌تر می‌شود تا از غصه بمیرد.
«امام باقر (ع)»
- از درخت دیگران برچین و ز پی دیگران درخت بنشان.
«مسعود سعد»
- برده فقط یک آقا دارد، اما شخص طماع برده هر کسی است که چیزی به او می‌دهد.
«امریون»
- طمع همان افزون خواهی است، اگر افزون خواهی نبود، آدم از بهشت رانده نمی‌شد.
«امام محمد غزالی»
- جایی که خداوند می‌خواهد ناشناس بماند «اتفاق» معجزه‌ی کوچکی است.
- ثروتمندی آن نیست که مال فراوان داشته باشی، بلکه ثروتمند کسی است که دربند آز نباشد.
«حضرت علی (ع)»
- فرونšاندن نخستین خواهش، آسانتر از ارضای خواهشهاست است که به دنبال آن می‌آید.
«روشفوکو»
- آنکه به کم خرسند است بیش از همه دارد.
«دیوزن»
- وقتی شما به زندگی ساده خود راضی و قانع هستید، هر کسی به شما احترام خواهد گذاشت.
«س»

- اندک خود را به از بسیار دیگران بدان. «خواجه عبدالله انصاری»
- ما ندرتاً درباره آنچه که داریم فکر می‌کنیم، در حالیکه پیوسته در آندهای چیزهایی هستیم که نداریم. «شوپنهاور»
- مرد عاقل کسی است که بر آنچه ندارد، تاسف نمی‌خورد، بلکه از آنچه دارد لذت می‌برد. «پیکتوس»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ طمع، چاه اشتباه است. «كتب مقدس»
- ✖ طمع به همه چیز، از دست دادن همه چیز است. «مثل انگلیسی»
- ✖ طعام دیگری، بیشتر مزه می‌دهد. «مثل ولز»
- ✖ حریص به جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر. «مثل فارسی»
- ✖ شتری که آرزوی شاخ کند، گردن خود را از دست خواهد داد. «مثل فارسی»



وز شاخ برنه سایه‌داری مطلب با عزت خود بساز و خواری مطلب «خواجه عبدالله انصاری»	ای دل تو ز خلق هیچ یاری مطلب عزت ز قناعت است خواری مطلب
--	--



در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی



سگ نیز با قلاده زرین همان سگ است. «سعدی»	قارون گرفتمت که شدی در توانگری
---	--------------------------------



دمی پیش دانابه از عالمی است در آن دم که می‌رفت، عالم گذاشت	نگهدار فرصت که عالم دمی است سکندر که بر عالمی حکم داشت
---	---



جهنم سه دروازه دارد: شهوت، خشم و طمع.

Hell has three gates: Lust, anger and greed.



عشق نابیناست و طمع سیری ناپذیر

Love is blind and greed insatiable.

"Chinese Proverb"



زمین برای هر شخص به اندازه نیازش فراهم می‌آورد، نه به اندازه طمعش.
Earth provides enough to satisfy every man's need, but not every man's greed.

"Mahatma Gandhi"



وقتی شما به زندگی ساده خود راضی و قانع هستید و با کسی مقایسه یا رقابت نمی‌کنید،
هر کسی به شما احترام خواهد گذاشت.

When you are content to be simply yourself and don't compare or compete every body will respect you.

"Lao-Tzu"



در هر صورت هیچ دارویی (حتی الکل) باعث بیماری‌های اساسی جامعه نمی‌شوند. اگر به
دنبال منبع دردسرهایمان می‌گردیم. نباید مردم را برای اعتیاد تست کنیم، باید آنها را
برای حماقت، بی‌تفاوتوی، طمع و عشق به قدرت بسنجدیم.

Any way, no drug, not even alcohol, causes the fundamental ills of society. If we're looking for the source of our troubles, we shouldn't test people for drugs, we should test them for stupidity, ignorance, greed, and love of power.

"P.J. O'Rourke"

با هم بیندیشیم

اولین کسی که اعلام کرد زمین دور خورشید می‌گردد (و نه خورشید دور زمین) گالیله بود. گالیله دانشمندی گوشہ‌گیر و محقق بود و با خرافات میانه خوبی نداشت. در عهد او کلیسا قدرت مطلق را در دست داشت و اعلام چرخش زمین دور خورشید مانند این بود که امروز بگویند تمام کائنات در یک خرمالو جاسازی شده که دارد از درخت می‌افتد.

به هر حال طبق رسوم آن زمان گالیله را به پای میز محاکمه کشاندند و از او اقرار گرفتند که خورشید دور زمین می‌چرخد. زیرا در غیر اینصورت او را به آتش می‌کشیدند. از آن پس گالیله در کوچه و خیابان قدم می‌زد و با عصایش به

زمین می‌کوبید و می‌گفت آهای زمین تو به گردش خود ادامه بده مهم نیست
دیگران چه فکر می‌کنند.

گالیله بین سالهای (۱۵۶۴ تا ۱۶۴۲) میلادی زندگی کرد و اولین شخصی بود
که با استفاده از تلسکوپ به مشاهده ستارگان پرداخت.



اسکندر مقدونی در سی و سه سالگی در گذشت. روزی که او این جهان را ترک
می‌کرد، می‌خواست یک روز دیگر هم زنده بماند - فقط یک روز دیگر - تا بتواند
مادرش را ببیند. آن ۲۴ ساعت فاصله‌ای بود که باید طی می‌کرد تا به پایتختش
برسد. اسکندر از راه هند به یونان بر می‌گشت و به مادرش قول داده بود وقتی
که تمام دنیا را به تصرف خود درآورد، باز خواهد گشت و تمام دنیا را یکپارچه
به او هدیه خواهد کرد.

بنابراین اسکندر از پژوهش خواست تا ۲۴ ساعت مهلت برای او فراهم کنند
و مرگش را به تعویق اندازنند. پژوهشکان پاسخ دادند که کاری از دستشان برنمی‌آید
و گفتند که او بیش از چند دقیقه قادر به ادامه زندگی نخواهد بود.

اسکندر گفت: "من حاضرم نیمی از تمام پادشاهی خود را (یعنی نیمی از دنیا
را در ازای فقط ۲۴ ساعت بدhem)." آنها گفتند: "اگر همه دنیا را هم که از آن
شماست بدهید ما نمی‌توانیم کاری برای نجاتتان انجام بدهیم. امری غیر ممکن
است".

آن لحظه بود که اسکندر بیهوده بودن تمامی کوششهاش را عمیقاً درک کرد.
با تمام داراییش که کل دنیا بود نتوانست حتی ۲۴ ساعت را بخرد. سی و سه سال
از عمرش را به هدر داده بود. برای تصاحب چیزی که با آن حتی قادر به خریدن
۲۴ ساعت هم نبود. متوجه شد که به خاطر این دنیای واهی باید با نومیدی و
محرومیت کامل جهان را ترک کند.



درویشی گیوه در پا نماز می‌گذارد. دزدی طمع در گیوه او کرد و گفت: با گیوه
نماز نباشد. درویش دریافت و گفت: اگر نماز نباشد، گیوه باشد. «عبدی زاکانی»

غمبزت و اشقاد



اکر عشق بور زید می کویند که سبک مغزید، اکر شاد باشد، می کویند که ساده لوح
و عقیب مانده اید، اکر سخا و تمدن و نوع دوست باشد، می کویند که من کوکید.

اکر گلستان دیگران را بخشید، می کویند ضعیف استید، اکر تلاش کنید که
جمع صفات را در خود کرد آورید، مردم تردید نخواهند کرد که شاد و حبه بازید.

- ﴿ ای بندۀ خدا، در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایش بخشیده باشد و بر گناهان
 کوچک خود ایمن مباش شاید برای آنها کیفر داده شوی. ﴾ «حضرت علی (ع)»

غیبت، انتقاد و عیب‌جویی

اگر عشق بورزید، می‌گویند که سبک مغزید؛ اگر شاد باشید، می‌گویند که ساده لوح و عقب مانده‌اید؛ اگر سخاوتمند و نوع دوست باشید، می‌گویند که مشکوکید؛ اگر گناهان دیگران را ببخشید، می‌گویند ضعیف هستید؛ اگر تلاش کنید که جمع صفات را در خود گردآورید، مردم تردید نخواهند کرد که شیاد و حقه بازید.
«لنبوسکالیا»

گلچینی از باغ معرفت

- آنکس که بینای عیب‌خویش باشد و چشمان خویش را برای عیب دیگران به کار نیندازد از خردمندترین مردم است.
«حضرت علی (ع)»
- از مردم نمام (سخن‌چین) بترس که هر چه وی به ساعتی بشکافد، به عمری نتوان دوخت.
«قابوسنامه»
- اشارار از کسانی هستند که عیوب مردم را جست‌وجو کنند و به آن بچسبند و نیکویی آنان را نادیده و فراموش گذارند.
«افلاطون»
- اگر محاسن دشمنان خود را بر زبان برانیم بهتر از آنست که معايب دوستان را بگوییم.
«لرد آویبوری»
- در وظيفة خود استقامت جستن و خاموش ماندن بهترین پاسخ به تهمت است.
«واشنگتن»
- سخن در میان دو دشمن چنان گوی که چون دوست گردند، شرم زده نگردد.
«سعدی»
- شخصی که غیبت مردم کند همانند زنبوری است که نیش می‌زنند ولی عسل نمی‌دهند.
 غیبت کسان مجوى و نان ممسک را مخور و آنچه را که خود ننهاده‌ای برمگیر.
«خواجه عبدالله انصاری»
- کاشکی می‌دانستم چه کسی مرا غیبت می‌کند؟ چه کسی مرا دشمن می‌دارد؟ چه کسی بد می‌گوید؟ تا او را سیم و زر فرستادمی که چون کار من کند، از مال من نیز خرج کند.
«قدکره الاولیاء»

- مردم بزهکار دوست دارند غیبت دیگران را آشکار سازند تا برای تباہکاری‌های خود عذر و بهانه‌ای جویند.
«حضرت علی(ع)»
- مردمان را عیب نهانی آشکار مکن که ایشان را رسوا کنی و خود را بی‌اعتماد. «سعده»
- مردم را در غیبت همان گوی که در روی توانی گفت. «خواجه عبدالله انصاری»
- زیاد عیب رفیق خود را جست‌وجو مکن و گرنه همیشه بی‌رفیق خواهی ماند زیرا احدی خالی از عیب نیست.
«امام صادق (ع)»
- هیچ چیز نهی تواند به اندازه انتقاد و عیب‌جویی روسا در گشتن استعداد افراد موثر باشد.
«دلیل کارنگی»
- عیب‌جویی خطرناک است زیرا که غرور آدمی را می‌شکند و نفرت و کینه او را تحریک می‌کند.
«دلیل کارنگی»
- از برفی که بر پشت بام همسایه‌ات نشسته است شکایت مکن، اگر پیشگاه خانه‌ات کثیف و پوشیده از برف است.
«کنفوسیوس»
- چنان انتقاد کنیم که منفور نگردیم.
«دلیل کارنگی»
- قبل از انتقاد و عیب‌جویی از مخاطب، از بعضی خطاهای خود صحبت کنید.
- اگر می‌بینی کسی بر روی تو لبخند نمی‌زند، علت را در لبان فرو بسته‌ی خود جستجو کن.
- اگر تمامی مردم می‌دانستند که هر یک چه در غیاب هم می‌گویند مسلمًاً چهار نفر دوست در دنیا باقی نمی‌ماند.
«پاسکال»
- کاه را در چشم دیگران می‌بیند ولی کوه را در چشم خود نمی‌بیند.
«قره العيون»
- اگر سر به زیر باشی می‌گویند احمق است؛ اگر غمگین باشی می‌گویند عاشق است؛ اگر مالت را با حساب خرج کنی، می‌گویند خسیس است؛ اگر دست و دل باز باشی، می‌گویند ولخرج است؛ اگر خوش لباس باشی، می‌گویند ژیگولو است؛ اگر بد لباس بپوشی، می‌گویند شلخته است؛ اگر پولدار باشی، می‌گویند اهل زد و بند است؛ اگر بی‌قید باشی، می‌گویند لات آسمان جَل است؛ اگر بخندي، می‌گویند همیشه نیشش باز است؛ اگر آخم کنی، می‌گویند عروس و بد اخلاق است؛ اگر خوش سر و زبان باشی، می‌گویند چاخان است اگر ... اگر... حالا شما به من بگوئید لطفاً آخر با کدام ساز این مردم باید رقصید که خوششان بیاید.
«مجید شیخ الاسلامی - سبزواری»

«خواجه عبدالله انصاری»

• نرخ گوهر نشکند هرگز به طعن مشتری.

آشنایی با فرهنگ ملل

«مثل فرانسوی»

✚ انتقاد آسان است و هنر دشوار.

«مثل عربی»

✚ اگر به عیوب افراد توجه کنی هرگز دوست پیدا نخواهی کرد.

«مثل افغانی»

✚ از کسی بدگفتن به منزله بد گفتن از خویش است.

«مولوی»

✚ کی شود دریا به پوز سگ نجس.



وانکه پوشیده داشت، مار تو اوست

آنکه عیب تو گفت، یار تو اوست

«اوحدی»



پاک کن از غیبت مردم دهان خویش را

ای که از مساوک هر دم می‌کنی دندان سفید

«صائب»



پذیرفتن انتقاد صادقانه کار دشواری است، مخصوصاً از طرف قوم و خویشان، دوستان و آشنایان و غریبه‌ها!

Honest criticism is hard to take, particularly from a relative, a friend, an acquaintance or a stranger.

اگر می‌خواهید از شما انتقاد نکنند کاری نکنید، چیزی نگویید، چیزی نباشیدا!

To escape criticism, do nothing, say nothing , be nothing.

جاودانه‌ها

ابوریحان بیرونی، ریاضی‌دان و فیلسوف بزرگ ایرانی به سال ۳۶۲ هجری قمری در خوارزم به دنیا آمد. او پس از چندسال کسب علم در گرگان، دوباره به دربار خوارزم و توسط سلطان محمود غزنوی به غزفین برده شد. وی در جنگهای سلطان محمود به هند سفر کرد و زبان سانسکریت را آموخت و دایره معلوماتش را گسترش داد. از آثار مهم او می‌توان التفہیم را نام برد.

روزی اطرافیان سلطان به او گفتند ابوریحان می‌تواند طالع هر کس را بر حسب علوم و نجوم مشخص کند. سلطان محمود گفت این امر غیر ممکن است. پس به ابوریحان گفت من از کدام در این قصر بیرون می‌روم، ابوریحان محاسبه کرد و جواب را بر روی کاغذی نوشت، سلطان محمود دستور داد دیوار را خراب کردند و از آن جا خارج شد، چون بازگشت و نامه را کشود دید بر آن نوشته شده سلطان از میان شکاف دیوار عبور خواهند کرد. پس دستور داد ابوریحان را از دیوار قصر به پایین پرتاب کنند. وزیر دانای سلطان دستور داد تا پایین دیوار کاه و پنبه بریزند تا ابوریحان آسیب نبیند. ابوریحان با خود گفت: عجب است حاکمان احمق که قدرت دانش را حتی در جهت منافع خود هم به کار نمی‌بندند و آن را بازیچه می‌دانند.

با هم بیندیشیم

هانس کریستین اندرسن، نویسندهٔ توانای دانمارکی اولین کسی است که داستانهای متناسب با خصوصیات و روحیات کودکان را به رشتۀ تحریر درآورد. یکی از داستانهای زیبایی که هانس نوشت، افسانۀ خانۀ قدیمی است. این افسانه به روحی اشاره می‌کند که در حقیقت سایهٔ خود افراد است. مردی به شوخی به سایه‌اش می‌گوید آزادی، برو و برای خودت زندگی کن و سایه‌اش هم می‌رود. پس از سالها مرد دانشمند می‌شود. روزی جوانی که سایه نداشته نزد او می‌آید و می‌گوید سایهٔ اوست. جوان از پیرمرد می‌خواهد تا او تبدیل به سایهٔ جوان شود و پیرمرد هم پس از مدتی قبول می‌کند اما مرد جوان به سایه‌اش هم رحم نمی‌کند و زمانی که می‌خواهد با شاهزاده‌ای ازدواج کند، دستور قتل سایهٔ خود را می‌دهد تا کسی از رازش با خبر نشود.



یکی به سوی حکیمی رفت و گفت: فلان کس در حق تو چیزی گفته است. گفت: از این گفتنی سه خیانت کردی، اول برادری را در دل من ناخوش کردی، دوم دل فارغ مرا مشغول نمودی، سوم خود را نزد من فاسق و متهم گردانیدی.
«کیمیای سعادت»



می‌گویند زن ملا صورتش آبله‌ای بود و دماغش بزرگ و پهن. یک روز به شوهرش گفت: زنی زیباتر از من دیده‌ای؟ گفت نه، تو فرشته‌ای که از آسمان افتاده و دماغش کوفته شده و چند تا ریگ هم رفته توی صورتش.

«شوخ طبیعی ملانصرالدین»



یکی از بزرگان را گفت: پارسایی را چه گویی در حق فلان عابد که دیگران در حق وی به طعنه سخنها گفته‌اند. گفت: بر ظاهرش عیب نمی‌بینم و در باطنش غیب نمی‌دانم.
 هر که را جامه پارسا بینی پارسا و نیکم رد انگار
 ورندانی که در نهاشن چیست محتسب را درون خانه چه کار



دزدی در شب، خانه فقیری را می‌جست و چیزی نمی‌یافت. فقیر از خواب بیدار شد و گفت: ای مردک آن چه تو در تاریکی می‌جویی، ما در روز روشن می‌جوییم و نمی‌یابیم!



راهبی در میان مردمش بسیار محبوب بود و همه مردم با هر چیزی که او می‌گفت، بسیار شادمان می‌شدند. به جز پتروس که هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد تا با سخنان او به مخالفت و تضاد پرداخته و تعالیم و آموزش‌های وی را نقض کند. دیگران همه از این طرز رفتار پتروس احساس انججار و تنفر داشتند، اما نمی‌توانستند کاری بکنند تا تغییری در این وضعیت حاصل شود. تا اینکه یک روز، پتروس از دنیا رفت. در حین خاکسپاری، همه مردم متوجه شدند که راهب عمیقاً غمگین و ناراحت می‌باشد.
 کسی از وی پرسید:

- برای چه اینقدر ناراحت و غمگین هستید؟ او در طول زندگیش کاری نمی‌کرد مگر عیب و ایراد وارد کردن به تمام چیزهایی که شما می‌گفتید. راهب گفت:
- من به خاطر دوستم که هم اکنون در آسمانهاست متاسف نیستم. من بیشتر به خاطر خودم متاسفم. زمانیکه هر کس از من مدح و ستایش می‌کرد او مرا به مبارزه می‌طلبید و من مجبور بودم هر روز کارم را بهبود بخشم. حالا که او رفته است، از آن می‌ترسم که روند رشد و پیشرفت در کارم متوقف گردد.

دروع



یعنی از رسول خدا پرسید که مومن زن می‌کند؟ فرمود باشد
که... پرسید شراب می‌خورد؟ فرمود باشد که... پرسید فردی می‌کند؟
فرمود باشد که... پرسید دروغ می‌کوید؟ فرمود نه.

کیمیایی سعادت



بنده‌ای طعم ایمان را نمی‌چشد مگر اینکه دروغ را چه شوخت و چه جدی ترک کند.



«حضرت علی (ع)»



دروغ

چگونه کسب و کار پر رونق تری داشته باشیم

هم اکنون در این سن و سال احساس نیاز عجیبی به شهرت و قدرت دارم ، میپرسید چرا؟ چون شهرت هزینه‌هارا اگر کاهش ندهد درآمد را که افزایش میدهد شهرت البته از دو طریق حاصل میگردد (۱) شهرت در بازار داخل (۲) شهرت از طریق بازار خارج از کشور. چون ظرفیت‌های بازار داخلی کاملاً اشباع گردیده و همه شهرت‌ها به قدرت سیاسی و سپس تجاری تبدیل شده، این امکان در داخل دست نیافتند و در شرایط فعلی دارای ریسک زیاد ارزیابی میگردد (البته شهرت‌های داخلی اغلب مانند شهره آفاق بودن دادش حاتم طائی است که داستانش را میدانید).

در حال حاضر شهرت و اعتبار جهانی که از طریق رسانه‌ها امکان حصول دارد مطمئن‌تر و در بلند مدت با صرفه‌تر است. در اینجا دستور عمل‌های لازم برای کسب این مهارت‌ها را آموزش میدهیم:

✓ تشکیل حزب نیم بنده، با سابقه حمایت از خاتمی دوم خرداد البته بهتر است پس از آن باید از او عبور کنید. به اینکه عبور کنید به کجا برسید را، دیگر کار نداشته باشید.

✓ تشکیل وب لاغ و وب گاه خبری که اگر پس از جذب تعدادی خواننده فیلتر شود، نتیجه بهتری حاصل خواهد شد.

✓ اگر بتوانید چند روز بازداشت و زندان را در سابقه بگنجانید، نتیجه خوب از آب درمی‌آید (مراقب باشید قضیه را جدی تلقی نکنید چون ممکن است برای مدت نامعلوم آن تو بمانید).

✓ تماس با رسانه‌ها را تجویز مینماییم . همیشه به یاد داشته باشید که جوگیر نشوید. هدف را فراموش نکنید. هدف وسیله را توجیه میکند. همه سیاستمداران بزرگ بر این اعتقادند، اگرچه آن را نفی می‌کنند.

✓ تماس با صدای امریکا بهتر است، اعتبار بیشتر و بهتری ایجاد میکند. اگر در دانشگاه ایران تدریس کنید این بهترین گزینه است. این همان تئوری " هم توبه و هم آخر " است.

✓ میشه سخنگوی مردم باشید. سیاستمداران موفق همیشه از سخنگوی مردم بودن نتیجه گرفته اند، البته به نفع خودشان.

✓ مانند بقیه نگران مردم باشید، مهم نیست مردم کجا . مانند دیک چنی که نگران مردم عراق است و تونی بلر که نگران مردم افغانستان و تعداد زیادی از رفقای عزیز من که نگران فقرای مستضعف آمریکا، آفریقا، استرالیا، خاورمیانه، اقیانوسیه، اروپا و سایر کرات آسمانی هستند.

✓ فرزند خود را برای آماده سازی شرایط به کشور متخصص اعزام کنید . البته گفته شود خودش رفت.

✓ حمایت از حقوق زنان را فراموش نکنید. این برگ برنده است. هر جنایتی تحت این شعار میشود انجام داد. این اصل به دفعات آزمون شده است .

✓ تخصص خود را علوم اجتماعی، تاریخ، جامعه شناسی، اقتصاد و ارتباطات اعلام کنید. در اظهار نظر کوتاه نیائید. اگر احیانا یک آدم حسابی پیدا شد و اعتراض کرد، بگوئید شما شرق را نمیشناسید با تاریخ، هنگارها، فرهنگ و سنت هایش آشنا نیستید.

✓ خودتان بقیه اش را فکر کنید حتماً موفق خواهید شد.

گلچینی از باغ معرفت

- بزرگترین خیانتها این است که به دوست خود که تو را راستگو می‌پنداشد دروغ بگویی.
«حضرت محمد (ص)»

- آن عیب که از یک دروغ گفتن بنشیند بهتر از راستی است که به رنجی زاید.
«صریبان نامه»

- انسان هیچوقت به اندازه آنوقت خود را گول نمی‌زند که خیال می‌کند دیگران را فریب داده است.
«لاشفورگو»

- به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار تا گندم نمای و جو فروش نباشی. «قابل وشمگیر»

- یکی از رسول خدا پرسید که مومن زنا می‌کند؟ فرمود باشد که ... پرسید شراب می‌خورد؟ فرمود باشد که ... پرسید دزدی می‌کند؟ فرمود باشد که ... پرسید دروغ می‌گوید؟ فرمود نه.
«کیمیای سعادت»

- من از کسانی نفرت دارم که حیله‌گری را حکمت، نافرمانی را شجاعت و یاوه‌گویی را حقیقت می‌پندارن.
«کنفوسیوس»

- مجازات دروغگو این است که حتی موقعی که حرف راست می‌زند، کسی باور نمی‌کند.
- کسانی که راستی را از زندگانی بر می‌دارند، مانند آن است که آفتاب را از کیهان برداشته‌اند. «سیسرون»
- آدم تا از حافظه خود خاطر جمع نباشد، نباید به دروغ متول شود. «میشل دومونتانی»
- آشفتگی من از این نیست که تو به من دروغ گفته‌ای، از این آشفته‌ام که دیگر نمی‌توانم تو را باور کنم. «نیچه»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ❖ دست سیاه را غالباً با دستکش سفید پنهان می‌دارند. «مثل اسپانیولی»
- ❖ گاهی دروغ همان کار را می‌کند که یک چوب کبریت با انبار باروت می‌کند. «مثل آلمانی»
- ❖ دروغ شکوفه می‌آورد اما میوه ندارد. «مثل آفریقایی»
- ❖ دروغی بگو تا حقیقت آشکار گردد. «مثل اسپانیولی»
- ❖ دروغ آغاز دزدی است. «مثل استونی»
- ❖ دروغگو خیلی زودتر از مرد چلاق زمین می‌خورد. «مثل مکزیکی»



خطای رود در گذارند ازو
دگر راست باور ندارند ازو
«سعدي»

یکی را که عادت بود راستی
و گر نامور شد به قول دروغ

پایه مردمی چنین بنهاد
نه کسی را فریب باید داد
«افسر»

آن شنیدم که را مرد بزرگ
که نه از کس فریب باید خورد



هیچ وقت یک دروغ را تعقیب نکنید آن را به حال خود بگذارید. دروغ خود به خود به نیستی و مرگ می‌گراید. من با حقیقت سریعتر به شخصیتی می‌رسم که دیگران می‌خواهند با دروغ آن را بسازند.

Never chase a lie. Let it alone, and it will run itself to death. I can workout a good character much faster than anyone can lie me out of it
"Lyman Beecher"



دروغ گفتن به خود خیلی عمیق‌تر از دروغ گفتن به دیگران است.
Lying to ourselves is more deeply ingrained than lying to others
"Fyodor Dostoevsky"



دروغگوها باعث تمام گناهان و جنایت‌های دنیا هستند.
Liars are the cause of all the sins and crimes in the world.
"Epictetus"



خدش به واقعیت و راستی نه تنها نوعی خودکشی برای فرد دروغگو می‌باشد بلکه ضربه‌ای به سلامت جامعه انسانی نیز هست.
Every violation of truth is not only a sort of suicide in the Liar, but is a stab at the health of human society.

جاودانه‌ها

سقراط فیلسوف معروف یونانی که ۳۹۹ سال قبل از میلاد مسیح درگذشت عقاید خود را از طریق بحث و مکالمه به دیگران منتقل می‌کرد. سقراط به خداوند و عالم پس از مرگ اعتقاد داشت. او تلاش بسیاری برای اصلاح عقاید باطل و خرافه مردم یونان نمود و مردم را به نیکی و درستکاری تشویق می‌کرد. او در صحبت‌هایش شعار نمی‌داد و از منطق مستدل و فلسفه مدون برای اثبات سخنانش بهره می‌جست و هر کسی در زمان صحبت او حق اظهار نظر و مخالفت با نظراتش را داشت. در نهایت حکومت وقت دستور داد تا سقراط را بکشند. افلاطون می‌گوید در محکمه ۲۸۱ نفر او را مقصیر خواندند و ۲۷۵ نفر بی‌تقصیر و او به خاطر ۶ رای کشته شد. او به راحتی جام شوکران را در دست گرفت و آن را نوشید. چند قدم راه رفت و بعد روی تخت دراز کشید و سپس به آرامی جان سپرد.

او به یونانیان گفت: من پیر هستم و از مرگ هراسی ندارم ولی کاری که شما کردید موجب خواهد شد در تاریخ از شما به بدی یاد شود و من این را به ملت خود

نمی‌پسندم. اگر عقل و درایت به کار می‌بردید تا چند وقت دیگر به مرگ طبیعی از جهان می‌رفتم و این بدنامی دامن شما را نمی‌گرفت.

با هم بیندیشیم

شغالی از خانه پیرزنی مرغی دزدید. پیرزن در عقب او نفرین‌کنان فریاد می‌کرد: ای وای، مرغ دومنی مرا شفال برد. شفال از این مبالغه سخت در غصب شد و از غایت تعجب و غصب به پیرزن دشنام داد. در آن میان روباهی به شفال رسید و گفت: چرا اینقدر برافروخته‌ای؟ گفت: ببین این پیرزن چقدر دروغ می‌گوید و بی‌انصاف است. مرغی را که یک چارک هم نمی‌شود، دومن می‌خواند. روباه گفت: بده ببینم چقدر سنگین است. وقتی مرغ را گرفت پا به فرار نهاد و گفت: به پیرزن بگو مرغ را به پای من چهار من حساب کند.

«از یادداشت‌های علامه قزوینی»



ملانصرالدین در حال گفتگو با یکی از دوستانش بود:

- پس ملا، هرگز به ازدواج فکر نکردی؟

ملا پاسخ داد:

- چرا یکبار به این فکر افتادم. در دوران جوانی‌ام، تصمیم گرفتم تا نمونه یک زن کامل را پیدا کنم به همین خاطر صحراءها و بیابانها را پشت سر گذاشتم و به شهر دمشق رسیدم و با زنی آشنا شدم که بینهایت روحانی مسلک و زیبا بود؛ اما چیزی راجع به مسائل این دنیا نمی‌دانست. به سفر خود ادامه داده و به اصفهان رفتم. با زنی آشنا شدم که قلمرو دنیای ماده و روح را می‌شناخت، اما زیبا نبود. در اینصورت تصمیم گرفتم تا به شهر قاهره بروم و در آنجا بود که با دختر جوان بسیار زیبا و مذهبی و آشنای با حقایق این جهان مادی نیز آشنا شدم.

- پس چرا با او ازدواج نکردی؟

- آه، ای دوست من! بدختانه او نیز به دنبال یک مرد کامل می‌گشت.



ازدواج



قایقی را تصور نماید که دو نفر پاروزن داشته باشد. اگر پارو را متعقاً حرکت نمایند، قایق به سهولت در رومی امواج به راه می‌افتد. اگر با هم متعقاً نباشند، تلاطم آب قایق را لرزان و حتی غرق ممکن کند. فرتند عزیزم این قایق، ازدواج و پاروزنان آن زن و شوهرید که در سطح دریایی زندگی سیاحست نمایند. اگر با یکدیگر موافق شوند، موازن را نگم کرده و به انواع بدیختی تصادف کنند. لرمی

ازدواج .

زنashویی، بهترین شیوه بخشیدن، و باز بخشیدن است. با این وجود، هرگز نمی‌توانیم فراموش کنیم که انسانها همواره از هم جدا هستند.

دوره پیش از زنashویی، دوره معجزه آسایی است که در آن به محبوب خود نزدیک می‌شویم، صحبت می‌کنیم، و آنچه را که به ما اجازه شادی و خوشبختی می‌دهد، می‌آموزیم، و در می‌یابیم چه باید کرد تا این خوشبختی هرگز غروب نکند.

نمی‌توانیم اجازه دهیم که گذر ستمگرانه بامداد، نیمروز، عصر و شب، به این افسون پایان دهد. برای این که شور و عشق اولیه زنده بماند، بخشی از اوقات هر کسی باید فقط به خود او تعلق داشته باشد. هیچ کدام از ما، آن قدر خردمند نیست که بتواند تصمیمی متداخل در زندگی دیگری بگیرد. کافی است فقط به یک قانون توجه شود - صداقت- و همه چیز دقیقاً همچون یک رویا خواهد بود.

«نامه‌های خلیل جبران به ماری هسکل»

گلچینی از باغ معرفت

- با ازدواج کردن فرشته دست چپ را بیکار می‌کنی، چون وقتی متاهل شدی هیچ راهی، ولو خودکشی، برایت باقی نمی‌ماند، فقط باید سر به راه باشی! «ر. ل. استیونسون»
- متاهل ماندن دارای منافع دراز مدت است. مگر نه اینکه بابت ازدواج ناموفق همدردی بسیار بیشتری از دوستان و آشنایانتان را کسب می‌کنید تا برای طلاق موفق! «پی. جی. اورورک»
- شوهر بودن یک شغل تمام وقت است. برای همین بسیاری از شوهران شکست می‌خورند چون نمی‌توانند تمام هم و غم خود را صرف این کار کنند. «آرنولد بنت»
- آه، بله، موتسرارت ازدواج موفقی داشت، اما زنش نه! «ویکتور برج»
- مفهوم خوشبختی واقعی را نفهمیدم تا ازدواج کردم... و آن وقت دیگر خیلی دیر شده بود. «ماکسن کافمن»
- سعادتمدانه‌ترین ازدواجی که در خیال من می‌گنجد، ازدواج مردی است ناشنوا با زنی نابینا! «ساموئل تیلور کالریچ»
- مرد عاشق تا ازدواج نکرده، ناتمام است. وقتی ازدواج کرد، کارش تمام می‌شود! «زازا گابور»

- یک توصیه به کسانی که می‌خواهند ازدواج کنند: نکنید!
- ازدواج اسم نیست، قید است!
- همه ازدواجها شادی می‌بخشد، اما اشکال در زندگی مشترک بعد از آن است!
- می‌پرسید ازدواج چطور مرد را تلف می‌کند، درست مثل سیگار ناالمید کننده است، البته با هزینهٔ بسیار سنگین‌تر.
- بدترین راه حفظ یک ازدواج، محروم کردن دیگری از آزادی‌هایش می‌باشد. «پانولوکوئیلو»
- پیش از ازدواج چشمها را خوب باز کنید و بعد از آن کمی آنها را روی هم بگذارید.
- فرانکلین «فرانکلین»
- ازدواج مثل مغز بادام است تا نخورده‌ای نمی‌دانی تلخ است یا شیرین.
- ازدواج کتابی است که فصل اول آن به نظم است و بقیهٔ فصول به نثر. «پورلی نیکولاسر»
- ازدواج مثل شهر محاصره شده است کسانی که داخل شهرند سعی می‌کنند از آن خارج و آنها که خارج هستند کوشش دارند که داخل شوند.
- با زنی ازدواج کنید که اگر مرد می‌بود، بهترین دوست شما می‌شد.
- با شوهر خود نیز مثل یک کتاب رفتار کنید، فصلهای خسته کننده آن را اصلاً نخوانید.
- سونی اسمرارت «سونی اسمرارت»
- سختیها و ناراحتی‌ها بهترین وسیلهٔ آزمایش زندگی زناشویی است، زیرا رنج و محنت، اخلاق حقیقی زن و مرد را آشکار می‌سازد.
- مرد با ازدواج، خط روی گذشته می‌کشد ولی زن با ازدواج، باید خط روی آیندهٔ خود بکشد.
- در مقایسه با ازدواج، تولد یافتن بسی ناچیزتر، و مرگ حادثه‌ای کوچک است.
- دوروثی دیکس «دوروثی دیکس»
- ازدواج مثل بازار رفتن است تا پول و احتیاج و اراده نداری بازار نرو.
- ازدواج تنها زنجیری است که همگان به رضا و رغبت آن را به دست و پای خود می‌بندند.
- فرانسو موریاک «فرانسو موریاک»
- زن و شوهر باید سعی کنند شکایت‌هایشان را به درخواست تبدیل کنند. «کلارک وارن»
- برای اجتناب از بحران می‌توانید از سیاست سکوت استفاده کنید.
- سوزان کوئیلیام «سوزان کوئیلیام»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ﴿ ازدواج زودش اشتباه بزرگی و دیرش اشتباه بزرگتری است.
«مثل فرانسوی»
- ﴿ در انتخاب زن همیشه یک پله از خود پائینتر را در نظر بگیرید و در انتخاب دوست یک پله بالاتر.
«مثل چینی»
- ﴿ اگر زنی خواست که تو به خاطر پولت داماد شوی، عروسی کن و پولت را از او دور نگهدار.
«مثل ترکی»
- ﴿ تاک را از خاک خوب، و دختر را از مادر خوب و اصیل انتخاب کن.
«مثل چینی»
- ﴿ در موقع خرید پارچه، حاشیه آن را خوب نگاه کن و در موقع ازدواج، درباره مادر عروس تحقیق کن.
«مثل ترکی»
- ﴿ دوام زناشویی، یک قسمتش، روی محبت است و ۹ قسمت دیگر، گذشت از خط.
«مثل اسکاتلندي»
- ﴿ با قرض اگر داماد شدی، با خنده خدا حافظی کن.
«مثل آلمانی»
- ﴿ زنی سعادتمند است که مطیع شوهر باشد.
«مثل یونانی»
- ﴿ هنگام ازدواج، بیشتر با گوشهايت مشورت کن تا با چشمهايت.
«مثل آلمانی»
- ﴿ زن عاقل با داماد بیپول خوب میسازد.
«مثل ایتالیایی»
- ﴿ عروسی که به خاطر پول به خانه‌ات آمد، بالاخره پول تو را از خانه بیرون می‌کند.
«مثل آلمانی»



دلدار مرا گفت چرا غمگینی؟
غمگین کدام دلبـر شیرینی؟
بر جستم و آینـه به دستش دادم
گفـتم که در آینـه که را میـبینی؟
«حافظ»



چو نیمه است تنها زن ار چه نکوست
دگـر نیمه اـش سـایـه شـوـی اوـست



در ازدواج هر کدام از طرفین باید همدیگر را تشویق کنند نه اینکه از هم انتقاد کنند، همدیگر را بپیشند نه اینکه دردها و ناراحتی‌ها را جمع کنند و بهتر است همدیگر را کمک کنند تا اینکه بخواهند یکدیگر را عوض کنند.

In marriage each partner should be an encourager rather than a critic, a forgiver rather than a collector of hurts, an enabler rather than a reformer.

"H. N. Wright & G. J. Oliver"

ازدواج موفق نیست وقتی که یک زوج عالی به هم می‌پیوندد، وقتی است که یک زوج ناقص یاد می‌گیرند از تفاوت‌هایشان لذت ببرند.

A great marriage is not when the perfect couple come together, it is when an imperfect couple learns to enjoy their differences.

"Dave Meurer"



یک باستان‌شناس بهترین شوهری است که هر زن می‌تواند داشته باشد. هر چه زن پیرتر می‌شود، شوهرش علاقه بیشتری به او نشان می‌دهد.

An archaeologist is the best husband any woman can have, the older she gets, the more interested he is in her. "Agatha Christy"



زنان با مردان ازدواج می‌کنند به امید آنکه عوض شوند، مردان با زنان ازدواج می‌کنند به این امید که آنها عوض نشوند. پس از مدتی هر دو ناامید می‌شوند.

Women marry men hoping they will change, men marry women hoping they will not, so each is inevitably disappointed.

"Albert Einstein"



مردان چون خسته شده‌اند ازدواج می‌کنند و زنان به خاطر اینکه کنجکاو هستند ازدواج می‌کنند.

Men marry because they are tired, women because they are curious. "Oscar Wilde"



برای اینکه با یک مرد خوشبخت شوید، باید او را بطور کامل درک کرده و بشناسید ولی کم دوستی داشته باشید. برای اینکه با یک زن خوشبخت شوید، باید به او عشق زیادی بورزید و هیچ وقت سعی نکنید او را بشناسید.

To be happy with a man you must understand him a lot and love him a little. To be happy with a woman you must love her a lot and not try to understand her at all. "Helen Rowland"

جاوداها

یکی از بلایایی که نسل انسانی را در خطر انقراض قرار داد، بیماری آبله بود. پژوهشی انگلیسی به نام ادوارد جنر متوجه شد که حتی کسانی که یک بار به طور ضعیف و خفیف آبله گاوی گرفته‌اند، دیگر آبله نمی‌گیرند.

ادوارد ویروس ضعیف شده آبله گاوی را بر روی خودش آزمایش کرد و پس از آن شروع به تزریق واکسن خود ساخته به افراد دیگر کرد. او در این راه زحمات زیادی کشید، زیرا مردم از آلوده شدن توسط بیماری می‌ترسیدند. به هر حال او از سال ۱۷۹۶ واکسیناسیون را شروع کرد و کودکان را علیه بیماری آبله واکسینه نمود. اما راهی که او شروع کرد یک قرن بعد و در سال ۱۹۷۰ میلادی پاسخ داد و بیماری آبله به طور کامل از سطح زمین ریشه‌کن شد.

با هم بیندیشیم

کچلی بود که دستش می‌انداختند و می‌گفتند تو باید زن کچل بگیری. روزی کچل جوش آورد و به قصر حاکم رفت تا شکایت کند. چون از در وارد شد، سربازان او را گرفتند و به زور برداشتند و روی تخت شاه نشاندند و گفتند باید با دختر شاه ازدواج کنی. خلاصه کچل هاج و واج مانده بود که دید دختر را آورده و دختر با گریه زنِ مرد کچل شد. کچل نزد حاکم رفت و گفت حالا که داماد شما شده‌ام می‌گویید چه شده است؟ حاکم گفت: بابا این دختر احمق من از این حرفاها روشنفکری می‌زنند و گدا پسند شده، اما امان از این چارچی‌های خارجی که بوقهای نامربوط می‌زنند. ما با هم بحثمان شد و او گفت: حالا که اینطور شده با اولین کچلی که از این در وارد شود ازدواج می‌کنم. من هم عصبانی شدم و چون دیدم تو از درآمدی گفتم حقش را کف دستش بگذارم. حالا ببینم، حقه‌بازی و دزدی بلدی یا اینکه من مملکتم را به دست یک کچل بی‌دست و پا سپرده‌ام؟ «فرزان انگار»

پایان

قایمی چنان قوی باش که هیچ عاملی آرامش فکر تو را برم نندا
درباره سلامتی، شادمانی و خوشبختی خن بگو. محسن و مزایای
دوستانت را به آنان کوشند کن در هر چیز جنبه روشن آن را
پسند بیشه درباره بہترین پیشنهادها فکر کن. از موظفیت
دیگران همان قدر خوشحال باش که از موظفیت خود خشنود
می شوی به اعتبا هات گذشته فکر کن اما از آنها درس بگیر.

کریستین لارسون

* بجای اینکه به تاریکی لغت بفرستید، برخیزید و شمعی روشن کنید. «کنفوسیوس» *

پایانی

در زمان‌های خیلی دور، به فرزندان پادشاهان در هنگام تولد دوازده هدیه ویژه اعطا می‌شد. دوازده زن خردمند از دربار شاه، سریعاً به سوی قصری که شاهزاده جدید متولد شده بود، می‌شتابفتند و هر مادر خوانده، هدیه‌ای شکوهمند به نوزاد تقدیم می‌کرد. با گذشت زمان، زنان خردمند به این نتیجه رسیدند که آن دوازده هدیه، به تمامی کودکان در هر زمان و هر مکانی تعلق دارد. آنها دوست داشتند که این هدایا را به همه کودکان ببخشند اما قوانین چنین اجازه‌ای نمی‌داد، و لیکن پیش گویی می‌کردند که روزی همه بچه‌های جهان این حقیقت را درباره میراث ارزشمند خویش خواهند فهمید و زمانی که آن اتفاق رخ دهد، معجزه‌ای در حکمرانی کره زمین به وقوع خواهد پیوست. آن روز، نزدیک است. در لحظه شگرفی که به دنیا می‌آید، از همان زمان که اولین نفس را تجربه می‌کنید، جشن بزرگی در آسمان بر پا می‌شود و دوازده هدیه با شکوه به شما اعطا می‌گردد.

- اولین هدیه، قدرت است. هرگاه به آن نیاز داشتی، آن را به یاد آور.

- دومین هدیه، زیبایی است. شاید رفتارهایت عمق آن را منعکس سازند.

- سومین هدیه، شجاعت است. شاید گفتار و رفتارت توام با اطمینان باشد واز شجاعت برای ادامه مسیرت استفاده کنی.

- چهارمین هدیه، حسن همدردی است. شاید با خود و دیگران مهربان باشی. شاید اشتباهات خود و دیگران را ببخشی و عفو کنی.

- پنجمین هدیه، امید است. از میان هر فصل و گذرگاه، شاید به لطف زندگی اعتماد کنی.

- ششمین هدیه، شادی است. این هدیه می‌تواند قلب را بگشاید و با نور لبریز سازد.

- هفتمین هدیه، استعداد است. شاید توانایی‌های ویژه خود را کشف کنی و آنها را به سوی دنیای بهتری رهنمون سازی.

- هشتمین هدیه، قدرت تخیل است. شاید این موهبت، تصورات و رویاهایت را تغذیه کند.

- نهمین هدیه، تحسین و تکریم است. شاید از شگفتی وجود خودت و معجزه آفرینش قدردانی کنی.

- دهمین هدیه، عقل و خرد است. خردمندی به همراه دانش، تو را به سوی درک و فهم سوق می‌دهد. شاید کلام آرام را بشنوی.

- یازدهمین هدیه، عشق است. این موهبت زمانی رشد و توسعه خواهد یافت که آن را به دیگران نیز هدیه دهی.

- دوازدهمین هدیه، ایمان و اعتقاد است. شاید باور داشته باشی.
اینک دوازده هدیه تولد را شناختی. از آنها به خوبی استفاده کرده و خود واقعیات را کشف کن. این هدایای با ارزش را در دیگران ببین و آماده معجزه‌ای باش که طبق پیش‌بینی آن زنان خردمند به وقوع خواهد پیوست.

گلچینی از باغ معرفت

- در نزد خدا کافر خوش رو عزیزتر از مؤمن تروش رو است.
«معصوم (ع)»
- هرگز نمی‌توان با آدم‌های حقیر، کارهای بزرگی انجام داد.
«سیلارون»
- خردمند کسی است که آنچه را نمی‌تواند تغییر دهد، بپذیرد.
«لرمود بترا»
- اگر چه دنیا پر از رنج است ولی پر از راههای غلبه بر آنها نیز هست.
«هلن کلر»
- چهار روش برای اتلاف وقت وجود دارد: کار نکردن، کم کار کردن، بدکار کردن و کار بیهوده کردن
«آبد دولاروش»
- چه دلنشیں و پر معناست هدیه کردن آمیزه‌ای از «سکوت و تبسی» بر ناملایمات زندگی.
«امرسون»
- در قلب خود بنویسید امروز بهترین روز سال است.
«حضرت علی (ع)»
- شک و گمان را ملاک قضاؤت و عدالت قرار ندهید.
«حضرت علی (ع)»
- مردمان ترسو و بی‌همت از خوف ذلت و سختی همیشه در خواری و ذلت زندگی می‌کنند.
«معصوم (ع)»
- دعای مظلوم مستجاب گردد، گرچه کافر باشد.
«من دوبار از راه زندگی نمی‌گذرم. پس هر سعادتی و هر خیر و کمکی که باید به ابناء نوع خود برسانم در همین ایام محدود عمر است، نباید هیچ‌چیز مرا از انجام این تکلیف باز دارد، زیرا عمر دوباره به کسی داده نشده است.
«دبیل کارنگی»

- با نادان تواضع کردن همچنان است که حنظل را آب دادن. چندان که آب بیشتر یابد، بار تلخ‌تر دهد.
- بی‌وفایی قابل بخشش است ولی هرگز فراموش نمی‌شود.
- پروردگارا! ما را با رحم بی‌پایان و با عشق بی‌پایان خود ببخش.
- بهتر است ثروتمند زندگی کنیم، تا اینکه ثروتمند بمیریم.
- بدترین فرمانروایان و حکومتیان کسی است که بیگناه از او بترسد. «حضرت علی (ع)»
- به هرکسی که نیازمند است کمک کنید، هر چند مسلمان نباشد. خدا کمک کردن به هر انسانی را دوست دارد. «امام صادق (ع)»
- آنان که به من بدی کردند مرا هوشیار کردند. آنان که از من انتقاد کردند به من راه و رسم زندگی آموختند. آنان که به من بی‌اعتنایی کردند به من صبر و تحمل آموختند. آنان که به من خوبی کردند به من مهر و وفا و دوستی آموختند. «حضرت علی (ع)»
- ایمانی که با یک وسوسه و زمزمه ضعیف شود، سراب است.
- انسان، بودن نیست، شدن است.
- اگر عموم افراد بشر یک به یک به آنچه مرتکب شده‌اند اعتراف کنند، بی‌گناهی باقی نمی‌ماند که گناهکاران را مجازات نماید.
- در داستان قلعه حیوانات آقای اورول، در جائی نتیجه گرفته می‌شه که همه حیوانات با هم مساوی هستند ولی بعضی مساوی ترند.
- در دنیا هیچ چیز صدرصد معیوب و غیر سودمند وجود ندارد. حتی یک ساعت از کار افتاده هم می‌تواند دوبار در روز وقت دقیق را نشان بدهد.
- به همه کس عشق بورز، به تعداد کمی اعتماد کن و به هیچ کس بدی مکن. «شکسپیر»
- قبل از ازدواج درباره تربیت فرزندان شش نظریه داشتم. حالا صاحب شش فرزند هستم ولی هیچ نظریه‌ای ندارم.
- مطمئن‌ترین راه خودکشی یک مدیر، نیاموختن این مطلب است چگونه، در چه زمانی و به چه کسی مسئولیتی را واگذار کند.
- حجب و حیانه تنها آرایش است، بلکه نگهبان فضیلت است.
- مرد بزرگ دیر و عده و زود انجام می‌دهد.
- مرد بزرگ به خود سخت می‌گیرد، مرد کوچک به دیگران.

● در لذتی که آمیخته به قباحت بود خوشحال نباشید و تفکر نمایید که لذت نمی‌ماند، بلکه قباحت می‌ماند.
«سقراط»

● بهترین میراثی که پدران برای فرزندان خود می‌گذراند، تربیت خوب است.

● کسی شایسته آزادی است که هر روز بتواند به هوشهای خود چیره شود.
«گوته»

● در هر آموزشگاهی را که باز کنید در زندانی را بسته‌اید.
«ویکتور هوگو»

● درک مشکل همواره مساوی با حل آن نیست. اما اگر مشکلی را خوب درک نکنیم هرگز راه حلی برای آن پیدا نمی‌شود.
«بایار داسوپ»

● خودمان گنجی هستیم که می‌جوییم.
«لوییز هی»

● تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض قرار داد.
«اصل ۲۳ قانون اساسی»

● بسیاری از مردم تمام عمر خود را در جزیره‌ای خیالی به نام «یک روز دست به کار خواهم شد» می‌گذرانند.
«دنیس ویتلی»

● با شکوه‌تر از لبخند مادر به روی فرزندش در دنیا چیزی نیست.
«واگنر»

● برای کسی که شگفت زده خود نیست معجزه‌ای وجود ندارد.
«اشتباخ»

● کسانی که نمی‌دانند چگونه با نگرانی بجنگند، جوانمرگ می‌شوند.
«آلکسیس کارل»

● قطعه سنگ درشتی که مانع راه اشخاص ضعیف است، برای صاحبان اراده قوی به منزله پله‌ای است که آنها را به طرف ترقی و تعالی سوق می‌دهد.
«گوته»

● تنها چیزی که خداوند از بشر می‌خواهد، یک قلب آرام است.
«شکسپیر»

● مراقب باش:

مراقب گفتارت باش، آنها به رفتار تبدیل می‌شوند؛

مراقب رفتارت باش، آنها به کردار تبدیل می‌شوند؛

مراقب کردارت باش، آنها به عادت تبدیل می‌شوند؛

مراقب عادت باش، آنها به شخصیت تبدیل می‌شوند.

● زمانی که راهی را شروع می‌کنی همواره به پایان آن بیاندیش و زمانی که آن را به پایان رساندی نقطه آغاز را فراموش مکن. یادت باشد که از صفر آمدی و یادت بماند که به صد «فرزان انگار» می‌رسی.

- مراجعه مردم به نزد شما برای رفع مشکلاتشان را نعمتی از جانب خدا بدانید و ملول نشود.
- خم می‌شوم ولی خرد نمی‌شوم.
«زان دولافونتن»
- استعداد بزرگ بدون وجود اراده بزرگ وجود ندارد.
«بالزاک»
- دنیا آنقدر وسیع است که برای همه مخلوقات جایی و رزقی هست بجای آنکه جای کسی را بگیرید تلاش کنید جای واقعی خود را بباید.
«چارلی چاپلین»
- مشکلات اجتماعی زمانی حل خواهند شد که منظر دیگری ننشینیم و هر یک وظایف خود را به نحو احسن انجام دهیم.
- سنگ‌های درشت را سنگ‌های ریز پا بر جا نگه می‌دارند.
«حضرت علی (ع)»
- هرگز به احساساتی که در اولین بروخورد از کسی پیدا می‌کنید، نسنجیده اعتماد نکنید.
«آناتول فرانس»
- هر کس دنیا را بشناسد نه به موفقیت و رفاه خرسند گردد و نه از بلا و گرفتاری غمگین شود.
«حضرت علی (ع)»
- عدالت نه به همه یکسان دادن است بلکه به اندازه لیاقت و شایستگی دادن است. «س»
- عادت، دستان ما را هوشمندتر و هوش ما را بی دست و پا تر می‌سازد!
- برای نور افسانی فقط دو راه وجود دارد یا نور باش. یا آیینه‌ای که نور را می‌تاباند.
- میلیون‌ها نفر گفتند: سبب به زمین افتاد. اما نیوتن تنها کسی بود که پرسید: «چرا؟!»
- ایرانیان از دروغ و فریب و ناسپاسی می‌پرهیزنند و از این روست که یونانیان با دیده حرمت و حیرت و احترام به آنان می‌نگرند.
«گزنهون»
- ایرانیان دارای وجودی پاک و اخلاقی نیکو هستند.
«سقراط»
- ایرانیان در هر کس که صفات نیک می‌یافتنند، به دیده بزرگی و احترام به او می‌نگریستند. هر چند که آن خوی در یکی از دشمنان آنان ظاهر می‌شد.
«هرودت»

آشنایی با فرهنگ ملل

- ✖ خانه خود را برای ترساندن موش آتش مزن.
«مثل فرانسوی»
- ✖ وظیفه از پر سیکتر و از کوه سنگین تر است.
«مثل ژاپنی»

﴿ همسایهات را دوست بدار اما دیوار ما بین خودتان را از بین نبر . «مثل آلمانی »

﴿ افتادن در گل و لای ننگ نیست، ننگ و عار در این است که در همانجا بمانی . «مثل آلمانی »

﴿ کسی که به تو تملق می گوید، یا سرтан کلاه گذاشته و یا امیدوار است که کلاه بگذارد . «مثل یونانی »

﴿ در کنار سیب گندیده، سیب سالم هم می گندد . «مثل روسی »

﴿ قانون ملت نمی سازد، ملت قانون می سازد . «مثل انگلیسی »

﴿ چه بسیار افرادی که بخاطر یک تکه استخوان خود را به سگ تبدیل می کنند . «مثل سوئدی »

﴿ جوانمرد برای نام خود می میرد و ناجوانمرد برای نان . «مثل ایرانی »

﴿ از درخت سکوت میوه‌ی آرامش آویزان است . «مثل عربی »



غوغای درون و تاب دوری تا کی؟ برگیر چراغ عقل، کوری تا کی? «شکوه سپهزاد»	ای دل، تو و این سنگ صبوری تا کی؟ صد جرعه از این شراب غفلت خورده
--	--



وین عالم پرفتنه و پرشور ببین روحای چومه، در دهن مور ببین «خیام»	ای دیده اگر کورنهای، گور ببین شاهان و سران و سروان، زیر گلنده
---	--



ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید خانه خویش محال است که آباد کنید «محمد تقی بهار»	جور بیداد کند عمر جوانان کوتاه گر شود از جور شما خانه موری ویران
--	---



به زانکه طفیل خوان ناکس بودن کالوده به پالوده هر خس بودن «خیام»	قانع به یک استخوان چو کرکس بودن با نان جوین خویش حقا که به است
---	---



ور بر دگری نکته نگیری مردی
گر دست فتاده‌ای بگیری مردی
پوریای ولی «

گر بر نفس خود امیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن



که باریک بینند اهل نظر
چو پُر شد ز زنجیر محکمتر است
«حافظ»

نظر کن بر این موی باریک سر
چو تنهاست از رشته‌ای کمتر است



کلبة احزان شود روزی گلستان غم مخور
وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
میع راهی نیست کان را نیست پایان، غم مخور
«حافظ»

یوسف کم کشته باز آید به گنعان غم مخور
ای دل خمدیده حالت پنه شود، دل بد مکن
که چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس عیبد



چنان نماند و چنین هم نخواهد ماند
که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند
«حافظ»

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
زمهریانی جانان طمع ببر حافظ



With money you can buy à house, but not a home. With money you can buy a clock, but not time. With money you can buy a bed, but not sleep. With money you can buy a book, but not knowledge. With money you can buy a position, but not respect. With money you can buy blood, but not life. Send this to your friends to bring luck to them; do not send money, because with money, you can not buy luck.

جاوداها

چارلز دیکنز، داستان سرای توانمند انگلیسی، یکی از محدود نویسنده‌گانی است که نوشته‌هایش موجب انقلابی در زمینه وضع نابهنجار کودکان خیابانی شد. وی که دوران کودکی سختی را گذرانده بود در دوران جوانی و میانسالی به نویسنده‌گی روی آورد و آثار زیبا و ارزشمندی را از خود به جای گذارد. الیور تویست از معروف‌ترین کتابهای او درباره کودکان بی‌سرپرست و خیابانی است.

گاهی گم شده در تاریکی است!

افسانه‌های قدیمی وجود دارد که شخصی کلید منزل خود را مقابل در خانه گم کرد، ولی درون کوچه به دنبال کلید می‌گشت وقتی دلیل این کار را از او پرسیدند، دلیل این کارش را روشن بودن کوچه و تاریکی در منزل عنوان کرد. این افسانه شاهد این است که ما در بسیاری از موارد بر روی آشناترین و ساده‌ترین راه حل‌ها پافشاری و اصرار می‌کنیم، در حالی که ممکن است کلید حل مشکل در کوچه روشن نباشد بلکه در خفا و تاریکی باشد. این را باید به خاطر سپرده. اگر راه حل آن قدر ساده باشد که همگان بتوانند به آن دست یابند، پس چرا و چگونه است که تاکنون حل نشده و به قوت خود باقی است.



یہ مرد از بچگی ببین چی می کشے !!!!

- دوره کودکی :
 - گریه نکن
 - شیطونی نکن
 - دست تو دماغت نکن
 - تو شلوارت پی پی نکن
 - مامانت رو اذیت نکن
 - روی دیوار نقاشی نکن
 - انگشتت رو تو پریز برق نکن
 - دمپایی بابات رو پات نکن
 - به خورشید نگاه نکن
 - شبها تو جات جیش نکن
 - تو کمد مامان فضولی نکن
 - با اون پسر بی تربیته بازی نکن
 - اسباب بازی ها رو تو دهنت نکن
 - دماغت رو تو لوله جارو برقی نکن
 - ترقه بازی نکن
 - ترقه بازی نکن
 - آثاری بازی نکن
 - تو کلاس پچ پچ نکن
 - تو راهرو سر و صدا نکن
 - گچ رو پرت نکن
 - تخته سیاه رو خطخطی نکن
 - دست تو کیف بغل دستیت نکن
 - بافلانی «دکتر بازی» نکن
 - حیاط مدرسه رو کثیف نکن
 - تخته پاک کن رو خیس نکن
 - به دخترهای مدرسه بغلی نگاه نکن
 - مدادت رو تو دهنت نکن
 - ورقهای دفترت رو پاره نکن
 - پات رو تو جامیزی نکن
 - موقع رفتن به مدرسه دیر نکن

۵- دوره دانشگاه:

- رشته‌ای رو که دوست داری انتخاب نکن
- ۲۴ ساعته چت نکن
- سر کلاس درس غیبت نکن
- خیابون‌ها رو متر نکن
- تو سیاست دخالت نکن
- شب برای شام دیر نکن
- با مأمور پلیس کل کل نکن
- چراغ قرمز رو عشقی رد نکن
- موبایلت رو Reject نکن
- آستین کوتاه تن نکن
- همه رو دودره نکن

۶- دوره سربازی:

- موهات رو بلند نکن
- روت رو زیاد نکن
- از اوامر سرپیچی نکن
- فرار نکن
- با اسلحه شوخی نکن
- غیبت نکن
- به آینده فکر نکن
- درگیری ایجاد نکن
- به فرمانده بی احترامی نکن
- غیر از خدمت به هیچ چیز دیگری فکر نکن
- با رئیس عقیدتی جر و بحث نکن
- اعتراض نکن
- با فلانی نامه‌نگاری نکن
- از تلف شدن وقت ناله نکن

- SEGA بازی نکن
- جاهای بدبدب فیلمها رو نگاه نکن
- موقع برگشتن از مدرسه دیر نکن
- تو کوچه فوتبال بازی نکن
- دست تو جیب بابات نکن
- با مامانت کل کل نکن
- تو کلاس صحبت نکن
- بعد از ظهر سر و صدا نکن
- با فلانی منج بازی نکن
- اتفاق رو شلوغ نکن
- روی میز بابات کتابهات رو ولو نکن
- عکس بد تماشا نکن
- با بچه‌های بی ادب رفت و آمد نکن
- جر و بحث نکن

۴- دوره دبیرستان:

- با کامپیوتر بازی نکن
- تو حموم معطل نکن
- تقلب نکن
- با دوستات موتورسواری نکن
- عصرها دیر نکن
- با فلانی صحبت نکن
- با بابات دعوا نکن
- تو کلاس معلمتون رو مسخره نکن
- مردم‌آزاری نکن
- نصف شب سر و صدا نکن
- فیلم بد نگاه نکن
- وقت رو با مجله تلف نکن
- چشم‌چرونی نکن

- از آشپزخونه دزدی نکن
 - آزادی بچه رو محدود نکن
 - به حلال زاده بودن بچه شک نکن
 - از خواسته‌های بچه چشم‌پوشی نکن
 - از آشپزخونه دزدی نکن
 - با زنت شوختی نکن
 - زنت رو با فلانی مقایسه نکن
 - به زنت خیانت نکن
 - با دوستانت الواتی نکن
 - تو Orkut خودت رو مجرد معرفی نکن
 - به زنهای دیگه نگاه نکن
 - موبایلت رو قایم نکن
 - از عکس‌های قبل از ازدواجت نگهداری نکن
 - پولت رو خرج دوستات نکن
 - رفتار دوران مجردی رو تکرار نکن
 - غیر از زندگی مشترک به هیچ چیز فکر نکن
 - ریسک نکن
 - بدون اجازه زنت هیچ کاری نکن
 - بچه رو تنبیه نکن
 - به بچه بی توجهی نکن
 - بچه‌ت رو با بچه‌های دیگه مقایسه نکن
 - به بچه توهین نکن
 - بچه رو از بازی منع نکن
 - با بچه کل کل نکن
 - بچه رو محدود نکن
 - به مادر بچه بی توجهی نکن
- ۷- دوره متأهلی:**
- برای بچه‌هات مزاحمت ایجاد نکن
- نوه‌هات رو لوس نکن
- با پیرزن‌های دیگه معاشرت نکن
- به خاطرات فکر نکن
- پولت رو خرج نکن
- هوس جوونی نکن
- غیر از آخرت به هیچ چیز فکر نکن
- با زنت بی وفایی نکن
- از رفتن به خانه سالمندان احساس نارضایتی نکن
- لباس شاد تنت نکن
- به بیوه شدن فلانی توجه نکن
- تو وصیت‌نامه، هیچ‌کس رو فراموش نکن
- از گذشته ناله نکن
- به هر کی رسیدی، نصیحت نکن
- به آینده فکر نکن
- ۸- دوره پدر بودن:**
- حلا دیگه دوره نکن ، نکن تموم شد!
- حلا هر کاری دلت می‌خواهد بکن..... ، ،
- ، اما با روح فلانی کاری نکن.
- ۹- دوره پیری:**
- برای بچه‌هات مزاحمت ایجاد نکن
- نوه‌هات رو لوس نکن
- با پیرزن‌های دیگه معاشرت نکن
- به خاطرات فکر نکن
- پولت رو خرج نکن
- هوس جوونی نکن
- غیر از آخرت به هیچ چیز فکر نکن
- با زنت بی وفایی نکن
- از رفتن به خانه سالمندان احساس نارضایتی نکن
- لباس شاد تنت نکن
- به بیوه شدن فلانی توجه نکن
- تو وصیت‌نامه، هیچ‌کس رو فراموش نکن
- از گذشته ناله نکن
- به هر کی رسیدی، نصیحت نکن
- به آینده فکر نکن
- ۱۰- دوره پس از مرگ !**



کار کارشناسی شده

باید قانون باشد، قانون باید رعایت بشه، از طریق قانون باید اصلاحات انجام بشه.

قانون میگه: پاچه نه گشاد باشه نه تنگ، بلکه مناسب باشه! کار کارشناسی روش شده.

خوب رعایت کن! به خودت احترام بگذار! به مجلس احترام بگذار. چطور شد وقت انتخابات که میشه ۹۸ درصد میرید توی صف و به نماینده خودت رای میدهی اما اونوقت که این نماینده با کلی زحمت ابعاد مناسب پاچه را تعیین میکنه قبول نداری!

وقتی پلیس تلفن همراه میگذاره سر چهار راه، قبول نداری!

وقتی میگه اگه پسری (دختری) با هم دانشگاهی دخترت (پسرت) علی تو خیابون نگرد قبول نداری! خوب برو یک جای، این را من نمیگم که حالیم نیست. این را نماینده تو میگه.

بیخود که حقوق نمیگیره، باید راهنمائی کنه. با کی بری با کی باشی. عکس چه کسی را داشته باشی. شماره تلفن کی پیشت باشه. چی بپوشی. چی بخوری. کی بخندی، چطوری بخندی. حرکات که نگو.....

از این همه که به فکر شما هاست من هم با همه بعد از پنجاه سالگی، دهنم آب افتاد.

حالا یکی به من جواب بدنه:

چطور شد برآتون امنیت ایجاد میکنه قبول داری،
وقتی رفاه ایجاد میکنه قبول داری،
سطح کیفی و کمی دانشگاه را میبره بالا قبول داری،
وقتی اتوبوس میگذاره میری سوار میشی، وقتی اجازه میده که بیانی خیابون، میانی خوبه

وقتی قیمتها ثبیت میشه قبول داری، وقتی کار داری وقتی.....، وقتی خیلی کارای مثبت. اما تا کار رسید به اونجا که میخواهند جیبیت را بگردند اعتراض میکنی که حریم خصوصی است. تا «اس. ام. اس ها» رو کنترل میکنه بد میشه. تا به رنگ چشمات اعتراض میکنه، برخوردش غیر اصولیه، تا ...، تا تا و
میگه: این عکس کیه?
میگی: داداشم!

آخه عکس داداشت به چه دردت میخوره؟ قیافه اش هم که به تو نرفته. مگه از یک پدر و مادر نیستید؟ میشناسمتون همتون را میشناسم. حالا شد حریم خصوصی؟ حالا این قلچماق که عکسش رو قلب تو جا داره از من نماینده به تو محروم تره و خیرت را میخواهد؟



ماموریت برای وطنم

ای ملت من، این پادشاه سابق شما نبود که ماموریت برای وطنش را مینوشت بلکه من هم پادشاه حاضر و آماده شما هستم که ماموریت برای وطنم داشته ام و دارم و آنرا مینویسم تا بر رموز سلطنت واقف شوید. تازه برخلاف پادشاه قبلی خودم مینویسم نه شجاع الدین شفا. در این ماموریت جدید که در پیش است از سوی سندیکا به سفری تحقیقاتی تفریحاتی به فرنگ خواهم رفت تا مسائل فنی و تکنولوژی ماشین های جدید را بررسی کنم. در آینده نیز در صورتی که صلاح بدانم از این سفر خواهم نوشت. اما خاطره ای آموزنده از سفری که چندین سال پیش بنا بر وظیفه پیش آمد در همین حوزه فناوری تعریف میکنم، برای مارکوپولو های جوان دولتی و نیمه دولتی و خصوصی دولتی آموزنده است.

بنا بر اعتقادات در این سفر ما یک فروند آفتابه ملوکانه به همراه همراهان سلطنتی به دیار کفر بردیم و با چه مشقتی آنرا از دست پلیس‌های مرزی اجانب گذراندیم که خود حکایتی شگفت است. اما بشنو ای جوان که آن آفتابه که توسط پلیس بسیار مورد مذاقه قرار گرفت و جنس، شکل و حجم و طعم آن تحقیق شد چه عاقبت به خیر شد. چون به پاکی و نجسی خیلی اعتقاد دارم و همه این را میدانند این ابزار را با خود در هتل البته در خفا می داشتم و در هنگام استفاده از آبریز گاه (همان مبال به لسان عرب است) این ابزار به کار بود و پس از استفاده ابزار را در زیر تخت پنهان میکردم. اولین شب چنین کردم و فردا که پس از پایان کار روزانه به هتل آمدم دیدم که آفتابه پر از گل رز بر روی میز زیبائی خویش را به رخ هر بیننده ای میکشد و جلوه گری میکند. این کار هر روز تکرار شد هم استفاده از آفتابه و هم پنهان کردن و هم دسته گل که دانستم کار پیشخدمت مه پیکر است.

گذشت تا اینکه روز خداحافظی فرا رسید و آماده بازگشت به سرزمین پدری شدم و با کمال تعجب شاهد شدم که پیشخدمت هتل، آن دختر خانم زیبا روی سوالی کرد که: آقای فلاتی چرا این گلدان زیبا را هر شب زیر تخت خواب پنهان میکنید حیف نیست؟ با این طراحی بدیع شرقی؟

و من گفتم: پنهان میکردم تا امروز که برمیگردم آن را به تو حوری بهشت هدیه دهم به رسم یادگار و هدیه را با شعف و شادی قبول کرد. چرا که هدیه ما شرقی های سخاوتمند نازک خیال و لعبت شناس را، آن هم از سوی من در کسوت پادشاهی نمیتوان رد کرد.

فکر می‌کنم با این کار بخشی از رسالت فرهنگی خود را انجام داده‌ام.
تقصیر بند نیست، معمولاً ماموریت برای وطن اینجوری از آب در می‌آید.



هنوز می‌دوم...

گاهی برگی از یکی از درختها می‌افتد، به زمین می‌رسد، زرد. آنطرف جاده ریل انگار به گذشته می‌رود و حتی سریع‌تر از من. خود را برای قطاری هموار کرده برای تازاندن این اسب فلزی به آینده حتی خیلی بعد از الان من، سرنوشتی روی آن می‌رود، به کنار من رسیده هم مسیر با من است برایش دست تکان می‌دهم.

منو دید، منو دید، داره برام دست تکون می‌ده، چقدر آشناست!، یاد کودکی خودم افتادم ... دفعه اول بود که سوار قطار شده بودم. در سخون‌ترین بچه کلاس، مظلوم، ساکت. تو چشمای مامان نگاه کردم ...

- مامان، مامان

- صبرکن الان با هم می‌ریم، شش تا بلیط گرفته بودیم برای جفتمن؛ من و مامان. مامانم یه خانوم خوبی بود. دایی می‌گفت مامانت یه خانوم پاک و شریفه، فقط شغلش تو جامعه شناخته شده نیست بعد هم یه آبنبات گنده گرد داد دستم...

- مامان دلم درد گرفت، مامانم همیشه داشت آرایش می‌کرد، الانم داشت سایه‌ی خاکستری خوشنگی زیر چشمش می‌کشید. خیلی خوشگل شده بود. هر وقت خوشگل می‌شد دلم می‌خواست یه بوس محکم ازش بکنم. همونجوری که دایی هر وقت می‌دیدش می‌کرد ولی مامان دعوام می‌کرد.

- نکن بچه هرچی مالیدم پاک شد اه، الان می‌ریم دیگه.
من که ناراحت نمی‌شدم وای می‌ستادم یه کنار نگاهش می‌کردم.

- مامان، مامان

- اه رفتم دیگه چقدر نق می‌زنی
- نه مامان ببین آقا رو اون بیرون داره می‌دوه،
- داره برام دست تکون می‌ده، مامان ببینش، ببینش
- بیا بریم

- مامان صبر کن نگاه این آقاهه داره برام دست تکون می‌ده اگر بریم ناراحت می‌شه ها!
- ده بیا بریم! بازی در نیار! الان دستشوییت می‌ریزه.

- مامان ببین داره می‌دو طرف من، دستش رو برام دراز کرده
- بیا بریم مریض می‌شی ها!

مامان رو که برد ناراحت نشدم دلم براش سوخت. تقصیر روزگار بود، آرزوهاش رو به من داد، خودش رفت. چرا ریل قطار آسیب دیده بود، چرا دقیقاً موقع عبور این قطار؟ چرا قطار ما فقط واژگون شد؟ فقط اون چرا من نه؟... خوب اگر من هم با اون آقا هه که او مدد می‌رفتم آرزوهای مامانم چی می‌شد، اول که می‌دوید طرف ما او مدد و منو بغل کرد، ولی مامانم باهاش دعوا کرد. مامان گریه می‌کرد، تمام آرایش صورتش پایین او مدد بود، صورتش خیلی ناز شده بود، تا حالا اینقدر خوب نبوده؛ منو از بغلش در آورد، آقا دونده اونو برد...
حالا خودم مونده بودم و ریل قطار، خیابان هم، مسیر با ریل و درختان...

چشم که باز کردم، تو بیمارستان بودم. دو هفته‌ای موندم که بالاخره مرخص شدم. فرستادنم بهزیستی. هرچی پرسیدن جواب دادم؛ حتی اسم و نشانی تمام هتل‌هایی رو که توشون زندگی می‌کردیم هم دادم به غیر از این که اسم و مشخصات مادرم رو بدم. دلم نمی‌خواست بفهمند که آرزوهای یه مامان خوب با منه. شب دوم که تازه خودم رو شناختم، از خواب بیدار شدم. آرزوها را بغل کردم از سالن او مدد بیرون. رفتم طرف در، قفل بود. رفتم دفتر، خواب بود. کلیدها رو از کنار کشو برداشتیم، در رو باز کردم صدای بلندی کرد و باز شد. پشت سرم صدای فریاد شنیدم. دستی پشت یقه‌ام رو گرفت بلند کرد و با خودش برد...

سه سال هر کاری کردم نشد که برم ... آرزوهای مامان رو چکار کنم؟ حتی یک بار هم روم نشد آرزوها رو از جیبم در بیارم ازشون خجالت می‌کشیدم، امانتی مامان بودند اگه کسی می‌فهمید و ازم می‌گرفتشون نمی‌تونستم خودم رو ببخشم. هرچی هم که کاری به کارشون نداشتم ولی فراموششون نکردم. هر شب چند آرزوی زودگذر درست می‌کردم برashون می‌فرستادم که یه وقت دل تنگ نشن...

یه روز یه پیکان او مدد توی حیاط. یه خانوم و آقا ازش پیاده شدند، در صندوق رو باز کردن و چهار، پنج تا گونی برنج، یه گوسفند قربونی شده شاید نذری داشتند، هر چه که بود قسمتی از سرنوشتمن در حال شکل‌گیری؛ ...

بعد از بردن گوشت و برنج‌ها، یک ساعتی حیاط خالی شد، خالی خالی اونقدر خلوت شد که از ترس به لرزه افتادم... جیبم گرم شد. به یاد آرزوها در جیبم افتادم، دیگه نمی‌لرزیدم. قلبم به تپش افتاد. به خاطر آرزوها هم که شده باید کاری می‌کردم. حداقل

تلاش برای آزادی. دستم رو تو جیبم کردم. آرزوها رو تو مشتم به سینم چسبوندم و دویدم طرف ماشین. در صندوق عقب باز بود. پریدم توش درش رو بستم، خوابم برد... وقتی بیدار شدم آرزوها تو مشتم زقزق می‌کرد. دستم داغ شده بود. دور و برم رو نگاه کردم. هنوز تو ماشین بودم و ماشین در حال حرکت داشت یه مسیر مستقیم رو به آهستگی طی می‌کرد. یک لحظه احساس خفگی بهم دست داد، خیلی ترسیده بودم، جیغ زدم - یکی از آرزوها چشمکی زد محو شد - اون برآورده شده بودا یکی از اون آرزوها برآورده شده بود، ماشین ایستاد. بعد از چند لحظه در صندوق عقب باز شد. نور صورتم رو خراش داد. هیچی نمی‌دیدم بجز دو تا سایه‌ی سیاه توی نور؛ خودم رو به سرعت انداختم بیرون. یکی دیگه از آرزوها چشمکی زد. به سرعت دویدم. فقط می‌خواستم از اون‌ها دور شم. آرزو برآورده شد. برگشتم. خانم و آقا مات و مبهوت منو نگاه می‌کردند، دلم برashون سوخت ولی چاره‌ای نبود باید می‌دویدم...

در جاده به ریل قطاری رسیدم، حالا سه مسیر پیش رو داشتم خیابانی که موازی ریل از جاده می‌گذشت و رو برو، جاده سر سبزی نبود و نگاهی به خیابان کنار انداختم. سمت چپ خیابان انتها داشت و به یک پیچ ختم می‌شد. سمت راست انتها نداشت. میان تقاطع درختان دو طرف جاده گم می‌شد. انتخاب کردم، سمت راست و دویدم. یکی دیگر از آرزوها چشمکی زد و برآورده شد و من دویدم. تمام آرزوها در مسیر برآورده شد به جز یکی، که تا همین الان هم در حال چشمک زدن است، ...

الان می‌دوم به سوی قطار با سرعتی بیش از باور، با سرعتی که پس از سال‌ها جاده، سال‌ها دویدن به دست آوردم. دستم را به سوی کودک دراز کردم و باز هم دویدم. به قطار رسیدم کودک را در آغوش و دست مادرش را گرفتم از قطار بیرون کشیدم قطار کمی جلوتر واژگون شد، مادر و طفل ماندند. تشکر کردند، رفتند. طفل بوسه‌ای به مادر داد، در آغوشش سر به شانه نهاد ... آخرین آرزو هم برآورده شد، و من هنوز می‌دوم...

سید حمیدرضا ساداتیان

دریافت لوح تقدیر از بخش ادبی جشنواره خوارزمی

منابع و مأخذ

- ۱- دلیل کارنگی، نادر تسلیمیان: آئین دوستیابی، چاپ اول، کتابخانه آتروپات ، ۱۳۴۹ (چاپ جواهری)
- ۲- دلیل کارنگی، جیمزآلن، الاویلر، محمد جواد پاکدل، مسعود میرزایی: رمز موفقیت، پیک فرهنگ، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.
- ۳- نصرالله منشی، نصرالله بن محمد، مجتبی مینوی طهرانی: کلیه و دمنه، چاپ یازدهم، چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۴- دکتر غلامحسین یوسفی: در آرزوی خوبی و زیبایی (گزیده بوستان سعدی)، چاپ دوم، انتشارات سخن، ۱۳۷۲.
- ۵- سعدی، دکتر غلامحسین یوسفی: راضی از گل (گزیده گلستان سعدی)، چاپ دوم، انتشارات سخن، ۱۳۷۲.
- ۶- دکتر خلیل خطیب رهبر: دیوان غزلیات حافظ شیرازی، چاپ پانزدهم، انتشارات صفوی علیشاه، ۱۳۷۴.
- ۷- دکتر محمد استعلامی: گزیده مثنوی، چاپ دوم، شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
- ۸- زاهدی، زهره: لبخند خدا، چاپ دوم، انتشارات جیحون، ۱۳۸۴.
- ۹- سوزن پولیس شوتز، شهلا انسانی: ستاره‌ات را دریاب، چاپ اول، انتشارات ایدون، ۱۳۸۳.
- ۱۰- سوزن پولیس شوتز. عبدالعلی براتی: روزگار بهتری از راه می‌رسد، چاپ چهارم، انتشارات نسیم دانش، ۱۳۷۸.
- ۱۱- ذبیح الله منصوری: فهج البلاغه، چاپ اول، انتشارات نقش اندیش، ۱۳۷۹.
- ۱۲- عمران صلاحی: طنز و شوخ طبعی ملانصرالدین، نشر نخستین، ۱۳۸۰.
- ۱۳- علی اکبر احمدی دادانی، رشیدی: گنجینه لطایف، اهل قلم، ۱۳۸۱.
- ۱۴- غلامحسین ذوالفقاری: رهنمون، انتشارات سخن، ۱۳۷۱.

- ۱۵- شعبانعلی لامعی: **حکایتها و لطیفه‌های فرهنگی**، نشر بلاغت، ۱۳۷۲.
- ۱۶- ولی‌الله درودیان: **برگزیده و شرح آثار عبید زاکانی**، نشر و پژوهش فرزان روز، ۱۳۷۷.
- ۱۷- میر صادقی، میمنت: **با صبح دهان** (برگزیده شعر معاصر از مشروطیت تا انقلاب)، انتشارات سخن، ۱۳۷۵.
- ۱۸- مجید اصلان پرویز: **چهار هزار و پانصد سخن**، انتشارات فرشید، سال ۱۳۷۳
- ۱۹- دکتر سیف‌الله اسدی: **گلچینی از ضرب المثلهای جهان**، انتشارات اندیشه روشن، سال ۱۳۷۸.
- ۲۰- کتابهای فارسی مقطع راهنمایی
- ۲۱- دکتر غنی، غزوینی: **دیوان حافظ**، ارغوان، سال ۱۳۷۶.
- ۲۲- سهراب سپهری: **هشت کتاب**، طهوری، سال ۱۳۸۲.
- ۲۳- معظمه اقبالی: **شعر و شاعری در ایران اسلامی**، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.
- ۲۴- معظمه اقبالی: **شعر و شاعر در آثار خواجه نصیرالدین طوسی**، وزارت ارشاد، ۱۳۷۹.
- ۲۵- هیئت تحریر اصول دین قم: **پیشوای ششم**، در راه حق،
- ۲۶- جک لندن، اشنایدر، عبدالهی، گلشیری: **زیباترین افسانه جهان**- ثالث- ۱۳۸۳.
- ۲۷- پاک یلقی، بنفشه، قدیانی: **افسانه از ویتنام**، ۱۳۷۷
- ۲۸- آستریدلیندگرن، رنیا: **شکوفه**، امیرکبیر، ۱۳۸۰
- ۲۹- اسماعیل شاهروodi: **داستانهایی از زندگی دانشمندان نامی**، پیمان، ۱۳۷۵
- ۳۰- حسین مکی: **گلستان ادب**، انتشارات کتاب آفرین، سال ۱۳۷۰.
- ۳۱- مسعود لعلی: **شانه‌های غول**، انتشارات محسن، سال ۱۳۸۰
- ۳۲- رضا خدادادی: **فرهنگ گفته‌های طنز آمیز**، فرهنگ معاصر ۱۳۸۰
- ۳۳- جکسون براون؛ ترجمه زهره زاهدی: **کتاب کوچک نکته‌های زندگی**، انتشارات جیحون، سال چاپ ۱۳۸۲.

۳۴- پائلو کوئیلو؛ ترجمه دل آرا فهرمان: **مبارزان راه روشنایی**، انتشارات میترا، سال ۱۳۷۸.

۳۵- محسن خاقانی: **لطیفه‌های خواندنی**، چاپ اول، نشر یاد، ۱۳۷۷ .
(مجله راه زندگی)
<http://rahezendegi.com>
<http://littleblackfish.persianblog.com>
<http://lale.persianblog.com>
<http://hamid2.persianblog.com>
<http://www.niksalehi.com>
<http://fergivadostan.blogfa.com>
<http://sincetoday.blogsky.com>
<http://khandonak.blogfa.com>
<http://after50s.blogspot.com>
<http://aliali5.persianblog.com>
<http://www.art-ae.blogfa.com>
<http://ania.blogfa.com>
<http://ganj-e-sokhan.blogsky.com>

فراخوان

خوانندگان عزیزا از آنجا که کتاب حاضر تنها بخش کوچکی از توقعات ما را در ارائه اهدافمان تامین کرده و از آنجا که ترویج فرهنگ کتابخوانی، هدف زیر بنایی این انتشارات است، بدینوسیله از کلیه عزیزانی که دغدغه فرهنگ متعالی دارند تقاضای همراهی و همکاری داریم تا بتوانیم مجموعه کوچک حاضر را با امید به لطف ایزد منان و تشریک مساعی خوانندگان، به مجموعه‌ای کامل و جامع تبدیل کنیم تا بتواند روزی به عنوان کتابی مرجع در اختیار و مورد استفاده نسلها قرار گیرد. انشاء ...

عزیزانی که مایل به همکاری هستند می‌توانند هر مطلب یا نقل قولی اعم از جدی، فکاهی، طنز و ... که می‌شنوند، می‌خواند یا می‌نویسند به نشانی این انتشارات یا پست الکترونیک دکتر سید اصغر ساداتیان ارسال کنند.

خواهشمندیم: (۱) با خطی خوانا نگاشته شود؛ (۲) ذکر منبع و نام نویسنده الزامی است. (مگر در مواقعی که نامی یافت نشود)؛ (۳) مطلب ارسالی خلاصه و مفید باشد؛ (۴) مطلب می‌تواند شامل هر موضوعی باشد (اعم از موضوعات کتاب و غیر از آن)؛ (۵) مطالب می‌توانند در هر زمینه و مبحثی باشند اعم از فکاهی، طنز، سیاسی، اجتماعی روانشناسی، عقیدتی و ...

گفتنی است که در نوبت بعدی چاپ، نام هر فرستنده عزیزی که با انتشارات در این زمینه همکاری داشته است چاپ خواهد شد تا یادگاری باشد برای دوستداران کتاب و فرهنگ.

پیش‌اپیش از لطفتان سپاسگزاریم و دستان مهربان‌تان را برای همکاری می‌شاریم.

توجه: مشخصات منبع مورد استفاده شامل موارد ذیل است: نام کتاب، نام نویسنده(ها)، مترجم (ین)، ناشر، سال نشر و شماره صفحه؛ در مورد مجلات نیز بایستی نویسنده، عنوان مطلب، سال (دوره) و شماره و صفحه آن و نام مجله ذکر شود.

sasadatian@yahoo.com

U&V's

اگر ثروتمند نیستی مهم نیست، بسیاری از مردم ثروتمند نیستند؛ اگر سالم نیستی، هستند افرادی که با معلولیت و بیماری زندگی می‌کنند؛ اگر زیبا نیستی، برخورد درست با زشتی هم وجود دارد؛ اگر جوان نیستی همه با چهره پیری مواجه می‌شوند؛ اگر تحصیلات عالی نداری، باکمی سواد هم می‌توان زندگی کرد؛ اگر قدرت سیاسی و مقام نداری، مشاغل مهم متعلق به محدودی انسان هاست؛ اما، اگر «عزت نفس نداری»، «برو بعیر که هیچ نداری».



در دنیا سه طبقه مردم وجود دارند: کروه اول از تجارب خود می‌آموزند و اینها خردمندانند کروه دوم از تجربه دیگران می‌آموزند و اینها سعادتمندانند و کروه سوم نه از تجربه خود و نه از تجربه دیگران چیزی نمی‌آموزند و اینها بینوایانند.



نابینایی در شب، چراغ بدست و سبو بر دوش بر راهی می‌رفت. یکی او را کفت تو که چیزی فرمی بینی، چراغ به چه کارت آید؟
کفت: چراغ از بھر کوردلان تاریک اندیش است که به من تنہ نزنند و سبوی مرا نشکنند!



وز شاخ بر هنر سایه داری مطلب
با عزت خود بساز و خواری مطلب

ای دل تو ز خلق هیچ یاری مطلب
عزت ز قناعت است خواری مطلب



تقدیر یک فرد را تحوّه تذکر او نسبت به خودش تعیین می‌کند.



هیچ وقت برای چیزی که قدرت به نسبت آوردنش را دارید گذایی نکنید.

Treasure

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

www.ma-shoma.com

ISBN: 978-964-8875-38-6



9 789648 875386



انتشارات
ما و شما